





سیری در معارف اسلام

# شناخت خود، راه و دشمن،

## کلید عبودیت

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه همدانی ها - فاطمیه - ۱۳۹۲ ه.ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## شناخت خود، راه و دشمن، کلید عبودیت (سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان .....
- ویرایش: زمانی .....
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی .....
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان .....
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان .....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷  
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

جلسه اول: لزوم سه علم برای نجات و توضیح دسته اول (خودشناسی).....	۱۳
لزوم سه دسته معرفت برای نجات از تباهی.....	۱۵
بیان سه رشته معرفت.....	۱۶
باطن زندگی جاهلان.....	۱۶
زنده بودن همه چیز در دنیا.....	۱۶
کلمه «ملاء» در قرآن.....	۱۷
نمونه‌هایی از استضعاف فکری.....	۱۸
استضعاف فکری در زمان پیغمبر ﷺ و بعد از او.....	۱۸
ادامه بحث برخورد پاکان با ملاء.....	۲۱
بازگشت به بحث (سه رشته علم).....	۲۱
توضیحاتی برای ایجاد خودشناسی.....	۲۱
نتیجه خودشناسی.....	۲۲
مناجات.....	۲۵
روضه وداع حضرت سکینه <small>رضی الله عنها</small> با اَبی عبدالله <small>رضی الله عنه</small> .....	۲۵
دعای پایانی.....	۲۶

جلسه دوم: بحث پیرامون سه دانش مهم؛ خودشناسی، راه‌شناسی و دشمن‌شناسی

.....	۲۷
ضرورت آگاهی از سه علم.....	۲۹



- ۳۰..... نتایج جهل به این علوم.....
- ۳۱..... نقش طبقه‌ای از جامعه در بازدارندگی جامعه از آگاه شدن.....
- ۳۲..... مصادیق ملأ.....
- ۳۲..... تلاش‌های پیامبر ﷺ برای رویارویی با این طبقه.....
- ۳۳..... علم و آگاهی ائمه علیهم السلام به مؤمنین.....
- ۳۴..... گمراه شدن مردم پس از «سقیفه».....
- ۳۵..... احکام اهل سنت، میوه گندیده سقیفه.....
- ۳۵..... صحبت برخلاف نص قرآن، نتیجه دیگر سقیفه.....
- ۳۶..... معرفی تفصیلی سه علم مهم.....
- ۳۶..... خودشناسی.....
- ۳۷..... آثار خودشناسی.....
- ۳۸..... لحظه احتضار مؤمنین.....
- ۳۹..... مناجات.....
- ۴۰..... روضه.....
- ۴۱..... دعای پایانی.....
- ۴۳..... **جلسه سوم: لزوم خودشناسی و حفظ جایگاه خود.**
- ۴۵..... توضیح آیه ۷۰ سوره مبارکه اسراء.....
- ۴۶..... معنای کریم.....
- ۴۶..... اهمیت حفظ جایگاه انسانیت.....
- ۴۷..... دلیل سقوط زبیر، از جایگاهش.....
- ۴۸..... داستان شیطان و زنجیرهایش.....
- ۴۹..... بیان امیرالمؤمنین علیه السلام عبادات زیاد ابلیس.....
- ۴۹..... تفاوت سال‌های مختلف بر اساس میناهای مختلف.....
- ۵۰..... ادامه روایت.....
- ۵۰..... علت هبوط ابلیس.....
- ۵۱..... لزوم قدردانی نعمت الهی و حفظ جایگاه خود.....



## فهرست مطالب

- کبر، دلیل هبوط و دو مثال برای تقریب به ذهن..... ۵۲
- مثال اول) خان‌های قدیم..... ۵۲
- مثال دوم) افراد بسیار ثروتمند..... ۵۳
- ضرورت حفظ جایگاه..... ۵۴
- مناجات و روضه حضرت علی اصغر..... ۵۵
- دعای پایانی..... ۵۵
- جلسه چهارم: منابع مورد استفاده در آگاه شدن از سه علم حیاتی..... ۵۷**
- لزوم سه علم برای خیر دنیا و آخرت..... ۵۹
- فقر منابع دانشمندان غربی از این سه علم..... ۵۹
- هوای نفس، دشمن درونی انسان..... ۶۱
- هوا، از منظر آیه ۴۰ سوره مبارکه نازعات..... ۶۱
- بهشت، جایگاه ابدی کسانی که با هوا مقابله می‌کنند..... ۶۱
- جهنم، جایگاه ابدی کسانی که با هوا همراه می‌شوند..... ۶۲
- هوا، از منظر آیه ۴۳ سوره مبارکه فرقان..... ۶۲
- نظریات غربی‌ها در مورد انسان..... ۶۳
- اخلاق از منظر «نیچه»..... ۶۳
- سقیفه، عامل بدبختی مردم جهان..... ۶۳
- مقایسه نظر قرآن و منابع غربی در حقیقت انسان..... ۶۵
- روایتی از پیغمبر ﷺ در مورد هوا..... ۶۵
- خواهش‌های نفس، تمایز انسان و مَلک..... ۶۶
- مصادیقی از پیروی غرب از هوای نفس..... ۶۶
- خوردن غذاهای آلوده و حرام برای ارضاء نفس..... ۶۶
- معارف الهی، اصلی‌ترین منبع این سه علم مهم..... ۶۷
- حکایتی از سعدی شیرازی..... ۶۷
- نتیجه‌گیری..... ۶۸
- روضه حضرت عباس..... ۶۸



- دعای پایانی..... ۶۹
- جلسه پنجم: عاقبت دو گروه از انسان‌ها از منظر آیه ۲۰ سوره مبارکه حدید ... ۷۱**
- اثرات سوء توجه نکردن به سه علم مهم..... ۷۳
- عذاب الهی، خزان زندگی انسان‌های بی‌توجه..... ۷۳
- انبیاء علیهم‌السلام، ائمه طاهرین علیهم‌السلام و اولیاء راه بلدان جاده..... ۷۴
- بدن مؤمنین..... ۷۴
- چهره افراد مؤمن..... ۷۵
- پوست افراد مومن..... ۷۶
- چشم افراد مومن..... ۷۶
- بیان هیبت و بزرگی بهشت..... ۷۷
- بازگشت به بحث (چشم افراد مومن)..... ۷۹
- عاقبت خودشناسان راه شناس دشمن شناس..... ۷۹
- عاقبت ناآگاهان به این سه علم..... ۷۹
- روضه..... ۸۱
- دعای پایانی..... ۸۲
- جلسه ششم: مراحل زندگی انسان از منظر آیه ۲۰ سوره مبارکه حدید..... ۸۳**
- ظاهر زندگی دنیا..... ۸۵
- اهمیت توجه به مستضعفان دینی..... ۸۶
- مستضعفین چه کسانی هستند؟..... ۸۶
- وضع جاهلان در قرآن..... ۸۷
- داستان مؤمنین مستضعف قوم موسی علیهم‌السلام..... ۸۸
- اهمیت توجه دادن مردم به معارف دینی..... ۸۹
- بیانات سیدالشهدا علیه‌السلام در روز عاشورا به یارانشان، نمونه‌ای از توجه به مستضعفان فکری..... ۸۹
- روایت حضرت رضا علیه‌السلام در مورد معارف دین..... ۹۰
- ادامه بحث (سخنان نابجای مستضعفین قوم موسی علیهم‌السلام)..... ۹۱





## فهرست مطالب

- عاقبت مرد ثروتمند بی توجه به خدا..... ۹۱
- تذکر دادن به مرد ثروتمندی که گلایه داشت..... ۹۳
- داستان همسفر بداخلاق..... ۹۳
- ادامه داستان تذکر دادن به مرد ثروتمندی که گلایه داشت..... ۹۴
- عاقبت قارون و توجه مستضعفین قوم موسی علیه السلام..... ۹۵
- دعای پایانی..... ۹۶
- جلسه هفتم: بیان نحوه زندگی دو دسته از انسان‌ها از منظر آیه ۲۰ سوره مبارکه حدید..... ۹۷**
- تفاوت زندگی افرادی که خود را شناخته‌اند با غافلان..... ۹۹
- ویژگی افراد خودشناس..... ۹۹
- نقش شیاطین در گمراهی انسان‌ها..... ۱۰۰
- داستان «ملا مهدی نراقی»..... ۱۰۱
- خاطره اوایل طلبگی..... ۱۰۲
- نقل روایتی از حضرت صادق علیه السلام توسط ملا مهدی..... ۱۰۴
- آیه ۲۰ سوره حدید..... ۱۰۵
- نحوه زندگی غافلان از خود..... ۱۰۵
- نحوه زندگی خودشناسان..... ۱۰۸
- مناجات..... ۱۰۹
- روضه وداع حضرت زینب علیها السلام..... ۱۱۰
- جلسه هشتم: بیان آخرت دو دسته از انسان‌ها از منظر آیه ۳۰ سوره مبارکه آل عمران..... ۱۱۱**
- معرفت یا جهل، اساس عمل انسان..... ۱۱۳
- عمل بر اساس معرفت..... ۱۱۳
- عمل بر اساس جهل..... ۱۱۴
- مصدیقی برای عمل بر اساس جهل..... ۱۱۴



- ۱۱۵..... عمل قوم حضرت لوط علیه السلام بر مبنای جهل بوده است.....
- ۱۱۶..... آخرت جاهلان.....
- ۱۱۷..... آخرت مومنان.....
- ۱۱۸..... داستان پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج و سؤال در مورد مصالح مورد نیاز کارگران بهشت.....
- ۱۱۸..... شاهد مثال از آیات دیگر.....
- ۱۱۹..... داستانی از استادی که در حرم حضرت رضا علیه السلام صدایی شنید.....
- ۱۲۰..... سؤال از امام صادق علیه السلام.....
- ۱۲۱..... ادامه داستان استاد.....
- ۱۲۱..... بیان آخرت افراد غیر مؤمن.....
- ۱۲۲..... مناجات با خدا.....
- ۱۲۲..... روضه ابی عبدالله الحسین علیه السلام.....
- ۱۲۳..... دعای پایانی.....
- جلسه نهم: بیان آخرت مؤمنان از منظر قرآن و آیات.....**
- ۱۲۵.....
- ۱۲۷..... گم و کم نشدن اعمال مؤمنین.....
- ۱۲۸..... آخرت مؤمنین از منظر آیه ۱۲ سوره مبارکه «حدید».....
- ۱۲۹..... آخرت مؤمنین از منظر آیه ۷۱ سوره مبارکه «مریم».....
- ۱۲۹..... نجات مؤمنین قوم موسی علیه السلام.....
- ۱۳۰..... آخرت مؤمنین از منظر آیات ۲۳ و ۲۴ سوره مبارکه «رعد».....
- ۱۳۱..... حسابرسی مؤمنان در قیامت.....
- ۱۳۲..... عدم تأثیر لغزش‌های مؤمنان در پرونده آنها.....
- ۱۳۳..... پاسخ به یک شبهه.....
- ۱۳۴..... مصداق‌هایی برای لغزش‌های مؤمنان.....
- ۱۳۶..... مناجات با خدا.....
- ۱۳۶..... روضه مصائب حضرت زینب علیه السلام.....
- ۱۳۷..... دعای پایانی.....



## فهرست مطالب

جلسه دهم: بیان جایگاه زن در اسلام و مقایسه آن با فرهنگ‌های مختلف.....	۱۳۹
برخی از ستم‌هایی که بر زنان رفته است.....	۱۴۱
ارزشی که ایرانی‌ها قبل از بعثت برای زن قائل بودند.....	۱۴۱
ستمی که بعد از قرن ۱۹ به زن وارد شد.....	۱۴۱
برخورد امتهای پیشین با زن.....	۱۴۲
برخورد یونانیان با زن.....	۱۴۲
برخورد مغولان با زن.....	۱۴۳
برخورد هندیان با زن.....	۱۴۴
برخورد رومیان با زن.....	۱۴۴
برخورد عرب‌های جاهلی با زن.....	۱۴۵
جایگاهی که اسلام و رسول خدا ﷺ به زنان دادند.....	۱۴۶
تقسیم دوره‌های زندگی زن از منظر رسول اکرم ﷺ.....	۱۴۷
دوره اول: دوره دختر بودن او.....	۱۴۷
دوره دوم: دوره همسر بودن او.....	۱۴۹
روایتی از حضرت رضا <small>علیه السلام</small> .....	۱۵۰
دوره سوم: دوره مادر بودن او.....	۱۵۱
داستان گریه حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> به خاطر دختر نداشتن.....	۱۵۱
تربیت حضرت زهرا <small>علیه السلام</small> الگویی برای تربیت دختران جهان.....	۱۵۱
دعای پایانی.....	۱۵۲





جلسه اول

لزوم سه علم برای نجات و توضیح

دسته اول (خودشناسی)



## لزوم سه دسته معرفت برای نجات از تباهی

کسانی که خواهان خیر دنیا و آخرت هستند طالب یعنی آبادی دنیا و آخرت هستند و می‌خواهند وجودشان در این چند روزی که در دنیا هستند ضایع و تباه نشود نیازمند به سه علم و سه رشته معرفت هستند؛ برای تمام گذشتگان هم راه و مسیر همین بوده و این اختصاص به امت اسلام ندارد؛ از زمان پیدایش بشر این سه مسئله به عنوان سه مایه و سه علت برای آبادی دنیا و آخرتشان مطرح بوده است و علاقه‌مندان، طالبان و خواهندگان در حد خودشان و در حدی که به قول معروف گلیم خود را از آب بیرون بکشند و در حدی که اهل تباهی و ضایع شدن و هلاک شدن نباشند یعنی در حدی که دچار دوزخ نشوند عالم به این سه علم شده‌اند. یک عده‌ای این سه دانش را کامل کردند یعنی تمام جوانب آن را جستجو کردند و یافتند و یک عده‌ای هم به قول قرآن مجید در آیات متعددی گول خوردند؛ گول امور ظاهر و گول دیگران را خوردند، گول خودشان را و گول شیطان را خوردند و فکر و اندیشه خود را بسته نگه داشتند.

البته این سه رشته علم تحصیلش هم برای آنها آماده بود چون هر سه رشته در اختیار انبیاء علیهم‌السلام بود و آنها در اختیار اولیاء الهی و عالمان ربانی در روزگاران خودشان گذاشتند و در اختیار ائمه طاهرین علیهم‌السلام بود، این سه رشته علم الآن هم خیلی گسترده موجود است و هیچ وقت در این سه علم به روی انسان بسته نبوده و هیچ زمانی خالی از این سه رشته نورانی نبوده است.



## بیان سه رشته معرفت

یک رشته خودشناسی، یک رشته راه‌شناسی و یک رشته دشمن‌شناسی است؛ اگر به هر کدامش آدمی جاهل باشد حرکتش به سوی خرابی دنیا و آخرت است و با یک دانه کلنگ هر دو جهان خودش را خراب می‌کند؛ آن هم کلنگ جهل است، این کلنگی که در اختیار خودشان است و تخریب می‌کنند نه صدای تخریب آن را می‌شنوند و نه تخریب آن را می‌بینند چون این تخریب و این خرابی ظاهرش که صدا ندارد! شکل هم ندارد! چون در یک زندگی مرفه‌ی هستند و پول دارند، کاخ دارند، باغ دارند، کارخانه دارند، ثروت دارند، لذت بی‌دروپیکر دارند و... بنابراین هیچ‌وقت اینها با این جهلی که دارند خرابی را نمی‌بینند.

## باطن زندگی جاهلان

حالا من از یک آیه قرآن برای شما این زیبایی‌های زندگی جاهلان را و خرابی آن را می‌خوانم، خیلی آیه فوق العاده‌ای است! خداوند در سوره «حدید» آیه بیستم این مطلب را می‌فرماید، این توضیح و این مقدمه را من از عمق آیه برای شما می‌گویم، یعنی آیه شریفه ذهن من را راهنمایی می‌کند که این توضیح را در اختیار شما قرار بدهم؛ به‌رحال این ظاهر بسیار زیبا با کلنگ جهل در حال خراب شدن است، اینها خراب شدن آن را نمی‌بینند و صدای خراب شدن آن را هم نمی‌شنوند چون قرآن مجید در آیات گوناگونی می‌گوید که آتش دوزخ از دل همین زندگی جاهلانه شعله می‌کشد که این شعله‌ها فریادهای سنگینی هم دارد.

## زنده بودن همه‌چیز در دنیا

در قیامت آتش مثل همه آنچه که در قیامت است زنده است، یک فرق دنیا و آخرت از چهار تا فرق که دارد این است که در دنیا جماد هست و غیر جماد هست، میت هست و





زنده هست ولی در آخرت همه چیز زنده است ﴿وَإِنَّ الْمَاءَ الْأَخِيرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾<sup>۱</sup> بنابراین آتش هم زنده است و مشتری‌های خود را می‌شناسد، آتش در قیامت عصبانیت دارد، فریاد دارد، صدا دارد و آنهایی که گوش دارند در همین دنیا از لابه‌لای زندگی به ظاهر زیبایی این‌ها صدای آتش را می‌شنوند و خرابی را هم می‌بینند.

### کلمه «ملاء» در قرآن

یک کلمه‌ای در قرآن هست که زیاد دیده‌اید، این کلمه را حالا شاید یادتان نباشد، این بیست و چند پیغمبری را که خدا در قرآن اسم می‌برد در گفتگوی با مردم زمان خود بیشتر توجهشان به بیدار کردن آن طبقه بود، چون اگر آنها بیدار می‌شدند طبقات و لایه‌های دیگر اجتماع آسانتر بیدار می‌شدند؛ طبقه‌ای تحت عنوان "ملاء"؛ ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ﴾<sup>۲</sup>، تقریباً در زبان همه انبیاء علیهم‌السلام این کلمه بوده است.

ملاء یعنی سران ثروتمند رفاه طلب مشرک اثرگذار در لایه‌های پایین جامعه، همیشه هم انبیاء علیهم‌السلام دچار این گروه بوده‌اند، اینها خودشان ایمان نمی‌آوردند و همچنین نمی‌گذاشتند لایه‌های پایین جامعه هم ایمان بیاورند چون این‌ها در هر جامعه‌ای که بودند جامعه را ترسانده بودند، جامعه را به ضعف روحی کشیده بودند و فرهنگ خودشان را به باور جامعه داده بودند برای اینکه نان آنها در همین حرف‌ها بود، یعنی نان آن از ظلم به اندیشه‌های مردم و از ظلم به روح مردم در می‌آمد، جلوی اندیشه‌ها را گرفته بودند، جلوی شجاعت روحی را گرفته بودند؛ ﴿يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ﴾<sup>۳</sup>، مردم را به استضعاف کشیده بودند، به مردم باورانده بودند که این زندگی را باید قبول کنید و زورتان هم به ملاء نمی‌رسد.

۱. عنکبوت: ۶۴.

۲. مؤمنون: ۳۳ و اعراف: ۶۰.

۳. قصص: ۴.

## نمونه‌هایی از استضعاف فکری

«بنی‌امیه» و بنی‌عباس «خیلی روی این باوراندن به مردم کار کردند، دولت «انگلیس» و «آمریکا» و بعد این دو تا «فرانسه» و بعد از آنها «هلند» و «بلژیک» و «پرتغال» هم در این سیصد ساله روی این مسئله خیلی کار کرده‌اند، مثلاً در مملکت ما به «محمد شاه»، به «ناصرالدین شاه»، به «مظفرالدین شاه» و... باورانده بودند که اگر به حرف انگلیس نروی یک شبه تاج و تخت شما بر باد است، ما یک دولتی داشتیم در حدود دویست سال به اسم «قاجاریه» و یک دولت پنجاه و هفت ساله هم داشتیم شامل «رضاخان» و پسرش که به اینها باورانده بودند که برای ماندن تاج و تخت فقط باید نوکر انگلیس باشید، یک چند سالی هم آمریکا قوی‌تر شد و نوکر آمریکا شدند و الآن در جنوب ایران به تمام شیخ‌نشین‌ها باورانده‌اند که اگر آمریکا شما را یاری نکند تار و پود شما به باد است و این‌ها شده‌اند بنده طاغوتِ پوک و پوچ، در مملکت خودشان ببر کاغذی هستند برای جامعه‌ای که خودشان را به آنها باورانده‌اند، مثلاً الآن مردم «بحرین» دیگر از آن باور درآمده‌اند. هر ملتی که از این باور در بیاید مقابل حکومت زمان و آمریکا قیام می‌کنند اما مردم را از این باور درآوردن خیلی زمان می‌خواهد، خیلی زحمت می‌خواهد، خیلی تبعید شدن می‌خواهد، خیلی زندان رفتن می‌خواهد، کشته شدن می‌خواهد، زجر کشیدن می‌خواهد و خیلی زحمت دارد.

## استضعاف فکری در زمان پیغمبر ﷺ و بعد از او

پیغمبر اکرم ﷺ در سیزده سال بعثت در مکه بود و با همین ملاء رو به رو بود که از سران مکه عموی او «ابولهب» بود، «ابوجهل» بود، «عاص بن وائل» بود، «عتبة بن ربیع» بود و... اینها به مردم باورانده بودند که زندگی جز با تکیه بر بت اداره نمی‌شود و اگر ما در بین شما نباشیم شما از گرسنگی می‌میرید، حالا پیغمبر می‌خواست این باور غلط را علاج بکند، در آن سیزده سالی که در مکه بود نشد و یک تعداد اندکی ایمان آوردند و یک تعداد کمی هم در مدینه که ده سال بودند لیمان آوردند.



پیغمبر ﷺ ریشه جاهلیت را نشد که بخشکانند لذا تا از دنیا رفتند اهل بیت ﷺ را از کاری که خدا برای آنها قرار داده بود انداختند و خانه نشین کردند با کمک همان توده مستضعف و جامعه‌ای که مغز در زمان جاهلیت آن شستشو داده شده بود البته مسئله «سقیفه» نمی‌توانست آن بت‌هایی که پیغمبر ﷺ در مکه شکست را دوباره بیاورد در مدینه و مکه نصب کند بلکه آمد بت‌پرستی را تبدیل به بت‌پرستی مدرن کرد و به‌جای پرستیدن جماد انسان را گذاشت که انسان را بپرستند و شروع کردند همه چیز را منکر شدن و در مغزها را بستن.

شما این آیه را در قرآن دیده‌اید که در سوره «توبه» است ﴿فَسَيَرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup> این حرف "سین" در «سَيَرِي اللَّهُ» سین مضارع نیست چون با اوصاف پروردگار نمی‌خواند لذا آیه را نمی‌شود معنی کرد به اینکه در آینده خدا عمل شما را می‌بیند؛ خدا که ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup> است، خدا که ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾<sup>۳</sup> است، خدا که فرموده است: ﴿إِنْ كُنْتُمْ لَمَّا جَمِيعًا لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾<sup>۴</sup>، یعنی کل عالم بدون زمان در پیش من است، برای من زمان گذشته و حال و آینده معنی ندارد، الآن قیامت برپا شده و تقسیم شده به جهنم و بهشت مردم پیش خداست و الآن موجود است، قیامت برای ما در آینده است نه برای پروردگار، بنابراین این حرف "سین" از نظر ادبی چه سینی است؟ بعضی ترجمه‌های قرآن دارد که در آینده خدا عمل شما را می‌بیند، این کفر به پروردگار است، یعنی الآن نمی‌بیند، این حرف سین برای تحقیق است؛ یعنی مسلماً الآن خدا عمل شما را می‌بیند، پیغمبر ﷺ هم همین الآن می‌بیند، مؤمنون هم همین الآن می‌بینند، حالا ما در حسینه نشسته‌ایم و در مجموع هفتاد میلیون نفر در بیرون هستند، ما کجا عمل آنها را می‌بینیم؟! ما مؤمن هم هستیم، پس معلوم می‌شود این «والمؤمنون» که آیه است منظور ما نیستیم، این «والمؤمنون» دوازده امام ﷺ

۱. توبه: ۱۰۵.

۲. بقره: ۲۹، ۲۳۱، ۲۸۲، مائده: ۹۷ و..

۳. فصلت: ۵۴.

۴. یس: ۳۲.

هستند والا ما الآن از پشت در هم هیچ خبری نداریم و نمی‌دانیم چه کسی هست بیرون و چه کار هم دارد می‌کند؟ الآن خدا و پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام اعمال شما را می‌بینند. اما شما در حرم پیغمبر ﷺ که می‌روی و می‌خواهی زیارت شروع کنی، شخصی می‌آید و می‌زند روی شانه تو و می‌گوید: محمد ﷺ مات یعنی این شخص یک مرده است و هیچ چیز را متوجه نیست! برای چه زیارت می‌خوانی؟! یعنی کاملاً از سقیفه به بعد مردم را توانستند از قرآن جدا نگه دارند، «معاویه» آمد به مدینه و گفت: روخوانی قرآن آزاد است اما تفسیر قرآن ممنوع! جلسه تفسیر قرآن به کل باید تعطیل بشود و تعطیل هم شد! شما روی منبرهای مسجد مدینه و مکه هرچه می‌شنوی از آخوندهای مکه و مدینه اینهاست: "قالت عائشه"، "قال ابوبکر"، "قال ابوسعید خدری"، "قال ابن عباس" انصافاً آیا تا حالا شنیده‌اید که اینها بگویند: "قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الحکیم «فَسِيرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»؟"

اینها قرآن را غیر قرائت آن کاملاً حذف کرده‌اند، مثلاً قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾<sup>۱</sup>، قرآن می‌گوید: ﴿إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾<sup>۲</sup>، قرآن مجید می‌گوید: ﴿أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾<sup>۳</sup> و... قرآن از عدالت می‌گوید، می‌گوید که من انسان عادل می‌خواهم، جامعه عادل می‌خواهم اما همین را از زندگی حذف کرده‌اند!

من کتاب‌های اهل سنت را دارم، فقه آنها را هم خوانده‌ام، در شیعه می‌گویند امام جماعت باید عادل باشد، یعنی حداقل آلوده به گناهان کبیره نباشد و اصرار بر صغیره هم نداشته باشد ولی فقه آنها می‌گوید: «يجوز الصلاة خلف كل فاجرٍ و فاسقٍ» یعنی اگر زناکاری که می‌دانی زناکار است، ظهر شد و ایستاد جلو می‌توانی به او اقتدا کنی! اگر شراب‌خور از مستی درآمد و ایستاد جلو می‌توانی اقتدا بکنی، اگر دزد اهل نماز بود و ایستاد به نماز

۱. نحل: ۹۰.

۲. نساء: ۵۸.

۳. آل عمران: ۱۸۲، انفال: ۵۱ و حج: ۱۰.



می‌توانی اقتدا بکنی! این فتوای آنهاست! قرآن فریاد عدالت می‌زند اما اینها فریاد اینکه حتی نماز پشت سر هر فاسق فاجری بی‌مانع است را می‌زنند! در فقه آنهاست که حاکم مملکت هر گناه کبیره‌ای را مرتکب شد بر امت حق اعتراض نیست و او چون دارد زحمت مملکت را می‌کشد در قیامت اهل نجات است لذا می‌گویند: لعن یزید جایز نیست! در کتاب‌های آنها یعنی در «احیاء العلوم» «غزالی» که شش جلد است آمده است که می‌گوید: «لایحوز لعن یزید!» یعنی هیچ جایز نیست یزید را لعنت کنید! خب پس چه کسی را باید لعنت کرد؟ اگر لعن یزید جایز نباشد پس قرآن مجید که می‌گوید: ﴿لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>، یعنی خدا خلاف شما رفتار کرده است.

### ادامه بحث برخورد پاکان با ملاء

در تمام دوره‌ها پاکان عالم با این ملاء برخورد داشته‌اند که در بین آنها عالم بوده، ارتشی بوده، اداری بوده، ثروتمندی مثل «قارون» بوده، نخست وزیری مثل «هامان» بوده، حاکمی مثل «فرعون» و «یزید» و «معاویه» بوده و... اینها نمی‌خواستند این سه رشته علم را بیاموزند، خب وقتی نمی‌خواستند به‌زور که نمی‌شود به آنها آموخت.

### بازگشت به بحث (سه رشته علم)

حرف قرآن مجید بخصوص در سوره‌های آخر این است که اگر کسی خواهان خیر دنیا و آخرت است، خواهان نجات است، خواهان این است که ضایع نشود و تباه نشود در حد خودش این سه رشته علم را یاد بگیرد، خودشناسی، راه‌شناسی و دشمن‌شناسی؛

### توضیحاتی برای ایجاد خودشناسی

و اما خودشناسی؛ این که من به اجازه خودم و به اختیار خودم به دنیا نیامده‌ام و به اختیار خودم هم نمی‌میرم بلکه من را آورده‌اند و من را می‌برند، این مال اول کار من و آخر کار

۱. اعراف: ۴۴ و هود: ۱۸.

من است، به اراده و اختیار خودم هم از یک‌روزه بودن یک‌ساله نشدم، ده‌ساله نشدم، تا حالا که شصت‌سال است نشده‌ام، خود من هم هیچ دخالتی در گردش چرخ‌های آفرینش ندارم، کل ما هفت میلیارد جمع بشویم یک عدس که قابل خوردن باشد نمی‌توانیم بسازیم، یک دانه گندم نمی‌توانیم بسازیم، وقتی این فکرها را بکنیم، این مقدمه همین علم خودشناسی است، این فکرها را که بکنیم می‌فهمیم که ما اختیاردار خودمان نیستیم، یک کسی اختیاردار ماست که این‌گونه دارد ما را کارگردانی می‌کند، ما مملوک هستیم ما مربوط هستیم ما مخلوق هستیم و مالک ما خیلی برای ما تا حالا هزینه کرده است.

اگر من آیات هزینه شدن عالم را برای خودمان بخوانم بخوانم خیلی زیاد است، شاید الآن ده تا آیه در نظر من است؛ ﴿خَلَقَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾<sup>۱</sup>، یعنی هر چه در زمین است را به سود شما آفریدم، چقدر هزینه می‌شود که تو بمانی؟ ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ﴾<sup>۲</sup>، یعنی شب، روز، آفتاب، ماه و ستارگان را برای تو به کار گرفتم، بیخودی نیرو مصرف نمی‌کنند و هزینه نمی‌کنند، برای تو دارند هزینه می‌کنند، برای تو دارند کار می‌کنند، برای تو دارند سفره آماده می‌کنند.

### نتیجه خودشناسی

وقتی من متوجه بشوم که مملوک هستم دیگر سینه خود را نمی‌دهم جلو و نمی‌گویم که من هستم! نه! دیگر منی وجود ندارد و نمی‌گویم که مالک هستم، مملوک که مالک نمی‌شود! آیا اختیار خودم را دارم؟ نه! اگر اختیار خودت را داشتی که خب خودت را نگه می‌داشتی و نمی‌مردی! وقتی تو را می‌برند معلوم می‌شود که اختیار خودت را نداشتی، وقتی بفهمند من مملوک هستم در فضای این فهم نورانی دیگر حاضر نمی‌شوم که وجودم را که مال کسی دیگر است و او خداست هزینه غیر خدا کنم، دیگر ضایع و تباه نمی‌شوم، چون هر لحظه من برگردان سرمایه است، هر چشم زدن من برگردان سرمایه

۱. بقره: ۲۹.

۲. نحل: ۱۲.



است، یعنی وقتی من دارم هزینه خدا می‌شوم در هزینه شدن بهشت آخرت من ساخته می‌شود چون بدون هزینه شدن هم بهشت ساخته نمی‌شود، آن موقع وقتی که خودم را شناختم که مملوک هستم و مالک هیچ چیز نیستم و با این ارتباطی که مملوکیت من با مالک من دارد حاضر به هزینه شدن به غیر او نمی‌شوم حتی اینکه در ماشین نشسته‌ام و دارم می‌روم در مغازه یا در کارخانه. همین نفس‌هایی که می‌کشم عبادت است چون در این فهم و شعور خود می‌گوییم: «اللَّهُمَّ! مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»، یعنی این که خدایا! هر چه پیش من است مال توست، خدایا! اگر من دارم می‌روم برای کاسبی، برای حفظ آبرو، برای حفظ زن و بچه، برای معیشت خود و برای اینکه دچار حرام نشوم و برای اینکه با این پولی که گیر می‌آورم می‌خورم و انرژی بندگی بدست می‌آورم است و تمام آن می‌شود عبادت؛ نفس کشیدن من، راه رفتن من و...

یک راننده تاکسی صبح که می‌آید و تاکسی را روشن می‌کند یک کلمه با دلش می‌گوید: - با زبانش هم لازم نیست که بگوید- خدایا! من از تو هستم، ماشین من مال توست، «مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ» من اگر در این هوای پر دود دارم دور می‌زنم برای این است که یک مال حلالی گیر بیاورم و به زن و بچه‌ام بدهم که دنبال دزدی نروم، دنبال رشوه نروم، دنبال غصب نروم، دنبال زورگیری نروم و... این چرخ تاکسی که دارد می‌چرخد این راننده دارد عبادت می‌کند، من هم که در خانه می‌نشینم و ده تا کتاب را ورق می‌زنم و مطالبی را پیدا می‌کنم و می‌نویسم و حفظ می‌کنم همین کافی است که وصل کنم آن را به خدا و بگوییم: این هوش مال توست، حافظه مال توست، علوم این کتاب‌ها مال توست و این کاری که من دارم می‌کنم نیروی آن مال توست؛ «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، خدایا! من هم از خانه دارم می‌روم بیرون مثل یک معلم مدرسه، این‌هایی که بلد شدم را برای مردم می‌گوییم که مردم پیش تو بمانند، مردم بنده تو باشند، مردم تو را بندگی کنند، خب این از خانه بیرون آمدن تا برگشتن می‌شود عبادت، یعنی آدم می‌تواند شصت سال همیشه در عبادت باشد.

۱. از تعقیبات نماز عشاء، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۵، ص ۹۵.

انسان وقتی با خدا معامله کند، وقتی با او پیوند بخورد، وقتی برای او قدم بردارد زندگی اش عبادت می شود، خوش ترین زندگی در عالم هم همین است، پاک ترین، لذیذترین و بهترین زندگی همین است؛ وجدان آرام، قلب آرام، روح آرام، پول پاک، عبادت پاک، حرف پاک، بندگی پاک، ماندن پاک و رفتن پاک چون روز، هنگام رفتن هم آدم خیلی راحت از دنیا بیرون می رود،

بعد از منبر اگر فرصت کردید سوره مبارکه «فصلت» را ببینید، این سوره احتضار این گونه انسان ها را بیان می کند، آن لحظات آخر که آدم دارد از دنیا می رود بیرون، چه آیه دلخوش کننده ای است! ﴿إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾<sup>۱</sup>، یعنی با من پیوند خورده اند و این پیوند خود را تا دم مردن نگه داشته اند و با من معامله کرده اند و هزینه من شده اند؛ «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»، یعنی فرشتگان رحمت من از جانب من نازل می شوند به آنها و به آنها می گویند که تا نمردی دوسه تا چیز به تو بگوییم و بعد برو؛ «أَلَّا تَخَافُوا» از این سفری که داری می روی اصلاً ترس، همین که می گویند: «لا تخافوا» ترس آدم را می گیرند «وَلَا تَحْزَنُوا»، یعنی برای این سفری که داری می روی غصه دار نباش، «لا تحزنوا» یعنی آرام باش، غصه دار نباش، یعنی شاد باش «وَأَبشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»، یعنی ما تو را مژده می دهیم به آن بهشتی که این پنجاه-شصت ساله که در دنیا بودی قرآن وعده می داد؛ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾<sup>۲</sup>، ما آمدیم تو را به این بهشت مژده بدهیم و الآن پرده را می زنیم کنار تا جای خود را ببینی، باز ملائکه به او می گویند: ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾<sup>۳</sup>، همین طور که ما در دنیا شما را تنها نگذاشتیم خیلی شما ما را نمی دیدید اما ما خیلی به شما کمک دادیم اما شما ما را نمی دیدید، در دنیا یار شما بودیم و در آخرت هم یار شما هستیم «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي

۱. ﴿إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ فصلت: ۳۰.

۲. توبه: ۷۲.

۳. ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا شِئْتُمْ أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾ فصلت: ۳۱.





الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ». هر چه دلتان بخواهد از این به بعد خدا در اختیار شما می‌گذارد، ﴿نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ﴾<sup>۱</sup>، مهماندار شما خدای آمرزنده و مهربان است، شما دست جهنم نمی‌افتید، دست تاریکی نمی‌افتید، دست تنهایی و وحشت قبر نمی‌افتید، این محصول خودشناسی است. آیه بیستم سوره «حدید» ماند که بسیار آیه فوق العاده‌ای است! اگر خدا بخواهد آن را فردا در طول منبر شرح می‌دهم چون نزدیک یک ساعتی توضیح دارد که نادانان با کلنگ جهل ساختمان دنیا و آخرت خودشان را خراب می‌کنند و این خرابی را هم نمی‌بینند و صدای دوزخ را هم از لابه‌لای این زندگی نمی‌شنوند! فردا اگر خدا بخواهد باز برویم سراغ قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام

## مناجات

یا رب! به سر السر ذات بی مثال  
عمریست دل دارد تمنای وصال  
نالم به کویت حالی از درد جدایی  
تو افکنی بر من نگاه دل ربایی  
ما جز تو یا رب یاور و یاری نداریم  
جز رحمت با کس سرو کاری نداریم  
از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است؛  
روشن دلم گردان به اشراق جمالت  
با یک نظر درد فراقم ساز درمان  
گریم که شاید پرده از رخ برگشایی  
من بنگرم آن حسن کل با دیده جان  
با حضرتت حاجت به دیتاری نداریم  
باز است بر بیچارگان درگاه سلطان

## روضه وداع حضرت سکینه علیها‌السلام با اَبی‌عبدالله علیه‌السلام

حضرت علیها‌السلام نهیب با محبتی به «ذوالجناح» زد اما دید که اسب حرکت نمی‌کند، خم شد تا ببیند چه مانعی در برابر اسب است؟ دید دختر سیزده ساله او سکینه علیها‌السلام جلوی مرکب را

گرفته است، پیاده شد و روی زمین نشست، اجازه داد تا اول دختر حرفش را شروع کند، دختر کانون مهربانی برای پدر است، فرمود: بابا! از صبح تا حالا که به میدان رفتی و برگشتی! این بار هم که داری می‌روی آیا برمی‌گردی؟ فرمود: نه عزیز دلم! دیگر این بار بر نمی‌گردم، بابا! فتنه و آشوب خیلی است، آیا می‌شود من از تو یک تقاضا بکنم؟ حضرت علیه السلام فرمود: بله عزیز دلم! فرمود: بابا! قبل از اینکه به میدان بروی خودت بیا و ما را به مدینه برگردان، حضرت علیه السلام یک ضرب‌المثل عربی برای بچه خود زد؛ «لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَنَامَ»<sup>۱</sup> و به سکینه فهماند که بابا! دیگر راه چاره بر من بسته شده، خود من دیگر نمی‌توانم شما را برگردانم، عزیز دلم حالا که من نتوانستم خواسته تو را برآورده کنم، بابا یک خواسته از تو دارد، بلند شد دست انداخت گردن بابا و بابا را بوسید و سر بابا را به سینه گرفت، بابا از من چه می‌خواهی؟ فرمود: دخترم! من فقط یک خواسته از تو دارم، این قدر مقابل من اشک نریز، این گریه‌های تو قلب من را آتش می‌زند؛ «لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً / مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي»<sup>۲</sup>، بابا! حداقل تا من زنده هستم گریه نکن اما حضرت علیه السلام دیگر نگفت که بعد مرگ من گریه نکن، دیگر این پدر و دختر همدیگر را ندیدند تا وقتی که دید عمه او یک بدن قطعه‌قطعه را روی دامن گذاشته است. فرمود: عمه این بدن کیست؟ «عَمَّتِي هَذَا نَعَشُ مَنْ؟» حضرت علیه السلام جواب داد: عزیز دلم، این بدن پدر تو حسین علیه السلام است.

## دعای پایانی

«اللهم! اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علينا، اللهم! انصر قائدنا و احفظ و انصر امام زماننا، اللهم! اغفر لجميع موتانا، اللهم! اجعل عاقبة امرنا خیرا».

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۵.

۲. المناقب، ج ۴، ص ۹۹.

جلسه دوم

بحث پیرامون سه دانش مهم؛

خودشناسی، راه‌شناسی و دشمن‌شناسی



## ضرورت آگاهی از سه علم

کسانی که خواهان خیر دنیا و آخرت هستند، طالب آبادی دنیا و آخرت هستند و می‌خواهند وجودشان در این چند روزی که در دنیا هستند ضایع و تباه نشود، نیازمند به سه علم، رشته و معرفت هستند، برای تمام گذشتگان هم راه و مسیر همین بوده است، این موضوع اختصاص به امت اسلام ندارد، از زمان پیدایش بشر این سه مسئله به عنوان سه مایه و سه علت برای آبادی دنیا و آخرتشان مطرح بوده است.

علاقمندان، طالبان و خواهندگان در حد خودشان، در حدی که به قول معروف گلیمشان را از آب بیرون بکشند، در حدی که اهل تباهی و ضایع شدن و هلاک شدن نباشند، در حدی که دچار دوزخ نشوند، عالم به این سه علم شدند؛ عده‌ای این سه دانش را کامل کرده‌اند، یعنی تمام جوانب آن را جستجو کرده‌اند و یافته‌اند.

عده‌ای هم به قول قرآن مجید -در آیات متعددی- گول خورده‌اند، گول امور ظاهر را، گول دیگران را، گول خودشان را و گول شیطان را خورده‌اند و فکر و اندیشه‌شان را بسته نگه داشته‌اند. تحصیل این سه رشته از علم هم برای آن‌ها آماده بوده است؛ چون هر سه رشته در اختیار انبیاء علیهم‌السلام بوده و آن‌ها را در اختیار اولیاء الهی و عالمان ربانی در روزگاران خودشان گذاشته‌اند و در اختیار ائمه طاهرین علیهم‌السلام هم بوده است.



امروز هم این سه رشته از علم خیلی گسترده موجود است و هیچ وقت در این سه علم به روی انسان بسته نبوده است، هیچ زمانی خالی از این سه رشته نورانی نبوده است؛  
(الف) یک رشته خودشناسی است.  
(ب) یک رشته راه شناسی است.  
(ج) یک رشته دشمن شناسی است.

### نتایج جهل به این علوم

اگر آدم به هر کدام از این علوم جاهل باشد، حرکت او به سوی خرابی دنیا و آخرت است، با یک کلنگ هر دو جهان خود را خراب می کند، آن کلنگ هم کلنگ جهل است، کلنگی که در اختیار خود آن ها است که تخریب می کنند و نه صدای تخریب آن را می شنوند و نه تخریب آن را می بینند؛ چون ظاهر این تخریب صدا و شکل ندارد. چون در یک زندگی مرفه‌ی هستند؛ پول دارند، کاخ دارند، باغ دارند، کارخانه دارند، ثروت دارند، لذت بی در و پیکر دارند و... اما با این جهلی که دارند هیچ وقت خرابی را نمی بینند.

من برای شما از یک آیه قرآن زیبایی‌های ظاهر زندگی جاهلان و خرابی آن را می خوانم؛ خیلی آیه فوق العاده‌ای است! در سوره حدید آیه بیستم آمده است، من این توضیح و مقدمه را دارم از عمق آیه برای شما می گویم، یعنی آیه شریفه ذهن من را راهنمایی می کند که این توضیح را در اختیار شما قرار بدهم.

این ظاهر بسیار زیبا، با کلنگ جهل در حال خراب شدن است ولی این ها خراب شدن آن را نمی بینند و صدای خراب شدن آن را هم نمی شنوند.

قرآن مجید در آیات گوناگونی می گوید که آتش دوزخ از دل همین زندگی جاهلانه شعله می کشد که این شعله‌ها فریادهای سنگینی هم دارد، آتش در قیامت مثل همه آن چه که در قیامت است، زنده است.



دنیا و آخرت چهار فرق دارند که یکی از آن‌ها این است: در دنیا جماد هست، غیر جماد هست، میت هست، زنده هست، ولی در آخرت همه چیز زنده است ﴿وَإِنَّ النَّارَ لَآخِرَةٌ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾<sup>۱</sup>، آتش هم زنده است و مشتری‌های خود را می‌شناسد. آتش در قیامت عصبانیت دارد، فریاد دارد، صدا دارد و... آن‌هایی که گوش دارند در همین دنیا از لابه‌لای زندگی به ظاهر زیبای این‌ها صدا را می‌شنوند و خرابی را هم می‌بینند.

### نقش طبقه‌ای از جامعه در بازدارندگی جامعه از آگاه شدن

یک کلمه‌ای در قرآن هست که زیاد این کلمه را دیده‌اید ولی شاید یادتان نباشد. توجه بیشتر بیست و چند هزار پیغمبری که خدا در قرآن اسم می‌برد، در گفتگوی با مردم زمانشان، به بیدار کردن یک طبقه از جامعه بود، چون اگر آن‌ها بیدار می‌شدند طبقات و لایه‌های دیگر اجتماع آسان‌تر بیدار می‌شدند؛ طبقه‌ای تحت عنوان «ملا» ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمٍ﴾<sup>۲</sup>. این کلمه تقریباً در زبان همه انبیاء علیهم‌السلام بوده است.

«ملا» یعنی سران ثروتمند رفاه طلب مشرک اثرگذار در لایه‌های پایین جامعه، انبیاء علیهم‌السلام هم همیشه دچار این گروه بوده‌اند، این‌ها ایمان نمی‌آوردند و نمی‌گذاشتند لایه‌های پایین جامعه هم ایمان بیاورند؛ چون این‌ها در هر جامعه‌ای که بودند جامعه را ترسانده بودند، جامعه را به ضعف روحی کشانده بودند و فرهنگ خودشان را به باور جامعه داده بودند، برای اینکه نان آن‌ها در همین حرف‌ها بود، یعنی نان آن‌ها از ظلم به اندیشه‌های مردم و ظلم به روح مردم در می‌آمد. این طبقه جلوی اندیشه‌ها را گرفته بودند، جلوی شجاعت روحی را گرفته بودند، ﴿يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ﴾<sup>۳</sup> مردم را به استضعاف کشیده بودند، به مردم باورانده بودند که ما باید این زندگی را قبول کنیم و زورمان هم به ملا نمی‌رسد. «بنی‌امیه» و «بنی‌عباس» خیلی روی همین باوراندن کار کرده‌اند.

۱. عنکبوت: ۶۴

۲. اعراف: ۱۲۷

۳. قصص: ۴

## مصادیق ملاً

دولت «انگلیس» و «آمریکا»، بعد از این دو تا «فرانسه»، بعد آن‌ها «هلند» و «بلژیک» و «پرتغال» و... هم در این سیصد ساله روی این مسئله خیلی کار کرده‌اند. مثلاً در مملکت ما به «محمد شاه»، «ناصرالدین شاه» و «مظفرالدین شاه» و... باورانده بودند که اگر به حرف انگلیس گوش ندهی، تاج و تخت تو یک شبه بر باد است. ما یک دولتی داشتیم در حدود دویست سال، به اسم قاجاریه. یک دولت پنجاه و هفت ساله داشتیم، به اسم «رضا خان» و پسرش، به این‌ها باورانده بودند که برای ماندن تاج و تخت فقط باید نوکر انگلیس باشی، چند سالی هم آمریکا قوی‌تر شد، و شدند نوکر آمریکا.

الآن تمام شیخ‌نشین‌های جنوب ایران را به باورشان داده‌اند که اگر آمریکا شما را یاری نکند تار و پود شما به باد است و این‌ها بنده طاغوت شده‌اند، پوک و پوچ شده‌اند. آنها در مملکت خودشان، برای جامعه‌ای که خودشان را به آن‌ها باورانده‌اند، بَیرِ کاغذی هستند، اما مثلاً الآن دیگر مردم «بحرین» از آن باور درآمده‌اند.

## تلاش‌های پیامبر ﷺ برای رویاری با این طبقه

هر ملتی که از این باور درآید و مقابل حکومت زمان مثلاً آمریکا قیام می‌کند، اما مردم را از این باور درآوردن، خیلی زمان می‌خواهد، خیلی زحمت می‌خواهد، خیلی تبعید شدن می‌خواهد، زندان رفتن می‌خواهد، کشته شدن می‌خواهد، زجر کشیدن می‌خواهد، خیلی زحمت دارد.

پیغمبر اکرم ﷺ سیزده سال از مدت بعثتشان را در مکه بود و با همین «ملاً» رو به رو بود که سران مکه بودند؛ عموی او ابولهب بود، ابوجهل بود، عاص بن وائل بود، عتبه بن ربیعہ بود و... این‌ها به مردم باورانده بودند که زندگی جز با تکیه بر بُت اداره نمی‌شود و اگر ما در بین شما نباشیم شما از گرسنگی می‌میرید. پیغمبر ﷺ می‌خواست این باور غلط را علاج بکند، اما در آن سیزده سالی که در مکه بود، نشد و تنها تعداد اندکی ایمان





آوردند، تعداد کمی! ده سال هم که در مدینه بودند ریشه جاهلیت را نشد که بخشکانند، لذا تا از دنیا رفتند اهل بیت علیهم‌السلام را از کاری که خدا برای آن‌ها قرار داده بود انداختند، خانه نشین کردند، با کمک همان توده مستضعف و جامعه‌ای که مغز آن‌ها در زمان جاهلیت شستشو داده شده بود این کار را کردند. البته «سقیفه» نمی‌توانست آن بت‌هایی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مکه شکست را دوباره در مدینه و مکه نصب کند لذا بت پرستی را تبدیل به بت پرستی مدرن کرد، به جای پرستیدن جمادات انسان را گذاشت که انسان را بپرستند و شروع کردند همه چیز را منکر شدند و در مغزها را بستند.

### علم و آگاهی ائمه علیهم‌السلام به مؤمنین

شما این آیه را در قرآن دیده‌اید که در سوره توبه است؛ **﴿سَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾** <sup>۱</sup>. حرف "سین" «سَيَرَى اللَّهُ»، "سین" مضارع نیست چون با اوصاف پروردگار نمی‌خواند؛ لذا نمی‌شود آیه را معنی کرد به اینکه در آینده خدا عمل شما را می‌بیند. خدا که **﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾** <sup>۲</sup> است! خدا که **﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾** <sup>۳</sup> است! خدا که فرموده: **﴿إِنْ كُلُّ لَمَامٍ جَمِيعٍ لَدَيْنَا مَحْضَرُونَ﴾** <sup>۴</sup> کل عالم بی‌زمان پیش من است! برای من زمان گذشته و حال و آینده ندارد، الآن قیامت برپا شده و تقسیم شده به جهنم و بهشت مردم پیش خداست، الآن موجود است. این مسئله برای ما آینده است نه برای پروردگار.

پس این "سین" از نظر ادبی چه سینی است؟ بعضی ترجمه‌های قرآن دارد که خدا در آینده عمل شما را می‌بیند، این کفر به پروردگار است، یعنی الآن نمی‌بیند! این سین، سین تحقیق است؛ یعنی مسلماً الآن خدا عمل شما را می‌بیند، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم همین الآن

۱. توبه: ۱۰۵.

۲. بقره: ۲۹.

۳. نساء: ۱۲۶.

۴. یس: ۳۲.

می‌بیند، مؤمنون هم همین الان می‌بینند، در حالی که ما در حسینیه نشستیم و هفتاد میلیون بیرون از اینجا هستند، ما چطور عمل آنها را می‌بینیم؟ ما مؤمن هم هستیم. از اینجا معلوم می‌شود که این «المؤمنون» ما نیستیم، «المؤمنون» دوازده امام علیهم‌السلام هستند و گرنه ما از پشت در هم هیچ خبری نداریم، نمی‌دانیم چه کسی بیرون هست و چه کاری دارد می‌کند؟!

الآن خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام اعمال شما را می‌بینند، اما وقتی شما به حرم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌روی و می‌خواهی زیارت کنی، می‌آید می‌زند روی شانه‌ات و می‌گوید: محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مات، این یک مرده است، هیچ چیز را متوجه نیست! برای چه زیارت می‌خوانی؟!

### گمراه شدن مردم پس از «سقیفه»

از سقیفه به بعد مردم کاملاً توانستند را از قرآن جدا نگه دارند. «معاویه» در مدینه گفت: روخوانی قرآن آزاد ولی تفسیر قرآن ممنوع است، جلسه تفسیر قرآن به کل باید تعطیل بشود، و تعطیل هم شد. شما روی منبرهای مسجد مدینه و مکه هر چه می‌شنوی از آخوندهای مکه و مدینه، این‌هاست: قالت «عایشه»، قال «ابوبکر»، قال «ابوسعید خدری»، قال «ابن عباس». آیا تا به حال شنیده‌اید که این‌ها بگویند: «قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم سیرى الله عمَلکم ورسوله و المؤمنون»؟! این‌ها کاملاً قرآن را غیر از قرائت آن حذف کرده‌اند. قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾<sup>۱</sup>. قرآن می‌گوید: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾<sup>۲</sup>، قرآن مجید می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَمْسُ بِظُلْمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾<sup>۳</sup>، عدالت! می‌گوید: من انسان عادل می‌خواهم، جامعه عادل می‌خواهم. همین را از زندگی حذف کرده‌اند.

۱. نحل: ۹۰.

۲. نساء: ۵۸.

۳. آل عمران: ۱۸۲.



## احکام اهل سنت، میوه گندیده سقیفه

من کتاب‌های اهل سنت را دارم، فقه آن‌ها را هم خوانده‌ام. در فقه شیعه می‌گویند: امام جماعت باید عادل باشد یعنی حداقل آلوده به گناهان کبیره نباشد و اصرار بر گناهان صغیره هم نداشته باشد، ولی فقه آن‌ها می‌گوید: «يجوز الصلاة خلف كل فاجرٍ و فاسقٍ!» اگر ظاهر شد و زناکاری که می‌دانی زناکار است ایستاد جلو، می‌توانی به او اقتدا بکنی، اگر شراب‌خور از حالت مستی درآمد و ایستاد جلو، می‌توانی اقتدا کنی، اگر دزدی اهل نماز بود و ایستاد جلو، می‌توانی اقتدا بکنی. این فتوای آن‌ها است.

قرآن فریاد عدالت می‌زند، این‌ها فریاد این که نماز حتی پشت سر هر فاسق فاجری بی مانع است را سر می‌دهد و در فقه آن‌ها است که حاکم مملکت هر گناه کبیره‌ای را مرتکب شد، بر امت حق اعتراض نیست و چون او دارد زحمت مملکت را می‌کشد در قیامت اهل نجات است، لذا می‌گویند: لعن «یزید» جایز نیست! در کتاب‌هایشان آمده است؛ در کتاب "احیاء العلوم" «غزالی» آمده است که شش جلد است، می‌گوید: «لا يجوز لعن یزید».

## صحبت برخلاف نص قرآن، نتیجه دیگر سقیفه

چرا جایز نیست یزید را لعنت کنید؟ خب پس چه کسی را باید لعنت کرد؟ اگر لعن یزید جایز نباشد پس قرآن مجید که می‌گوید: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup> خدا خلاف شما رفتار کرده است! در تمام دوره‌ها پاکان عالم با «ملأ» برخورد داشته‌اند که در آن‌ها عالم بوده، ارتشی بوده، اداری بود، ثروتمندی مثل «قارون» بوده، نخست وزیری مثل «هامان» بوده، حاکمی مثل «فرعون» و «یزید» و «معاویه» بوده و... این‌ها نمی‌خواستند این سرشته علم را بیاموزند، وقتی نمی‌خواستند به زور که نمی‌شود به آن‌ها آموخت.

## معرفی تفصیلی سه علم مهم

حرف قرآن مجید بخصوص در سوره‌های آخر این است که اگر کسی خواهان خیر دنیا و آخرت است، خواهان نجات است، خواهان این است که ضایع نشود، تباه نشود و... در حد خودش این سه رشته علم را یاد بگیرد؛ خودشناسی، راه شناسی و دشمن شناسی؛

### خودشناسی

و اما خودشناسی: این که من به اجازه خودم و به اختیار خودم به دنیا نیامده‌ام، به اختیار خودم هم نمی‌میرم، من را آورده‌اند و من را هم می‌برند؛ یکی برای اول کار و یکی برای آخر کارم، به اراده و اختیار خودم هم از یک روزه بودن، یک ساله نشدم، ده ساله نشدم، تا حالا که شصت ساله‌ام نشدم. خود من هیچ دخالتی در گردش چرخ‌های آفرینش ندارم.

اگر کل ما هفت میلیارد جمع بشویم یک عدس که قابل خوردن باشد را نمی‌توانیم بسازیم، یک دانه گندم نمی‌توانیم بسازیم و... این مقدمه همین علم خودشناسی است، وقتی این فکرها را بکنیم می‌فهمیم که ما اختیاردارِ خودمان نیستیم، بلکه یک کسی اختیاردار ماست که این گونه دارد ما را کارگردانی می‌کند؛ ما مملوک هستیم، ما مریوب هستیم، ما مخلوق هستیم و مالک ما تا الآن خیلی برای ما هزینه کرده که اگر بخواهم آیات هزینه شدن عالم را برای خودمان بخوانم خیلی زیاد است، شاید ده تا آیه در نظر من است.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾<sup>۱</sup> یعنی هر چه در زمین است به سود شما آفریده‌ام، چقدر هزینه می‌شود که تو بمانی؟! ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالْجِبُودَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ﴾<sup>۲</sup> یعنی شب، روز، آفتاب، ماه. ستارگان را برای تو به کار گرفته‌ام و بیخودی نیرو مصرف نمی‌کنم و هزینه نمی‌کنم، برای تو دارند هزینه می‌کنند، برای تو دارند کار می‌کنند،

۱. بقره، ۲۹.

۲. نحل، ۱۲.



برای تو دارم سفره آماده می‌کنم، بنابراین وقتی من متوجه بشوم که مملوک هستم دیگر سینه خودم را جلو نمی‌دهم و نمی‌گویم که من هستم! نه! دیگر منی وجود ندارد، نمی‌گویم که من مالک هستم، مملوک که مالک نمی‌شود، اختیار خودم را دارم، نه! اگر اختیار خودت را داشتی خودت را نگه می‌داشتی تا نمیری، وقتی می‌برند تو را پس معلوم می‌شود که اختیار خودت را هم نداری!

### آثار خودشناسی

من وقتی بفهمم که من مملوک هستم، در فضای این فهم نورانی دیگر حاضر نمی‌شوم که وجودم که مال کسی دیگر است و او خداست را هزینه غیر خدا کنم، دیگر ضایع نمی‌شود، تباه نمی‌شود چون هر لحظه از من برگردان سرمایه است، هر چشم به هم زدن من برگردان سرمایه است، یعنی وقتی من دارم هزینه خدا می‌شوم در این هزینه شدن بهشت آخرت من ساخته می‌شود چون بدون هزینه شدن هم بهشت ساخته نمی‌شود، آن وقت که شناختم خودم را که مملوک هستم و مالک هیچ چیز نیستم و با این ارتباطی که مملوکیت من با مالک من دارد حاضر به هزینه شدن به غیر او نمی‌شوم حتی اینکه در ماشین نشسته‌ام و دارم می‌روم در مغازه یا در کارخانه، همین نفس‌هایی که می‌کشم عبادت است چون در این فهم و شعور خود می‌گویم: «اللهم ما بنا من نعمة فمناک»<sup>۱</sup> خدایا! هر چه پیش من است مال توست، خدایا! اگر من دارم می‌روم برای کاسبی، برای حفظ آبرو، برای حفظ زن و بچه، برای معیشت من و برای اینکه دچار حرام نشوم و برای اینکه با این پولی که گیر می‌آورم می‌خورم تا انرژی بندگی داشته باشم و... تمامش می‌شود عبادت؛ نفس کشیدن من، راه رفتن من و... یک راننده تاکسی صبح که می‌آید و تاکسی را روشن می‌کند، یک کلمه با دلش - با زبان خود هم لازم نیست - بگوید: خدایا! من از تو هستم، ماشین من مال توست، «ما بنا بنعمة فمناک» من اگر در این هوای پر دود دارم دور می‌زنم برای این است که یک مال حلالی گیر بیاورم تا به زن و بچه خود

۱. تعقیبات نماز عصر.

بدهم و دنبال دزدی نروم، دنبال رشوه نروم، دنبال غصب نروم، دنبال زورگیری نروم و... این چرخ تاکسی که دارد می‌چرخد این راننده دارد عبادت می‌کند، من هم که در خانه می‌نشینم و ده تا کتاب را ورق می‌زنم و مطالبی را پیدا می‌کنم و می‌نویسم و حفظ می‌کنم و... همین کافی است که وصلش کنم به خدا و بگویم که این هوش مال توست، حافظه مال توست، علوم این کتاب‌ها مال توست و این کاری که من دارم می‌کنم نیروی آن مال توست؛ «لا حول ولا قوة الا بالله»، خدایا! من هم از خانه دارم می‌روم بیرون مثل یک معلم مدرسه تا این‌هایی که بلد شدم را برای مردم بگویم که مردم پیش تو بمانند، مردم بنده تو باشند، مردم تو را بندگی کنند، این از خانه بیرون آمدن تا برگشتن می‌شود عبادت؛ یعنی آدم می‌تواند شصت سال همیشه در عبادت باشد، وقتی با خدا معامله کند، وقتی با او پیوند بخورد، وقتی برای او قدم برداشت، خوش‌ترین زندگی در عالم هم همین است، این پاکترین، لذیذترین و بهترین زندگی همراه با وجدان آرام، پول پاک، عبادت پاک، حرف پاک، بندگی پاک، ماندن پاک و رفتن پاک است. چون روز رفتن هم آدم خیلی راحت از دنیا می‌رود بیرون.

### لحظه احتضار مؤمنین

بعد از منبر اگر فرصت کردید سوره مبارکه «فصلت» را ببینید، احتضار این گونه انسان‌ها را بیان می‌کند، آن لحظات آخر که آدم دارد از دنیا می‌رود بیرون؛ چه آیه دلخوش کننده‌ای است! «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»<sup>۱</sup>، یعنی با من پیوند خورده‌اند و این پیوند خود را تا لحظه مردن نگه داشته‌اند و با من معامله کرده‌اند و هزینه من شده‌اند، «تتنزل عليهم الملائكة» فرشتگان رحمت من از جانب من به آنها نازل می‌شوند و به آنها می‌گویند: تا نمردی دو-سه تا چیز به تو بگوییم، بعد برو، «أَلَّا تَخَافُوا» از این سفری که داری می‌روی اصلاً نترس، همین که می‌گویند «لَا تَخَافُوا» ترس آدم را می‌گیرند، «وَلَا

۱. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»، فصلت، ۳۰.



تَحَزُّنُوا» برای این سفری که داری می‌روی غصه‌دار نباش، «و لَا تَحَزُّنُوا» یعنی آرام باش، غصه‌دار نباش، یعنی شاد باش، «وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» یعنی ما تو را مژده می‌دهیم به آن بهشتی که این پنجاه-شصت ساله که در دنیا بودی قرآن به تو وعده می‌داد: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾<sup>۱</sup>، ما آمده‌ایم تا تو را به این بهشت مژده بدهیم، الآن پرده را می‌زنیم کنار و جای خود را ببین، باز ملائکه به او می‌گویند: ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾<sup>۲</sup>، همین طوری که ما در دنیا شما را تنها نگذاشتیم، خیلی از شما ما را نمی‌دیدید اما خیلی ما به شما کمک دادیم و ما را نمی‌دیدید، هم در دنیا یار شما بودیم و هم در آخرت یار شما هستیم، «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ» هرچه که دلتان بخواهد از این بعد خدا در اختیار شما می‌گذارد «نُزُلًا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ» مهماندار شما خدای آمرزنده و مهربان است، شما دست جهنم نمی‌افتید، دست تاریکی نمی‌افتید، دست تنهایی و وحشت قبر نمی‌افتید، این محصول خودشناسی است!

آیه بیستم سوره «حدید» ماند که بسیار آیه فوق‌العاده‌ای است، اگر خدا بخواهد آن را فردا در طول منبر شرح می‌دهم چون نزدیک یک ساعتی توضیح دارد که نادانان با کلنگ چهل ساختمان دنیا و آخرتشان را خراب می‌کنند و این خرابی را هم نمی‌بینند و صدای دوزخ را هم از لابه‌لای این زندگی نمی‌شنوند، فردا اگر خدا بخواهد باز برویم سراغ قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام).

## مناجات

از هرچه بگذری سخن دوست خوشتر است؛

یارب! به سرّ السرّ ذات بی مثال  
روشن دلم گردان به اشراق جمالت

۱. توبه، ۷۲.

۲. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾، فصلت، ۳۱.

عمریست دل دارد تمنای وصال  
با یک نظر درد فراقم ساز درمان  
نالم به کویت حالی از درد جدایی  
گریم که شاید پرده از رخ برگشایی  
تو افکنی بر من نگاه دلربایی  
من بنگرم آن حسن کل با دیده جان  
یارب! به جز تو یاور و یاری نداریم  
با حضرتت حاجت به دیاری نداریم  
جز رحمتت با کس سر و کاری نداریم  
باز است بر بیچارگان درگاه سلطان

## روضه

حضرت علیه السلام نهیب با محبتی به «ذوالجناح» زد اما دید که اسب حرکت نمی‌کند، خم شد تا ببیند چه مانعی در برابر اسب است، دید دختر سیزده ساله او سکینه علیها السلام جلوی مرکب را گرفته است، پیاده شد و روی زمین نشست، اجازه داد تا اول دختر حرف خود را شروع کند، دختر کانون مهربانی برای پدر است، گفت: بابا! از صبح تا حالا که به میدان رفتی و برگشتی، آیا این بار هم که داری می‌روی برمی‌گردی؟ فرمود: نه عزیز دلم! دیگر این بار بر نمی‌گردم، گفت: بابا! فتنه و آشوب خیلی است، می‌شود من از تو یک تقاضا کنم؟ گفت: بله عزیز دلم! گفت: بابا! قبل از اینکه بروی میدان خودت بیا ما را به مدینه برگردان، یک ضرب‌المثل عربی برای بچه خود زد: «لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لِنَامُ»<sup>۱</sup> به سکینه علیها السلام فهماند که بابا! دیگر راه چاره بر من بسته شده، خود من دیگر نمی‌توانم شما را برگردانم، عزیز دلم حالا که من نتوانستم خواسته تو را برآورده کنم بابا یک خواسته از تو دارد، بلند شد و دست انداخت گردن بابا، بابا را بوسید، سر بابا را به سینه گرفت و گفت: بابا! از من چه می‌خواهی؟ دخترم! من فقط یک خواسته از تو دارم، این قدر در مقابل من اشک نریز، این گریه‌های تو قلب من را آتش می‌زند، «لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي»<sup>۲</sup> بابا! حداقل تا من زنده هستم گریه نکن،

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۵.

۲. المناقب، ج ۴، ص ۹۹.





دیگر نگفت بعد از مرگ من گریه نکن، دیگر این پدر و دختر همدیگر را ندیدند تا وقتی دید عمه او یک بدن قطعه قطعه را روی دامن گذاشته است، گفت: عمه! این بدن کیست؟ «عمتی هذا نعش من؟»<sup>۱</sup> عزیز دلم من! این بدن بابای تو حسین علیه السلام است.

## دعای پایانی

اللهم! اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حقُّ علینا. اللهم! انصر قائدنا و حفظ و انصر امام زماننا. اللهم! اغفر لجمع موتانا. اللهم! اجعل عاقبة امرنا خیرا.





جلسه سوم

لزوم خودشناسی و حفظ جایگاه خود



قرآن مجید در رابطه با خودشناسی که یک علم پایه و ریشه‌ای است، مطالب بسیار مهم و فراوانی دارد که این مطالب باید به دو دسته تقسیم و در دو بخش مورد بحث قرار بگیرد؛ یک بخش آن مربوط به خودشناسان است؛ کسانی که از عقلشان، فطرتشان، انبیاء الهی علیهم‌السلام، وحی خداوندی، ائمه طاهرین علیهم‌السلام و اولیاء حق برای شناخت خودشان کمک گرفته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که اولاً جایگاهی که در این عالم دارند در بین همه موجودات برترین جایگاه است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»<sup>۱</sup>.

### توضیح آیه ۷۰ سوره مبارکه اسراء

این آیه در سوره مبارکه «اسراء» است، از آیات بسیار مهم قرآن مجید است، تمام ضمائر آیات به پروردگار برمی‌گردد، ضمیر در «كَرَّمْنَا»، همین حرف آخر آیه شریفه است؛ یعنی «نا» که به آن «ضمیر متصل» می‌گویند، چون به کلمه وصل می‌شود. «هو»، «هم»، «نحن» و... جزو «ضمائر منفصل» هستند؛ یعنی به کلمات وصل نمی‌شود. یک ضمیر متصل در «كَرَّمْنَا» است، یکی در «حَمَلْنَا» است، یکی در «رَزَقْنَا» است، یکی هم در «فَضَّلْنَا» است؛ یعنی پروردگار عالم چهار بار در این آیه شریفه، خودش و انسان را مطرح کرده.

۱. اسراء: ۷۰.



## معنای کریم

"كَرَمًا"، "كَرَمٌ"، "كَرِيمٌ": یک معنای آن قدر و قیمت و ارزش است. در سوره مبارکه «انفال» در رابطه با نعمت‌های بهشت، پروردگار می‌فرماید: ﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾<sup>۱</sup>، برای اهل ایمان رزق کریم است. این‌جا معنی کریم این نیست که هر میوه‌ای در بهشت هست دست بخشندگی و دهنده‌گی دارد، این معنی ندارد! "رزق کریم" یعنی نعمت پرقیمت، نعمت باارزش. آیه می‌خواهد بگوید ما در بهشت به مردم اجناس پست و بی‌ارزش و بی‌قیمت نمی‌دهیم. به قول ما ایرانی‌ها در بهشت پاداشی که می‌خواهیم به بندگانمان بدهیم، پاداش بُنْجُل نیست. هر پاداشی که به عبادمان عنایت می‌کنیم، پاداش بسیار باارزش است. نه این‌که بخواهد قیمت گذاری پولی بکند، یعنی این پاداش، این رزق با شخصیت بنده من و عبادت‌های او تناسب دارد. یعنی من چیزی به بندگانم نمی‌دهم که بندگانم را تحقیر بکند، کوچک بکند، شخصیتشان را بشکند.

این خیلی مهم است که انسان در بهشت پاداش الهی را ببیند و کاملاً حس کند که به شدت مورد احترام پروردگار قرار گرفته‌است. یکی از مشتقات «رِزْقٌ كَرِيمٌ»، «كَرَمًا» است، ما انسان را، فرزندان آدم را گرمی داشتیم؛ یعنی جایگاه ویژه‌ای در این عالم به او دادیم که مافوق همه موجودات و مادون پروردگار است.

## اهمیت حفظ جایگاه انسانیت

انسان در یک جایگاهی قرار گرفته که هیچ موجودی چنین جایگاهی را ندارد. این‌جا باید خیلی مواظب باشد که این جایگاهش را از دست ندهد. قرآن مجید در آیات مربوط به حضرت آدم علیه السلام و ابلیس نکات خیلی پرارزشی دارد. اگر کسی بخواهد یک رساله مستقلی درباره آدم علیه السلام و ابلیس بنویسد، یکی از رساله‌های پرنکته از معارف الهی می‌شود. یکی از نکته‌های آن آیات این است؛ در آن آیات کلمه "هبوط" به کار گرفته شده است. بنا به آیات



قرآن، ابلیس از جنس فرشتگان نبود. این صریح قرآن است، اما بر اثر عبادت‌های بارزش این لیاقت را پیدا کرد که خداوند او را در جایگاهی قرار دهد که فرشتگان قرار داشتند؛ به عبارت خیلی ساده‌تر یک موجود فرشی را بر اثر لیاقتی که در عبادت نشان داد عرش‌نشین کرد. چقدر باید زحمت کشیده باشد که چنین جایگاهی را به دست آورده باشد؟! به دست آوردن جایگاه یک مسئله، حفظ جایگاه هم یک مسئله دیگر است. خدا می‌داند از زمان آدم علیه السلام تا الآن، چه انسان‌هایی در جایگاه‌های والا و بلند مرتبه و با رفعت معنوی بودند اما جایگاهشان را حفظ نکردند و از آن جایگاه هبوط کردند یعنی ساقط شدند. انسان یا ابلیس یا هر موجود دیگر وقتی در جایگاه والای اصلی قرار دارد، در نظر رحمت پروردگار است. اگر جایگاه را از دست بدهد و سقوط کند، در نظر لعنت پروردگار می‌افتد.

### دلیل سقوط زبیر، از جایگاهش

خیلی از افراد جایگاه‌های والایی داشتند؛ در «نهج البلاغه» نقل شده که امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «الزُبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا»<sup>۱</sup> «زبیر» از ما بود، نه اینکه فقط قوم و خویش ما بود، قوم و خویش بودن او که معلوم بود، مادر زبیر، «صفیه» عمه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود یعنی خواهر «ابوطالب» بود، خواهر حضرت «عبدالله» پدر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

زبیر با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و با امیرالمومنین علیه السلام پسر عمه بودند؛ معلوم بود امام علیه السلام این را نمی‌خواهد بگوید، اگر معنی «الزبیر منا» این باشد که زبیر پسر عمه ما بود که «ابولهب» هم عموی این بزرگواران بود، و حضرت علیه السلام باید می‌گفت: «ابولهب منا».

معلوم می‌شود که این یک تعریف معنوی است یعنی؛ «الزُبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا»، یعنی ما در آن جایگاهی که از منزلت و رفعت و ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه قرار داشتیم، زبیر هم جزء این گروه بود، جزء این طایفه بود. اما حضرت علیه السلام می‌فرماید تا وقتی که «عبدالله»

۱. نهج البلاغه، حمت ۴۵۳: «مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشْهُومُ - عَبْدُ اللَّهِ -».

پسرش بزرگ نشده بود، وقتی بزرگ شد پدر را فریب داد و نشست این قدر در گوش پدرش خواند که تو از علی بن ابیطالب علیه السلام چه کم داری؟! در جنگ‌ها که بودی، در نمازهای پیغمبر صلی الله علیه و آله که بودی، با پیغمبر صلی الله علیه و آله که بودی، چرا علی بن ابیطالب علیه السلام سردمدار مملکت باشد؟ ای پدر! چرا تو نباشی؟! وسوسه او و دعوت «عایشه»، زبیر را به جنگ «جمل» کشاند برای کشتن امیرالمومنین علیه السلام و از آن جایگاهش سقوط کرد. به دست آوردن جایگاه راحت‌تر از نگاه داشتن آن است، مهم نگه داشتن جایگاه است؛ چون تمام خطرات بعد از به دست آوردن رخ نشان می‌دهد و گرنه اگر آدم علیه السلام هم نشین شیاطین باشد، دیگر خطری رخ نشان نمی‌دهد، چون در این صورت خودش در خطر غرق است. شیاطین نمی‌خواهند از حزبشان و از مریدهایشان چیزی غارت بکنند، این‌ها خودشان غارت شده هستند.

### داستان شیطان و زنجیرهایش

به قول معروف می‌گویند که یک کسی شیطان را در خواب دید. دید که شیطان یک اتاقی دارد پر از زنجیرهای مختلف، طناب‌های مختلف، غل‌های مختلف. به شیطان گفت: مگر تو زنجیر فروشی؟! آهن فروشی؟! غل فروشی؟! طناب فروشی؟! کاسبی؟! گفت: نه! گفت: این‌ها چیست؟! گفت: این‌ها را به گردن مردم می‌اندازم و آن‌ها را می‌کشم که آن‌ها را از انبیاء علیهم السلام و توحید و بهشت بپریم و به جهنم تحویلشان بدهم. گفت: چرا زنجیرها و این طناب‌ها و غل‌ها گوناگون است؟! گفت: برای اینکه مردم گوناگون هستند؛ یکی را باید یک زنجیر بیاندازم گردنش، کمرم بشکند تا او را بکشم، آخر هم کشیده نمی‌شود، از بس که وزن ایمان و عمل صالحش سنگین است و با این زنجیر تکان نمی‌خورد! یکی زنجیر سبک‌تر می‌خواهد، یکی زنجیری بلکه نیست طناب می‌خواهد و... گفت: جناب ابلیس! من هم زنجیر و طناب دارم؟ گفت: نه. گفت: یعنی با من کاری نداری؟! گفت: با زنجیر و طناب نه؛ چون تو جزء اشاره‌ای‌ها هستی، اشاره کنم، بدو می‌آیی در بغلم. تو زنجیر نمی‌خواهی؛ چون تو سبک هستی، بی‌ارزشی، بی‌قیمتی، وزن نداری که نیاز باشد تو را با زنجیر بکشم.





البته ماها جزء زنجیری‌ها هستیم چون وزن ایمانی داریم، وزن محبت به اهل بیت علیهم‌السلام را داریم، وزن عبادتی داریم، هر روز در گناه نیستیم گاهی آن زنجیر کلفت را می‌اندازد گردن ما و می‌کشد، کمر آن بدبخت هم از بین می‌رود و تا یک نصفه قدم مثلاً با یک نگاه به نامحرم یا با نیت بد ما را به طرف خودش بکشد، آخرش هم ما وقتی لغزش پیدا می‌کنیم، برمی‌گردیم و می‌گوییم: لعنت خدا بر شیطان، خدایا! من را ببخش، بد کردم. زنجیر مثل خمیر و می‌رود و در دستش می‌ماند، ما هم فرار می‌کنیم. بین خودمان یک عده‌ای هستند که هر روز آن‌ها را می‌کشد، آن‌ها هم هر روز کشیده می‌شوند چون وزنشان کم است، یک عده‌ای هم هستند که بی‌وزن هستند، اصلاً جزء شیاطین شده‌اند، جزء ابلیس‌ها شده‌اند.

### بیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام عبادات زیاد ابلیس

خلاصه ابلیس این جایگاه را داشت. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: شش هزار سال که شما مردم خبر ندارید، این سال‌ها سال‌های دنیای شما بوده، یعنی هر یک سالش همانی بوده که یک بار زمین دور خورشید گشته یا از سال‌های دیگر بوده، ابلیس خدا را عبادت کرد.

### تفاوت سال‌های مختلف بر اساس مبنای مختلف

در همین دنیا سال ستارگان با همدیگر فرق می‌کند؛ مثلاً یک سال کامل «زهره» از ما کمتر است، چون دایره او دور خورشید کوچکتر است، یک سال زهره سیصد و شصت و پنج شبانه روز نیست، دویست و خورده‌ای شبانه روز است. آخرین سیاره مربوط به منظومه شمسی یک سالش مساوی با هشتاد و سه سال ماست، یعنی زمین که هشتاد و سه بار دو خورشید بزند، آن یک بار می‌زند؛ چون فاصله آن خیلی دور است و دایره او هم بزرگتر است، هشتاد و سه سال که ما عمر پیدا بکنیم زمان در آن جا می‌شود یک سال.  $\div$  بالاتر آن هم همین طور، همین طور برو بالاتر و... یک سال بعضی از سیاره‌ها مطابق با هزار سال ماست، چون فاصله خیلی بیشتر است تا برسد به

قیامت که در سوره «ابراهیم» می‌گوید: آن‌جا گردش‌ها با دنیا فرق می‌کند. آن‌جا یک سالش مساوی با پنجاه هزار سال ماست. این‌ها تعجب هم ندارد، چون تفاوت زمان‌ها الآن در دنیا هم هست، مثلاً یک بچه که در کره زمین ساعت هشت صبح امروز به دنیا می‌آید اگر در سیاره «پولوتون» هم یک زن و شوهر باشند که زن بخواهد بچه‌دار بشود، او هم ساعت هشت بچه‌اش به دنیا بیاید، این بچه‌ای که در کره زمین به دنیا آمد وقتی هشتاد و سه سالش می‌شود، بچه آن پدر و مادر یک سالش است ولی مرد است، بزرگ است، اما به محاسبه سال قمری یا سال شمسی یک سال از عمر او گذشته است!

این تفاوت در زمان‌ها در طبیعت عالم هست. زمان‌ها در همه جا یک‌طور نیست؛ مغرب‌ها، مشرق‌ها خیلی با هم فرق می‌کند، لذا قرآن می‌گوید: ﴿يَرْبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾<sup>۱</sup>. یعنی عالم یک مغرب و یک مشرق ندارد، سیارات منظومه شمسی هر کدام مشرق جداگانه دارند، مغرب جداگانه دارند.

### ادامه روایت

حضرت علیه السلام می‌فرماید: شما چه می‌دانید که این شش هزار سال از سال‌های دنیای شما بوده یا سال‌های غیر از دنیای شما. حضرت علیه السلام توضیح هم نمی‌دهند، سبّ را بیان نمی‌کنند که ما بدانیم جزء چه سال‌هایی بوده است. شیطان شش هزار سال در جایگاه ملکوتی و مرتبه بلند بود ولی این جایگاه را حفظ نکرد؛ وقتی خدا امر کرد که به آدم سجده کنید، ابلیس سجده نکرد.

### علت هبوط ابلیس

خدا با ابلیس صحبت کرده است؛ ﴿مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ﴾<sup>۲</sup>، چه چیزی باعث شد با این‌که به تو امر کردم، سجده نکردی و شاخ و شانه کشیدی؟ گفت: «خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» او

۱. معارج: ۴۰: ﴿فَلَا أُقْسِرُ رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَنَقْدِرُونَ﴾.

۲. اعراف: ۱۲: ﴿فَالْمَ مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾.

را از خاک آفریدی و «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ» جنس آفرینش من، مایه خلقتی من با او خیلی فرق می‌کند، من هیچ وقت با این مایه آفرینشی خود در مقابل این موجود خاکی تواضع نمی‌کنم. تا این موضوع پیش نیامده بود، شیطان مورد نظر رحمت بود، حالا که جایگاه را حفظ نکرد سقوط کرد.

به شیطان خطاب رسید: «فَاخْرُجْ»<sup>۱</sup> از این جایگاه برو بیرون، یعنی دیگر پیش من جایگاهی نداری، هیچ جایگاهی نداری، «إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» تو در پستی قرار گرفته‌ای، دیگر ارزش نداری، خوار شدی، زبون شدی، فرومایه شدی، دیگر نمی‌شود مورد نظر رحمت من باشی، «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»<sup>۲</sup>، تو از چشم رحمت من افتادی و الآن در نگاه تا روز قیامت لعنت من هستی. روز قیامت هم جهنم را از وجود تو و تمام اقتدا کنندگان به تو پر می‌کنم؛ «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۳</sup>.

### لزوم قدردانی نعمت الهی و حفظ جایگاه خود

ای کاش این حرف‌ها به گوش این هفت میلیارد جمعیت روی زمین می‌خورد که ای انسان‌ها! شما جایگاهتان از تمام موجودات بالاتر است، جایگاه شما «كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» است؛ این جایگاه را حفظ کنید که از این مقام با رفعت سقوط نکنید، اگر بیفتید می‌افتید در حیوانات و تبدیل می‌شوید به «كَالْأَنْعَامِ»<sup>۴</sup>، ممکن است از حیوانات هم پایین‌تر بروید، کم ارزش‌تر بشوید و بشوید «بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا». آن وقت دیگر به بی‌نهایت پستی می‌رسید، دیگر هیچ حسابی برای شما باز نمی‌کنند؛ «فَلَا تُقَدِّرُوا لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا»<sup>۵</sup>، خداوند می‌فرماید؛ ترازویی برای سنجش اعمال شما قرار نمی‌دهم چون هم خودتان تباہ هستید

۱. اعراف: ۱۳: «قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ».

۲. صاد: ۷۸.

۳. اعراف: ۱۸: «قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا لَمْ يَبْعَكَ مِنْهُمْ وَلَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ».

۴. فرقان: ۴۴: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا».

۵. كهف: ۱۰۵.

هم اعمالتان. هم خودتان پست و بی‌مقدار هستید هم اعمال شما، اصلاً پاره سنگی وجود ندارد برای شما که عملتان را بکشند؛ چون در قیامت اعمال سنگین را با سنگ سنگین می‌کشند، سنگ سنگین قیامت قرآن کریم است، یعنی من در قیامت شما را با یک آیه هم نمی‌کشم، چون در مقام وزن بر نمی‌آید، وزنی ندارید، کوچک هستید، بی‌قدر هستید، بی‌مقدار هستید، بی‌ارزش هستید.

### کبر، دلیل هبوط و دو مثال برای تقریب به ذهن

چه می‌شود که آدم جایگاهش را از دست می‌دهد؟ قرآن خیلی صریح دارد بیان می‌کند؛ تکبر در مقابل پروردگار، «أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ»<sup>۱</sup>، تکبر در مقابل خداوند، یعنی خود را کنار خدا بزرگ دیدن و به خاطر آن احساس بزرگی دروغ فرمان‌های خدا را قبول نکردن. اگر انسان نسبت به پروردگار تکبر بکند بیماری خیلی بدی است! آیا می‌دانید چه حسی به شیطان دست داد؟

### مثال اول (خان‌های قدیم)

تا هفتاد-هشتاد سال پیش در مناطق مختلف یک عده‌ای بودند که اسمشان خان بود، من بچه که بودم بعضی از خان‌های آن روزگار را دیده بودم، خیلی آدم‌های باد کرده و با کبر و با تکبری بودند، هر جا می‌رفتند جای مخصوص برای آن‌ها گذاشته بودند و سفره مخصوص می‌انداختند و همیشه امر و نهی می‌کردند، حالا مثل این است که یک خان آمده نشسته و آن باد را دارد و کسی به او بگوید که جناب خان! بلند شو و برو آفتابه را برای من آب کن. چقدر به او برمی‌خورد؟ چقدر؟ من این را به عنوان مثل گفتم تا بتوانید تقریباً حال شیطان را در وجود خودتان ببابید، این که پروردگار به این موجود می‌گوید سجده کن چه قدر به او برخورد! مثل خانی که به او گفته باشند بلند شو برو آفتابه را آب کن.

۱. بقره: ۳۴.



«أبي وَ اسْتَكْبَر» یعنی این که بزرگی نداشت ولی بزرگی کرد، خان که بزرگی ندارد، بزرگی را به خودش چسبانده و گرنه خان هم با بقیه رعیت‌ها فرقی نمی‌کند، چه فرقی می‌کند؟ ولی او بزرگی را به خودش چسبانده، این بزرگ نیست بلکه دارد بزرگ‌نمایی می‌کند؛ مثل ثروتمندی که ثروت را به خودش چسبانده و دچار کبر است.

### مثال دوم) افراد بسیار ثروتمند

مثل اینکه شما به او با آن لباس‌هایی که دارد، آن ماشینی که دارد، آن خانه‌ای که دارد، آن پولی که دارد، بگویید: من صبح ساعت پنج و نیم می‌آیم در خانه ده میلیارد تومانی‌ات در خیابان فرمانیه، می‌خواهم سوار پیکانت بکنم و تو را به جلسه‌ای ببرم در خیابان ری. وقتی می‌آیی داخل باید بین مردم بنشینی، بعد هم با مردم بروی سر سفره، کنار مردم نان و پنیر بخوری و... بگویید: من؟ بله تو! یعنی من که ماشینم ششصد میلیون تومان است را سوار یک پیکان قراضه کنی که ممکن است در راه، موتورش خاموش بشود، بعد من را از خانه چند میلیارد تومانی ببری به خیابان ری در جنوب شهر، بعد هم ببری بین مردم، همین مردم معمولی - ما به نظر آن‌ها خیلی معمولی می‌آییم و چیزی نیستیم - بعد هم بنشینم روی فرش‌های کهنه؟!

سی میلیون تومان هزینه کرده‌ام که از پاریس برای من مبل بیاورند، اصلاً من روی زمین نشستن را نمی‌دانم یعنی چه؟ من روی مبل یک لم می‌دهم و تازه کم هم هست، بعد هم من را ببری بین این مردم روی فرش کهنه و بعد هم پرده را کنار بزنند با تمام شدن جلسه بروم بین این‌ها بنشینم سر یک سفره پلاستیکی نازک دور انداختنی و یک خورده نان و پنیر بخورم؟ مگر دیوانه هستی؟

این‌جا نوکر و کلفت باید پنج صبح برای من میز بچینند، یک طرف عسل، یک طرف تخم مرغ، یک طرف حلیم، یک طرف آش، یک طرف آبمیوه و باید هر بار بیایند دستمال کاغذی داخل بشقاب من را عوض بکنند، کاردم را عوض بکنند، پنیر و کره و این‌ها را برای من قاچ بکنند، لقمه بگیرند و در دهان من بگذارند که من دستم خسته نشود، من بلند شوم پیام خیابان ری؟!!

این کبر است. گفت: تو مگر با دیگران چه فرقی می‌کنی؟ تو هم از مادر، عریان به دنیا آمدی، آخر عمر هم تو را با یک کفن می‌اندازند در یک چاله! پس چه فرقی با ما می‌کنی؟! یک عده‌ای چیزهای نجس را به خودشان چسبانده‌اند و باد کرده‌اند.

### ضرورت حفظ جایگاه

باید جایگاه را حفظ کرد، می‌دانید این جایگاه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا» با چه از بین می‌رود؟ با گناه. آدم کوچک می‌شود، هبوط می‌کند. «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرُوجِ»<sup>۱</sup> ما سفرهای خشکی و دریایی را در اختیار انسان قرار داده‌ایم، یعنی پنج قاره و هفت دریا، زیر پای شما قرار داده شده است. این قدر با ارزش هستید که همه جا پا روی سر زمین بگذارید و روی سر دریا. وجود شما این قدر با ارزش است که «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»<sup>۲</sup> من شما را نجاست‌خوار، خبیث‌خوار، آلوده‌خوار قرار نداده‌ام، رزق شما با همه حیوانات فرق می‌کند، مال شما رزق طیب است، دلپذیر است، حلال و پاک است، یک وقت از جایگاه روزی‌خوری من کنار نروی و بروی سراغ گوشت خوک و عرق و ورق و مال ربا و رشوه و غضب و حرام؟ اصلاً من شکم تو را برای این لقمه‌های نجس نساختم. «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»<sup>۳</sup> "کثیر" در این جا به معنی "کل" است، من دلیل هم دارم از آیه قرآن. شما را از همه موجودات عالم برتر قرار داده‌ام، کسی در این عالم هم وزن تو و هم جایگاه تو و هم روزی تو نیست.

این یکی از نگاه‌های قرآن به انسان است؛ آیه شریفه کامل ما را هدایت می‌کند که مواظب باش سقوط نکنی، جایگاهت خیلی بالاست، جایگاه رزق تو هم خیلی بالاست، جایگاهت بین موجودات زنده هم خیلی بالاست، حالا برای حفظ این جایگاه باید چه کار

۱. اسراء: ۷۰.

۲. اسراء: ۷۰.

۳. اسراء: ۷۰.

بکنی؟ باید عبدالله واقعی بشوی، این جایگاهها را فقط با قدرت عبادت الله می توانی حفظ بکنی، فقط.

### مناجات و روضه حضرت علی اصغر

با خضرِ دانش یار شو ای موسی دل!      شاید کزین صحرا کنی طی منازل  
در چاه تن تا کی؟ برآ ای یوسف جان!      مصر تجرد را تویی سلطان عادل  
جز طاعت و خدمت نباشد، زاده این را      زادی طلب تا فرصتی داری به منزل  
جز ذکر الله است هر ذکری ز شیطان      جز یاد حق هر سود و سودایست باطل

صبح که داشتم می آمدم به مناسبتی که گفتن آن لازم نیست نگاهم متوجه به شب یازدهم شد، مخصوصاً آن وقتی که بعد از سه شبانه روز آب را آزاد کردند، چند تا مشک آب آوردند کنار خیمه های نیم سوخته گذاشتند و رفتند، همه ما می توانیم فکر کنیم در آن لحظه که چشم بچه ها و خانمها به آب افتاد، چه حالی به آنها دست داد؟ چند نفر می گفتند: برادر! بلند شو، آب آزاد شده، یک عده ای می گفتند: عمو! دیگر ما از تو آب نمی خواهیم، آب آزاد شد. وقتی هم یک ظرف آب دادند دست مادر شش ماهه، شروع کرد با بچه خود حرف زدن

بخواب ای غنچه پژمان و پر پر!      بخواب ای غنچه نشکفته اصغر!  
بخواب آسوده اندر دامن خواب      ندیده دامن پر مهر مادر  
نمی آید صدای تیر و خنجر      نه دیگر نعره الله اکبر  
مترس ای کودک شش ماهه من!      در این جا خفته هم قاسم، هم اکبر  
الهی بشکند آن دست گلچین      که کرد این غنچه را نشکفته پر پر

### دعای پایانی

اللهم! اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا

اللهم! اغفر لجميع امواتنا و اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات

اللهم! اید قائدنا وانصر امام زماننا و اجعل عاقبة امرنا خیراً





جلسه چهارم

منابع مورد استفاده در آگاه شدن از

سه علم حیاتی



## لزوم سه علم برای خیر دنیا و آخرت

سه علم برای ما لازم است، چرا که این سه علم عامل خیر دنیا و آخرت ماست، در تربیت ما و در مودب شدن ما به آداب الهی موثر است. این سه علم وقتی به کار گرفته بشوند، کارگاه وجود ما را تبدیل به منبع پدید آمدن منافع زیادی می کند. خودمان برای خودمان تولید منفعت می کنیم، برای همه کسانی که با ما در ارتباط هستند نفع رسانی می کنیم. عمر ما هزینه دو کار بسیار مهم می شود؛ یکی عبادت الله و یکی خدمت به خلق الله. این سه علم؛ یکی خودشناسی است، یکی راه شناسی است و یکی هم دشمن شناسی است.

### فقر منابع دانشمندان غربی از این سه علم

به چه منابعی باید مراجعه کرد که خودمان را در حقیقت و درست بشناسیم، راه را بشناسیم و دشمن را بشناسیم؟ اگر کسی بگوید باید به همین کتابهای فراوانی که دانشمندان شرق و غرب نوشته اند مراجعه کرد، حرف نادرستی زده است.

غربی ها و عده ای از شرقی ها کتاب زیاد دارند، یک کتابخانه در شهر «لنینگراد» است، من بعضی از کتابهایی که چاپ آن جاست را دارم، پانزده میلیون جلد کتاب دارد. یک کتابخانه در «لندن» است که من یک صبح تا ظهر رفتم آن کتابخانه را نگاه کردم خسته شدم و بقیه را نرفتم نگاه کنم. قفسه های این کتابخانه را اگر بیرون بیاورند و دنبال هم بچینند، بیشتر از هزار کیلومتر است و پر از کتاب است. این ها کتاب کم ندارند، دانش هم

کم ندارند، دانشگاه هم کم ندارند، استاد هم کم ندارند اما اگر با دانششان و با این کتابخانه‌هایشان، خود، راه و دشمن را شناخته بودند، این وضع زندگی آن‌ها نبود. این‌ها در باطن خودشان یک دشمنی دارند بر ضد خودشان که او را نمی‌شناسند و این دشمن از زمانی که این‌ها وارد زندگی می‌شوند، از هشت-نه سالگی با این‌ها کار می‌کند، دشمن بیرونی هم زیاد دارند ولی نمی‌شناسند و این قدر در این زمینه جهلشان سنگین است که این دشمنی در باطن خود را دوست خود می‌دانند. این مطلب از نوشته‌های آنان برمی‌آید. اسم خیلی از دانشمندان آن‌ها در ذهنم است ولی نمی‌خواهم نام ببرم که غرب را با ژست علمی به او باورانده‌اند که ریشه

زندگی تو همین چیزی است که در باطن تو است، این حس یا غریزه ولی قرآن مجید اسم این دشمن را گذاشته "هوا".

یک معنی لغت "هوا" در زبان عرب "سقوط کردن" است، البته معانی دیگر هم دارد. آن‌هایی که درس خوانده‌اند وقتی این لغت را در یک جمله می‌بینند به قرینه مطلب آن جمله یا آیه می‌فهمند که این هوا کدام معنی را در خودش دارد؟ این کلمه در قرآن زیاد آمده است؛ حالا ببینید این چه دشمن خطرناکی است که پروردگار درباره او چه می‌گوید؟ آن‌ها که این حرف‌ها را نمی‌زنند؛ آن‌ها نه دشمن شناس هستند و نه راه شناس هستند و نه خودشناس، از این سه تا علم به کل خالی هستند؛ چون منابع آن را ندارند.

در لنینگراد پانزده میلیون کتاب دارند ولی این مسائل را نمی‌دانند، جاهل به حقیقت هستند، جاهل به واقعیت هستند، قرآن می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾<sup>۱</sup> تمدن ظاهر را خوب می‌فهمند، خیابان‌کشی را خوب می‌فهمند، راه‌آهن‌کشی را خوب می‌فهمند، ساختن ساختمان صد طبقه را خوب می‌فهمند، اتوبان‌کشی، فاضلاب‌کشی، «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» اما از علم دیگر غافل هستند؛ علم خودشناسی، علم راه‌شناسی و علم دشمن‌شناسی ندارند.

۱. روم: ۷: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾.



## هوای نفس، دشمن درونی انسان

یک معنی کلمه "هوا" سقوط است؛ از بالا به پایین افتادن. از بالا به پایین افتادن ممکن است از داربست ساختمان باشد که آدم بیفتد زمین و بمیرد یا ممکن است از رفعت معنوی سقوط بکند و هلاک بشود؛ یعنی در بی‌دینی کامل و در اسارت شیطان قرار بگیرد.

## هوا، از منظر آیه ۴۰ سوره مبارکه نازعات

لغت هوا یعنی مجموعه خواسته‌های نامشروع که این خواسته‌ها در باطن هر کسی جولان می‌دهد.

## بهشت، جایگاه ابدی کسانی که با هوا مقابله می‌کنند

پروردگار می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾<sup>۱</sup>؛ "مقام" اسم زمان یا مکان است، احتمالاً در این آیه اسم مکان است که معنی این آیه این باشد: کسی که واقعاً از ایستادن در دادگاه‌های قیامت می‌ترسد «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى»، این مجموعه خواسته‌های نامشروع را افسار می‌زند و می‌گوید تو هر چه از من می‌خواهی بخواه من هم به هیچ کدام از خواسته‌های تو گوش نمی‌دهم. از من می‌خواهی شب، ده ساعت پای ماهواره‌های آلوده بنشینم؟ نمی‌نشینم. از من می‌خواهی مسجد بروم؟ می‌روم. از من می‌خواهی یک ساعت در جلسه علم اهل بیت شرکت نکنم؟ شرکت می‌کنم. به من می‌گویی دوران دین و ناله و روضه تمام شده، رها کن. می‌گوییم: غلط کردی، تو اشتباه می‌کنی، دین که اشتباه نمی‌کند، نه! تمام نشده.

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى﴾، این آیه نمی‌گوید که خواسته ندارد، می‌گوید دارد، اما افسار می‌کند؛ ﴿فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾<sup>۲</sup> آدمی که دارد سختی می‌کشد، از

۱. نازعات: ۴۰. ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى﴾.

۲. نازعات: ۴۱.

لذت‌های نامشروع چشم می‌پوشد و خواسته‌های نامشروع خود را جواب نمی‌دهد، واقعاً پاداشش بهشت است، جایگاهش بهشت است؛ «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوِي»

### جهنم، جایگاه ابدی کسانی که با هوا همراه می‌شوند

«فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَآتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup>، اما کسی که خودش را در دست خواسته‌های نامشروعی که زلفشان به همین امور لذت‌آور حرام زود گذر دنیا گره خورده، قرار داده است، «فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَآتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» چون نسبت به من خیلی بی‌ادبی کرده، نعمت‌های من را حرام کرده، گاهی من را در راه گناه هزینه کرده و به جای پیروی از دین من پیرو هوای نفسش بوده؛ «فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوِي»<sup>۲</sup>، جایش در جهنم است، قطعی هم هست.

### هوا، از منظر آیه ۴۳ سوره مبارکه فرقان

این آیه را که عنایت کردید، حالا یک آیه دیگر درباره هوا برای شما قرائت کنم: «أَ رَأَيْتَ» آیا باخبر شدی؟ یعنی شدی؛ چون استفهام است، به پیغمبر ﷺ می‌گوید: «أَرَأَيْتَ»<sup>۳</sup> یعنی "أ تعلم؟" آیا می‌دانی؟ یا "علمت؟" خبر شدی؟ بله! پیغمبر ﷺ خبردار بود؛ "خبر شدی؟" یعنی خبر داری و می‌دانی؛ «مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» آیا دیدی آن کسی را که در زندگی به جای خدا مجموعه خواسته‌های نامشروع خود را عبادت و اطاعت کرد، یعنی این قدر این خواسته‌های نامعقول و نامشروع خطرناک است که اگر آدم به آن‌ها میدان بدهد جای خدا قرار می‌گیرند و آن وقت ما می‌شویم بنده آن‌ها. این سقوط است، این بدترین سقوط است که آدم از خدا رو برگرداند و رو به جانب خواسته‌های نامشروع بکند، از تسلیم و سجده در پیشگاه خدا چشم بپوشد و در برابر این معبود باطل درونی سجده بکند و تسلیم بشود. سقوطی از این بالاتر نیست.

۱. نازعات: ۳۷ و ۳۸.

۲. نازعات: ۳۹.

۳. فرقان: ۴۳: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا»



## نظریات غربی ها در مورد انسان

اگر شما به کتاب‌های روانکاوی و روانشناسی خارجی‌ها - که حالا خدا را شکر گذرتان به این کتاب‌ها نمی‌افتد چون کاری ندارید با این کتاب‌ها اما ما مجبور هستیم به این کتاب‌ها مراجعه بکنیم که ببینیم آن‌ها درباره بشر چه نگاهی دارند تا ارزش نگاه وحی به انسان برای مردم بیشتر روشن بشود. - که در همین قرن اخیر نوشته شده توجه کنید، مسائل عجیب بنیان‌سوزی را می‌بینید که آن‌ها خودشان می‌گویند این مسائل مایه زندگی است!

### اخلاق از منظر «نیچه»

یکی از دانشمندان بزرگ آن‌ها اسمش «نیچه» است؛ وقتی که در کتاب علمی خود اخلاق را توضیح می‌دهد، می‌گوید: اخلاق قاعده ندارد، اسم ندارد، رسم ندارد، اخلاق یعنی چیزی که به نظر خودت می‌رسد برای تو لذت دارد؛ مثلاً دست در دخل مردم ببری و دو میلیون پول برداری، اگر بانک را بزنی، اگر به ناموس کسی تجاوز بکنی، این همان اخلاق است. می‌گوید اخلاق اسم و قید ندارد، هر آنچه را که انسان می‌پسندد و برای او خوشی ایجاد می‌کند، همان اخلاق است.

پستی عقل دانشمندان آن‌ها را ببینید، سقوط آن‌ها را ببینید. حرف‌هایشان درباره انسان همین‌هاست. شما کتاب‌های آن یهودی اتریشی، «فروید» را نگاه بکنید؛ که الآن هم در تمام دانشگاه‌های جهان درس می‌دهند و فساد کره زمین به گردن همین فروید است.

### سقیفه، عامل بدبختی مردم جهان

البته نه این که ریشه‌ای به گردن او باشد، برای خود من از این چراغ روشن‌تر است که کل فساد جهان گردن چند نفر سقیفه است، امثال فروید و نیچه و... مانده‌های آن‌ها هستند؛ چون اگر آن‌ها جلوی پیشرفت دین را نگرفته بودند اصلاً این طور آدم‌ها به وجود نمی‌آمدند.

من در یک کتاب خارجی خواندم یکی از وزرای «انگلستان» گفته بود: اگر ما در مهمترین میدان «لندن» مجسمه «معاویه» را از طلای بیست و چهار عیار بگذاریم حقی از معاویه ادا نکرده‌ایم چون اگر او نبود الآن در عالم مسیحیتی وجود نداشت، کلیسایی نبود، یهودیتی نبود، بوداییتی نبود، او بود که توانست جلوی پیشرفت اسلام واقعی را بگیرد و حق حیات به ما دارد، او ما را در این دنیا نگه داشت.

این‌ها ساخته شده‌های همان سقیفه بنی ساعده هستند؛ چهارنفر بی‌سوادِ اهل مکه و چهارنفر احمقِ اهل مدینه دور هم نشستند، در خانه علی علیه السلام را بستند، حق امیرالمومنین علیه السلام را تعطیل کردند و خانه‌ای را که باید جهان را اداره می‌کرد به غربت کامل کشیدند تا وضع جهان این شد که دارید می‌بینید.

سقیفه داستان عجیبی است، تلخ‌ترین و پر ضررترین داستانی است که در عالم اتفاق افتاده. کنار این‌ها گلی به جمال «سامری»، گلی به جمال «پولس»، گلی به جمال «بودا»، گلی به جمال «زردتشتیت»، کنار این‌ها گلی به جمال «هیتلر»، گلی به جمال «آتیلا». تنها خدا می‌تواند آثار کار آن روز در سقیفه را محاسبه کند، هیچ کس دیگر نمی‌داند که چقدر خطر در این عالم تولید کرد و همین طور دارد گسترده می‌شود.

اگر حکومت با دوازده امام علیهم السلام جریان پیدا می‌کرد الآن کل کره زمین مسلمان بودند، آرام بودند، با ادب بودند، با تربیت بودند، دیگر از دل مسلمان‌ها «القاعده» پیدا نمی‌شد، «طالبان» پیدا نمی‌شد، این همه قاتل پیدا نمی‌شد، این همه جانی پیدا نمی‌شد ولی همه را آن‌ها کاشته‌اند.

صدیقه کبری علیها السلام هم فرمود: شما زخمی به دین و بشریت زدید که تا قیامت دوا ندارد، مگر به این راحتی می‌شود دنیا را عوض کرد؟ ما که نمی‌توانیم.

امروزه همه به این نتیجه رسیده‌اند که اصلاح کامل جهان فقط به دست کسی صورت می‌گیرد که خدا ذخیره کرده تا بیاید و یک اصلاح کامل بکند و گرنه فساد این قدر ریشه دار و قوی است که هیچ کسی غیر از او نمی‌تواند.





## مقایسه نظر قرآن و منابع غربی در حقیقت انسان

غربی‌ها با همه دانش و کتابخانه هایشان می‌گویند: آن چیزی که در درون توست و یک مجموعه است، حق است، گوش دادن به آن هم حق است و شیرینی زندگی تو هم در این است که زندگی با دست او بچرخد. اما دیدید قرآن چه گفت؟ قرآن بهشت و جهنم را در گرو این می‌داند که انسان اصلاً به این خواسته‌ها گوش ندهد، «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوِي» یعنی همه خطر این جاست. کسی که گوش بدهد «فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوِي» در جهنم جا دارد. خدا در آخر سوره نازعات بهشت و جهنم را دایره مدار برخورد ما با این مجموعه کرده که آن‌ها می‌گویند ریشه زندگی و خوبی زندگی و لذت زندگی است!

### روایتی از پیغمبر ﷺ در مورد هوا

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: - مشابه این روایت در روایات بسیار هست؛ در گفته‌های امیرالمومنین ﷺ، حضرت باقر ﷺ، امام صادق ﷺ زیاد وجود دارد اما برای من در روایت پیغمبر ﷺ نکته‌ای بسیار قابل توجه وجود دارد که خیلی مهم است. - «أَعْدَى عَدُوِّكَ» ای انسان! در این عالم دشمن‌ترین دشمن تو همین است که دویست سال است خارجی‌ها رنگ علم، رنگ روانکاو، رنگ روانشناسی، رنگ اصالت به آن زده‌اند که حالا از قول یکی از آن‌ها، نیچه شنیدید که چه تر خطرناک جنایت‌باری به بشر داده که اخلاق چیست؟! «أَعْدَى عَدُوِّكَ»، ای انسان! دشمن‌ترین دشمنان تو «نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» این قید "بَيْنَ جَنْبَيْكَ" خیلی جالب است، «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ».

پیغمبر ﷺ ظهور آن خواسته‌های نامشروع را از دو منبع در وجود آدم معرفی می‌کند: «نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ». یعنی حضرت ﷺ منبع تمام فسادها و خطرات و خرابی دنیا و آخرت را از همین یک تکه بدنی که بین دو پهلو قرار داده دانسته است؛ شکم و غریزه جنسی. نگاه پیغمبر اکرم ﷺ خیلی نگاه دقیقی است. «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» شاید یک خط هم نباشد، حضرت با یک خط، نقطه اصلی تمام فسادهای عالم و گناهان و

معصیت‌ها و جنگ‌ها و نزاع‌ها و خودخواهی‌ها و به هم خوردگی‌های اخلاقی را بیان کرده؛ دشمن‌ترین دشمنان تو «نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» این شکم و شهوتی است که وسط دو پهلوئی تو قرار گرفته است. اگر شکم و شهوت به ما نداده بودند و ما یک موجود متحرکی بودیم اما هیچ خواسته‌ای نداشتیم، ما را به اینجا نمی‌آورد و اساساً یک آفرینش دیگر داشتیم.

### خواهش‌های نفس، تمایز انسان و ملک

قرآن می‌گوید؛ آفرینش شما آفرینش فرشته بود، شما هم یک بخشی از ملائکه می‌شدید، بخشی از ملائکه؛ چون تمام ارزش ملائکه به همین است که نور خالص هستند، تسلیم خالص هستند، به طور خالص اهل عبادت هستند.

دو تا پنجه یقه آن‌ها را نگرفته که بکشند و از عبادت و از پیشگاه حق دور بکنند؛ یکی پنجه قوی شکم که عامل ربا، غضب، تکاثر و جمع کردن پول بیشتر است و یکی هم شهوت است که عامل زنا، روابط نامشروع، ازدواج دو هم جنس با هم. -که همین هفته در مجلس قانون‌گذاری فرانسه، پانصد نفر فارغ التحصیل دانشگاه، عالم و دانشمند رأی دادند که در فرانسه دختر با دختر و پسر با پسر قانونی است ازدواج بکنند، که حالا یک عده‌ای از متدین‌های قدیمی «کاتولیک» ریخته‌اند در خیابان‌ها و می‌گویند که این قانون را لغو بکنید و به پلیس هم گفته‌اند هر کس آمد گفت قانون را لغو بکنید گاز اشک آور بیندازید، گلوله پلاستیکی بزنید، کتکشان بزنید، بگیرید آن‌ها را و زندانشان کنید و...- ببینید آن‌ها برای شهوت چه می‌گویند و پیغمبر ﷺ چه می‌گوید. آن‌ها برای شکم چه می‌گویند و دین برای شکم چه می‌گوید.

### مصادیقی از پیروی غرب از هوای نفس

#### خوردن غذاهای آلوده و حرام برای ارضاء نفس

بعضی از شماها نرفته‌اید اروپا، خوراکی‌های عجیب و غریبی دارند، اصلاً خوراک اختراع می‌کنند! یک کافه‌هایی هست که ظهر و شب خوراک دارند، جا نیست و برخی می‌آیند رزرو



می‌کنند، خوراکشان هم این است: بچه میمون جوان نوبی بانشاط در آن کافه زیاد است، این‌ها می‌نشینند مغز بچه میمون می‌خورند. یک ضربه می‌زنند روی سر این بچه میمون بیچاره، گیج می‌شود، خیلی هنرمندانه جمجمه او را برمی‌دارند، خودش را دور می‌اندازند و مغزش را در یک بشقاب می‌گذارند و مردم هم می‌نشینند و می‌خورند، پول زیادی هم می‌دهند.

آیا این دشمنی با انسان نیست؟ شکم می‌گوید: گوشت خوک می‌خواهم! دشمنی نیست؟ می‌گوید: گوشت مار می‌خواهم! دشمنی نیست؟ می‌گوید: شراب می‌خواهم! آب جو می‌خواهم، فلان مشروب را می‌خواهم، آیا دشمنی نیست؟

یکی از دوستان می‌گفت: یک سفر رفته بودم به «چین» و با صاحب کارخانه رفیق شده بودم، گفتم شما خیلی خوراک‌های متنوعی دارید که ما در ایران یکی از آن‌ها را نمی‌خوریم. گفت: ما غیر از هواپیما و قطار و کشتی هر چه که دیگر در این دنیا هست می‌خوریم، فقط این سه تا را نمی‌توانیم بخوریم و گرنه هر حیوانی هر گوشتی دارد می‌خوریم.

انسان شناسی و دشمن شناسی و راه شناسی دیگر زیاتر از این نمی‌شود. آن هم چه کسی دارد می‌گوید؟ کسی که علمش به علم الله وصل است، کسی که خدا درباره او می‌گوید: ﴿مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> می‌خواهم بگویم ما در این سه علم راهمان به اروپایی‌ها و شرقی‌ها بسته است، آن‌ها از این سه علم خبری ندارند، اگر خبردار بودند وضعشان این نبود.

### معارف الهی، اصلی‌ترین منبع این سه علم مهم

کسی که از این سه علم خبر دارد؛ قرآن، انبیاء<sup>علیهم‌السلام</sup>، ائمه طاهرين<sup>علیهم‌السلام</sup> هستند. آن‌ها بالاترین انسان شناس، راه شناس و دشمن شناس هستند.

### حکایتی از سعدی شیرازی

یک جمله هم از «سعدی» برای شما نقل بکنم، مطلب خیلی جالبی است، سعدی می‌گوید: من شبی در یک مجلسی بودم که کسی داشت همین روایت پیغمبر<sup>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</sup> را به اهل جلسه

۱. انبیاء: ۱۰۷.

درس می‌داد، در قرن هفتم حدود هشتصد سال پیش در شیراز؛ «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»، دشمن‌ترین دشمنان نفس بین دو پهلو تو است، نه روح انسانی! نفس بین دو پهلو؛ نفس در اینجا یک کلمه جامعی است یعنی شکم و شهوت تو، اگر رهایشان نکنی. سعدی می‌گوید: معلم یک نکته خیلی جالبی را در کنار این روایت گفت، که واقعاً هم جالب است! سعدی خودش آدم حکیمی بود، سی سال تحصیل کرده بود، اساتید بزرگی را دیده بود. می‌گوید که در درسش گفت: به هر دشمنی که بخورانی دوست تو می‌شود، یکی با تو بد است، نیاز به پنج میلیون پول پیدا کرد، شما پنج میلیون را برای او می‌فرستی و او می‌فهمد شما فرستادی. پیش خود می‌گوید: من خیلی کار زشتی می‌کنم که با این آدم بد هستم، او فهمیده من مشکل دارم مشکل من را حل کرده، او می‌آید پیش تو، تو را می‌بوسد، عذرخواهی می‌کند که اشتباه کردم در حق تو.

به هر دشمنی که بخورانی دوست تو می‌شود ولی به این دو دشمن هر چه بیشتر بخورانی در دشمنی کردن قوی‌تر می‌شود. یک بار زنا به او می‌دهی، مزه آن را که درک می‌کند دیگر تا آخر عمرت از تو می‌خواهد، یک بار پول حرام و... قوی‌تر می‌شود و بیشتر می‌خواهد. این است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: دشمن‌ترین دشمنان تو «نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»

## نتیجه‌گیری

در هر صورت امروز من مسائل خیلی مهمی را گفتم در حالی که دوست داشتم خیلی بیشتر مطالب را باز بکنم و یک مقایسه‌ای بین قرآن و رأی و نظر شرق و غرب راجع به انسان، راجع به راه و راجع به دشمن بگویم ولی معمولاً فرصت خیلی کم است، به قول قدیمی‌ها باید تلگرافی حرف زد، اگر آدم بخواهد مفصل بگوید، جلسه را تا یک سال باید ادامه بدهیم تا یک بحث کامل و جامعی به دست بیاید.

## روضه حضرت عباس

شب جمعه است. نه این شب‌ها را شرق و غرب دارند نه این نشستن‌هایی که شما دارید و نه این حالی که شما دارید.



اللَّهُمَّ وَ أَسْأَلُكَ سُؤَالَ مَنْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَ أَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ حَاجَتَهُ وَ عَظَّمَ فِيهَا عِنْدَكَ رَغْبَتَهُ، اللَّهُمَّ عَظِّمْ سُلْطَانُكَ وَ عَلَا مَكَانُكَ وَ خَفِيَ مَكْرُكَ وَ ظَهَرَ أَمْرُكَ وَ غَلَبَ قَهْرُكَ وَ جَرَتْ قُدْرَتُكَ وَ لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ، اللَّهُمَّ لَا أَجِدُ لِدُنُوبِي غَافِرًا وَ لَا لِقَبَائِحِي سَاتِرًا وَ لَا لِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِي الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلًا غَيْرَكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ تَجَرَّأْتُ بِجَهْلِي وَ سَكَنْتُ إِلَى قَدِيمِ ذِكْرِكَ لِي وَ مَتَّكَ عَلَيَّ.<sup>۱</sup>

دیگر مرا ام البنین مخوانید. این روزها که روز وفاتش است نمی گذارند یک شیعه در مدینه سر قبر او گریه کند، شما گریه کنید.

دیگر مرا بدین سیمت مخوانید      ام البنین بودم من ای عزیزان  
آن وقت که بودم چهار ماه تابان      دیگر من مادر پسر ندارم

برای خانمها روضه می خواند، می گفت همه شما می دانید که کسی هم آورد عباس من نبوده، کسی قدرت جنگ با پسر من را نداشته، پسر من در شجاعت و توان مثل پدرش علی علیه السلام بود ولی برای من خیر آوردند که عمود آهن به فرق او زدند. خانمها! می دانید چگونه شد که آمدند عمود زدند؟ -چون هنوز خبر نشده بود، این را خودش کشف کرد- گفت: به نظرم می آید اول آمدند دو دست عزیز من را از بدن جدا کردند.

چه اولادی تربیت کرده بودی! اگر کربلا بودی می دیدی وقتی از دو دستش خون می ریخت با چه دنیا خلوصی زین اسب را تبدیل به منبر کرد، شروع به حرف زدن کرد:

والله إن قطعتموا يميني      إني احامي أبدأ عن ديني  
و عن امام صادق اليقيني      نجل النبي الطاهر الامير

## دعای پایانی

اللهم! احينا حياة محمد و آل محمد و امتنا ممامات محمد و آل محمد و ارزقنا في الدنيا زيارة محمد و آل محمد و في الآخرة شفاعة محمد و آل محمد

۱. دعای کمیل.



جلسه پنجم

عاقبت دو گروه از انسان ها از منظر

آیه ۲۰ سوره مبارکه حدید





## اثرات سوء توجه نکردن به سه علم مهم

از آیات قرآن مخصوصاً آیه بیستم سوره مبارکه «حدید» که از نظر ترتیب بعد از سوره «واقعه» است، استفاده می‌شود کسانی که در مقام شناخت هویت و شخصیت خودشان برنیامده‌اند، جاهل به خود زیسته‌اند، نادان نسبت به خود زندگی کردند و در نتیجه راه را هم نشناخته‌اند، دشمن را هم نشناخته‌اند، خودشان را در حالی که توجه هم ندارند به بدترین صورت فریب می‌دهند، در این عرصه فریب دادن خودشان توجهی هم به این مسئله ندارند که دارند خودشان را فریب می‌دهند و کلاه سر خودشان می‌گذارند و به طراوت، شادابی و زیبایی ظاهر زندگی و شئون زندگی به شدت دل‌بسته می‌شوند.

### عذاب الهی، خزانِ زندگی انسان‌های بی‌توجه

البته پروردگار بیان می‌کند که در این فضای دل‌بستگی که در عرصه فریب خود و گول زدن خود قرار می‌گیرند، دوره‌هایی را در زندگی می‌گذرانند که در آیه شریفه ظاهراً شش دوره است؛ یک مرتبه دچار یک خزان و پاییز و زمستان سختی می‌شوند و از دل این پاییز و زمستان سخت، -چون بیشتر مردم زمستان با آتش در ارتباط هستند، بخاری‌ها و شوفاژها و گرمایش‌ها را زمستان روشن می‌کنند- و از دل کل آن زندگی و شش دوره که ابتدای آن ظاهر خیلی زیبایی داشته، خیلی خوش قیافه بوده، خیلی باطراوت بوده و خیلی دل فریب بوده، عذاب الهی در می‌آید و گریبانشان را می‌گیرد و دیگر از آن عذاب و چنگال آتش



رهایی ندارند، کاری هم نمی‌توانند بکنند؛ چون تنها راهی که نمی‌شود دور زد و برگشت به اول جاده، فقط راه عمر است؛ عمر یک راه یک طرفه است که فقط جلو می‌رود. به تعبیر امروز، ماشین وجود انسان فقط با دنده جلو حرکت می‌کند و دنده عقب ندارد. نمی‌توان گفت که اگر به آن پاییز و به آن زمستان سخت برسیم، پاییز و زمستان من، نه پاییز و زمستان چهار فصل بلکه پاییز و زمستان خودم، منی که خودم را گول زده‌ام، خودم را فریب داده‌ام و در این فضای فریب خوردن خیلی به زندگی دلخوش بودم، برمی‌گردم. دیگر نمی‌شود برگشت، ماشین وجود به هر جا که برسد، باید بایستد، به قول همین آیه یا عذاب است یا بهشت است، فرقی نمی‌کند، نمی‌شود برگشت.

### انبیاء علیهم‌السلام، ائمه طاهرين علیهم‌السلام و اولیاء راه بلدان جاده

تمام انبیاء علیهم‌السلام، ائمه طاهرين علیهم‌السلام و اولیاء الهی این جاده را رفته‌اند ولی هیچ کدام برنگشته‌اند. برگشتی در کار نیست، این جاده فقط برای جلو رفتن است، فقط بیداران عالم، خودشناسان عالم، راه شناسان عالم، دشمن شناسان عالم هستند که بلد هستند چگونه از این جاده عبور بکنند که به زمستان و پاییز برخورد نکنند. به قول خود پروردگار در سوره ابراهیم: «تَوَفَّىٰ أَكْهَٰكُلِّ حَیْنٍ» همیشه برای آن‌ها روز محصول دهی مثبت است. بلد هستند، لذا در این جاده که دارند می‌روند به پاییز و زمستان نمی‌خورند.

### بدن مؤمنین

شاید در ذهن بعضی از شماها بیاید که بدنی که به پاییز و زمستان می‌خورد بدن چه کسی؟ اگر ما کنار آیات قرآن مجید قرار بگیریم و کاملاً دقت کنیم متوجه می‌شویم که بدن چه کسی؟ کسی که دارد راه را درست می‌رود، کسی که خودش را شناخته و می‌داند چگونه خودش را هزینه کند و پای چه کسی هزینه کند، کسی که دشمن شناس بوده و اجازه نداده دشمن به او زخم یا ضربه بزند، کجای آن پاییز است؟



یعنی الآن که هشتاد سالش است، چشمش خیلی کم‌نور شده، شنوایی گوشش کم شده، چهره‌اش شکسته شده، کمرش خمیده شده، آیا این‌ها پاییز بدن است؟ نه! برای این‌ها پاییز بدن نیست، چون هر چه که در این جاده جلو می‌روند ﴿وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>، این افراد چشمشان را با هزینه کردن، روز به روز و شب به شب در عالمی فرستاده‌اند که چیزی کهنه نمی‌شود، گوششان، قدمشان و شکمشان از دستشان نرفته، کهنه شده ولی دور انداختنی نیست. همین‌ها پشت پرده چنان نو می‌شوند که حساب ندارد.

چند آیه در همین زمینه برای شما بخوانم، خودتان هم شاید تحلیل این مسائل را به این گونه تا حالا نشنیده باشید ولی دقت در آیات، انسان را به این حقایق می‌رساند. حرفی که من دارم می‌گویم چیز جدیدی نیست، اختراع ذهن من نیست.

### چهره افراد مؤمن

اما درباره قیافه؛ مگر نباید وقتی آدم را از قبر درمی‌آورند، خاک آلود، غبار آلود، خسته، درمانده و چهره شکسته داشته باشد؟

کسانی که خودشان را شناخته‌اند و فهمیده‌اند هزینه چه کسی بشوند، آن قیافه دوران پانزده سالگی تا پیری را به تدریج فرستاده‌اند به آن طرف، ﴿وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ داده‌اند دست خدا. ﴿أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> همین است، داده‌اند دست خدا.

چشم را با گریه از نظر ظاهر دنیا کهنه کرده‌اند و به نظر هم کهنه می‌رسد ولی همان گریه، همان مطالعه، همان نگاه‌های بامحبت رفته آن طرف و رسیده به دست پروردگار.

۱. بقره: ۱۱۰.

۲. غافر: ۴۴.

۳. هود: ۵۶.

## پوست افراد مومن

پوست هم همین‌طور؛ در اوائل سوره «غاشیه» می‌فرماید: ﴿وَجُوهٌ يُّومِئِدٍ نَاعِمَةٌ﴾<sup>۱</sup> "نائمه" یعنی بسیار تر و تازه، شاداب، باحال. مثل گل شکفته شده در اول صبح. "يُّومِئِدٍ" یعنی صبح قیامت، یعنی وقتی که قیامت ظهور می‌کند و این‌ها از قبر بیرون می‌آیند؛ چهره آن‌ها شکسته نیست، کسل نیست، درمانده نیست، مضطرب نیست، گردوغبارآلوده نیست، ﴿وَجُوهٌ يُّومِئِدٍ نَاعِمَةٌ﴾ قیافه مثل برگ گل اول سحرگاه است، قیافه هم برای خودش است، همان قیافه بیست سالگی که البته الآن شادابتر و تروتازهرتر است، البته با تفاوت رنگ؛ چون باز در قرآن مجید تفاوت رنگ قیافه را هم بیان می‌کند چون می‌گوید که ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ﴾<sup>۲</sup> یک چهره درخشان آبرومند زیبا دارند.

اگر امروز بلال را می‌آوردند کنار منبر و می‌گفتند که رو به مردم بنشین و ما قیافه‌اش را می‌دیدیم؛ چهره‌ای لاغر، سیاه، موی مجعد و... داشت، ما از زیبایی چیزی در آن قیافه نمی‌دیدیم ولی پیغمبر ﷺ کراراً به او گفت: بلال! بهشت مشتاق جمال توست؛ یعنی آن قیافه‌ای که از این‌جا برای قیامت خودت درست کرده‌ای؛ سپید کرده‌ای، آبرومند کرده‌ای، درخشان کرده‌ای، تر و تازه و شاد و مثل گل تحویل پروردگار داده‌ای، آن یک جمالی است که برگردان همین قیافه است و بهشت مشتاق آن جمال است که زیبایی او را با قلم ایمان، با قلم عمل صالح و با قلم اخلاق حسنه کشیده‌ای.

## چشم افراد مومن

اما چشم؛ حالا ببینید دید چشم در آن طرف چه می‌شود؟! البته چشم این طایفه یعنی خودشناسان، راه شناسان و دشمن شناسان مد نظر است. خداوند در قرآن اصلاً به طول بهشت اشاره ندارد که مثلاً سر بهشت تا ته بهشت چقدر است؟ فقط پهنای بهشت را گفته است.

۱ اعلی: ۸

۲ آل عمران: ۱۰۶



## بیان هیبت و بزرگی بهشت

دو آیه در قرآن است که پهنای بهشت را گفته است؛ یکی در سوره آل عمران است و یکی در سوره حدید. محال است آدم آن پهنای را در حدی لمس بکند مگر اینکه نگاه دانشمندان امروز جهان را به پهنای جهان که البته نگاهی محدود است ببیند. البته تا حالا پهنای جهان را نتوانسته‌اند رصد کنند چون به مرزها نمی‌رسند، علاوه بر این پروردگار می‌گوید «وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»<sup>۱</sup> ما لحظه به لحظه داریم کل جهان را گسترش می‌دهیم. نمی‌شود محاسبه کرد، مرزهای جهان از دید ما خارج است و دائماً هم دارد گسترده می‌شود. حالا یک گوشه کوچک از جهان را من برای شما می‌گویم؛ دقیقاً نمی‌دانم به این عدد اضافه شده یا نه؟ دوربین‌های نجومی که قوی‌ترین آن در روسیه و در یکی دو تا کشور اروپایی و در آمریکا است، تا الآن صد میلیون کهکشان را دیده و ثبت کرده است. ما زمینی‌ها از این صد میلیون کهکشان با چشم غیر مسلح فقط یکی از آن‌ها را می‌توانیم ببینیم، آن هم نه در تهران و نه در اصفهان و شیراز، شهرهایی که خیلی بزرگ و پرچراغ و پر نور است، مانع این است که ما بتوانیم کهکشان‌ها را ببینیم. یک روستایی هست در منطقه «بیابانک» و «جندق»، من آنجا رفته‌ام. یکی از جاهایی که در کل کره زمین زیباترین آسمان را دارد و آدم می‌تواند بیشترین ستاره را در آنجا ببیند در همان منطقه جندق و بیابانک در روستای «مصر» است که خیلی خارجی‌ها هم می‌آیند تا از آنجا آسمان را ببینند.

در کویر، شبی که ماه طلوع نکرده، یک راه شیری رنگی را می‌بینیم که بالای سر ماست مثل یک جاده دو بانده است؛ یک بانده شرقی دارد اگر درست بایستیم و یک بانده غربی. هر دو بانده رنگ شیری دارد که رنگ نیست؛ این کهکشانی است که قابل دیدن است. این که به رنگ شیری به نظر ما می‌آید چون میلیاردها ستاره در این دو طرف در حال حرکت‌های مختلف وضعی و انتقالی هستند. از این میلیاردها ستاره فقط شرح حال یکی را نوشته‌اند که

۱. ذاریات: ۴۷.



خارج از منظومه شمسی است، بیرون است، یعنی جزء ما نیست. آن‌هایی که جزء ما هستند؛ «خورشید»، «مریخ»، «زمین»، «زحل»، «اورانوس»، «عطارد»، «نپتون» و «پلوتون» است که مرکزشان خورشید است و این هشت-نه سیاره مثل زمین دور خورشید می‌گردند. فاصله ما با خورشید در این منظومه فاصله خیلی دوری نیست؛ ما با خورشید صد و پنجاه هزار کیلومتر فاصله داریم اما سیاره آخر منظومه یعنی پلوتون خیلی با خورشید فاصله دارد که هر دویست و چهل و هشت سال می‌تواند یک بار دور خورشید بزند. چون فاصله او خیلی زیاد است با خورشید. ما سالی یک بار دور می‌زنیم چون فاصله ما صد و پنجاه هزار کیلومتر است.

این سیاره بیرون از منظومه، یک گوشه همین خط شیری است. یکی از ستاره‌های آن جاست که ما نمی‌توانیم آن را ببینیم و با چشم مسلح باید آن را ببینیم. سطح این ستاره -طرف می‌گوید رفتیم دو هکتار زمین خریده‌ام، یا ده هکتار خریده‌ام- مقدار هکتار سطح این ستاره که اسمش وُلگاست در حدی است که اگر کل منظومه شمسی را بدون اینکه کوچک بکنیم به همین شکلی که هست ببرند در آن ستاره یک گوشه آن جا می‌گیرد. اصلاً ببینید آیا می‌توانید محاسبه بکنید؟ این یک دانه است و میلیاردها ستاره در این کهکشان است که جناب ستاره ولگا گاهی پیش آن ستاره‌ها مثل مورچه مقابل هندوانه است.

کهکشان راه شیری یک جاده شرقی و غربی است؛ خیلی زیبا محاسبه می‌کنند؛ می‌گویند اگر یک نفر بخواهد از این طرف جاده، از شرق جاده بیاید غرب جاده، -همینی که ما فکر می‌کنیم اندازه یک اتوبان است- و از لب کهکشان، سوار یک مرکبی بشود و این مرکب در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر از این لبه عبور بکند؛ یعنی در یک دقیقه شصت تا سیصد هزار کیلومتر برود، از این لب تا آن لب دو میلیون سال طول می‌کشد. آن وقت این کهکشان یکی از آن صد میلیون است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید بعضی از این‌ها در مقابل بزرگترهای خودشان مانند یک ارزنی هستند که در کره زمین گم شده‌اند.

حال خداوند پهنای بهشت را می‌گوید به اندازه پهنای آسمان‌ها و زمین است. این کتاب‌ها را که آدم می‌خواند آیه یک مقدار به ذهن نزدیک می‌شود.



## بازگشت به بحث (چشم افراد مومن)

خداوند می‌گوید من چشمی به این‌ها می‌دهم، به چه کسانی؟ همین خودشناسانِ راه شناس دشمن شناس که در بهشت وقتی می‌نشینند روی تختشان در کاخشان و بهشت را نگاه می‌کنند، چشمشان از نگاه به بهشت لذت می‌برد چون تمام بهشت بی‌کوچک شدن و بی‌بزرگ شدن - دنیا این‌طور نیست، حجم ماه یک ششم زمین است ولی ما آن را به اندازه یک سینی گرد بزرگ می‌بینیم اما اگر نزدیکش برویم حجم آن یک ششم کره زمین است. - خدا می‌فرماید با این چشم علاوه بر این‌که بهشت و کل نعمت‌هایش را می‌بینند و لذت می‌برند، همه پهنای بهشت هم در دید آن‌هاست.

## عاقبت خودشناسانِ راه شناسِ دشمن شناس

این‌ها چشمشان به پاییز و زمستان نمی‌خورد، این‌ها چشم را خرده خرده فرستاده‌اند آن طرف، نو نو است، از بین نرفته، از دست نرفته، موجود است ولی وارد یک جهان دیگرش کرده‌اند. گوششان را، شکمشان را، قدشان را و غریزه جنسی‌شان را در این‌جا به حرام آلوده نکرده‌اند؛ همین ازدواجی که کرده‌اند کم کم غریزه جنسی را که مصرف کرده‌اند، نابود نشده چون آدم‌های فهمیده‌ای بودند، خودشناس بودند، به نیت خدا ازدواج کردند، به نیت خدا هم زندگی را تحمل کردند و با یاد خدا هم بچه‌دار شدند، این غریزه این‌جا در حال فروکش کردن بوده ولی به صورت نو و دائمی از آن طرف پرده برای آن‌ها دارد ساخته می‌شود و آشکار می‌شود. این‌ها آدم‌هایی هستند که خودشان را گول زده‌اند، فریب هم نداده‌اند، کلاه هم سر خودشان نگذاشته‌اند. بیدار زندگی کرده‌اند، بینا زندگی کرده‌اند، قیمت خودشان را فهمیده‌اند و هزینه پروردگار مهربان عالم کرده‌اند.

## عاقبت ناآگاهان به این سه علم

همه این هفت میلیارد جمعیت دارند هزینه می‌شوند اما صدای کسی به گوش همه‌شان نمی‌رسد؛ شما که دارید هزینه می‌شوید، دارید خرج می‌شوید، چرا دارید خرج کفر و بت و

شرک و یک مقدار پول کاغذی و دو قطعه زمین و چند مغازه و چند کارخانه می‌شوید؟ بدون یاد خدا، بدون این که برای خدا باشد.

شما که دارید این طور هزینه می‌شوید، دارید حرام می‌شوید و هر چه خرج می‌کنید آن طرف نمی‌رود که وقتی رفتید آن را نو به شما بدهند. آن چه شما هزینه می‌کنید همین جا به باد می‌رود، یک بدن از شما می‌ماند که آن طرف بدنتان را به شما می‌دهند اما در سوره «جن» می‌گوید آن بدن به صورت هیزم خشک است و فقط به درد سوختن می‌خورد، اگر آن بدن را به بهشت هم ببرند، نه چشم دارد، نه گوش دارد، نه شکم دارد، نه غریزه جنسی و...

فرضاً من میوه‌های بهشت هم جلوی او بگذارم، او شکمش را در این دنیا هزینه کرده است، چیزی برای این دنیا نگذاشته، چشمش را هزینه کرده، گوشش را هزینه کرده، چیزی برای این طرف باقی نگذاشته است. اگر هم او را بیاورم بهشت نمی‌تواند استفاده کند چون اعضاء و جوارح بهشتی را ندارد، در بهشت چکار کند؟!

﴿فَكَانُوا لِلْجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾<sup>۱</sup> این‌ها برای جهنم هیزم خشک هستند، یک اسکلت استخوانی متحرک که یک حرکتی با زبانش می‌کند و کورمال کورمال یک چیزی را می‌بیند ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ﴾<sup>۲</sup>.

برادران و خواهران! یک مشکل جهنم این است که در سوره «واقع» می‌گوید: آتش آن روشنایی ندارد، در یک دود تاریک سیاه غلیظ محض است، یعنی چشم چشم را نمی‌بیند چون چشمی نیست که ببیند، چشم را همین جا هرز کرده‌اند، نابود کرده‌اند. با چه چشمی ببیند؟ در نهج البلاغه می‌فرماید: اگر فقط به اندازه دو کف پا که بتواند بایستند به آن‌ها جا بدهند، باید خیلی خدا را شکر کنند. اما بیداران، بینایان با دو تا کف پا می‌روند یک جایی که ﴿عَرَضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾<sup>۳</sup> می‌بیند که خداوند در بهشت یک جایی را به او داده که از

۱ جن: ۱۵.

۲ اسراء: ۷۲.

۳ آل عمران: ۱۸۳.



کل کره زمینی که در آن زندگی می‌کرده بزرگتر است، اما حضرت ﷺ می‌فرماید: دوزخیان به سختی جای ایستادن روی دو تا پا را پیدا می‌کنند، حتی جا هم ندارند بدبخت‌ها؛ چون این‌ها در زندگی دنیایی‌شان هیچ جایی برای خدا، دین، قرآن، امامت، اخلاق و ایمان نگذاشته‌اند، خودشان جا را تنگ کرده‌اند، ﴿إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ﴾<sup>۱</sup>، هم زمین و زندگی را به خودشان تنگ کرده‌اند و هم باطن را به خودشان تنگ کرده‌اند و در روز قیامت هم با همین تنگی و مضیقه رو به رو می‌شوند.

یادتان باشد آیه بیست سوره «حدید» تا فردا به خواست خدا متن آیه را بخوانم و معنی کنم. این آیه یکی از آیات بسیار مهم قرآن مجید است که من یک وقتی برای یک روانشناس خیلی درس خوانده آن را خواندم، گفتم شماها چه می‌گویید در روانشناسی به پدرها، مادرها و بچه‌ها؟ این آیه را که برای او کمی توضیح دادم - چون فرصتی نبود که زیاد موشکافی بکنم، - آیه را یادداشت کرد و گفت: خدا تمام حرف روانکاوی را در این آیه تمام کرده، پرونده آن را بسته و دیگر جا برای ما نگذاشته است. خیلی آیه مهمی است که انسان را روانکاوی می‌کند که بعضی از انسان‌ها کلاه سر خودشان می‌گذارند و بعضی انسان‌ها اصلاً از هیچ طرفی کلاه سرشان نمی‌رود.

## روضه

این روزها روزهای وفات مادر قمر بنی هاشم بود. از زمان آدم تا الآن که شما این‌جا نشسته‌اید، از حالا تا قیامت نامادری پاکیزه‌تر، بهتر و باتقواتر از ام البنین ﷺ نمی‌آید.

معمولاً نامادری‌ها در خانه‌ها هزار جور اشکال ایجاد می‌کنند، بچه‌های شوهرشان از زن اول را دوست ندارند، گاهی بچه‌های شوهرشان را بیرون می‌کنند، گاهی بچه‌ها را می‌برند با سیخ داغ می‌کنند، روزنامه‌ها دائم دارد این حوادث را. اما او یک نامادری بود که وقتی در خانه امیرالمومنین ﷺ آمد، بچه‌ها در دورنشان با بودن او فراق مادر را علاج کردند، درمان

## شناخت خود، راه و دشمن، کلید عبودیت

کردند. اصلاً این نامادری نظیر ندارد! یک نامادری است که از میلیاردها مادر بهتر و با ارزش‌تر است و چه بچه‌هایی برای امیرالمومنین علیه السلام آورد.

قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق	در روز حشر رتبه او آرزو کنند
سقای آب بود و لب تشنه جان سپرد	می‌خواست آب کوثرش اندر گلو کند
عباس نامدار که شاهان روزگار	از خاک کوی او طلب آبرو کنند
بی‌دست ماند و داد خدا دست خود به او	آنان که منکرند بگو رو به رو کنند
گر دست او نه دست خدایی ست پس چرا	از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند
درگاه او چو قبله ارباب حاجت است	باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند

## دعای پایانی

اللهم! اغفر لنا و لوالدینا.

اللهم! اهلك اعدائنا، لا تسلط علينا من لا یرحمنا.

اللهم! اغفر لجميع موتانا.

اللهم! اجعل عاقبة امرنا خیراً.



جلسه هشتم

مراحل زندگی انسان از منظر آیه ۲۰

سوره مبارکه حدید



کلام به آیه بیستم سوره مبارکه «حدید» رسید که از آیات بسیار مهم قرآن مجید است. آیه شریفه انسان را ارزیابی می‌کند؛ ارزیابی نسبت به ارتباطش با زندگی دنیای او. از آیه استفاده می‌شود که یک عده‌ای به خاطر اینکه خودشان، جایگاهشان و موقعیت خلقتی خودشان را نشناخته‌اند و طبیعتاً وقتی خودشان را نشناخته‌اند راه را هم نشناخته‌اند، راهی که به خیرشان ترسیم شده و دشمن را هم نشناخته‌اند، زندگیشان دارای شش دوره و شش مرحله است.

## ظاهر زندگی دنیا

قرآن مجید ظاهر زندگی این‌ها را در این آیه شریفه تعبیر می‌کند به اوج بهار که همه طبیعت در نشاط، در سر سبزی، در خرمی است، رنگارنگ است، خیلی به چشم می‌آید، خیلی دلبری می‌کند، خیلی انسان را وابسته می‌کند و زیبایی این بهار اوضاع شگفت آور و تعجب آوری است برای انسان. این‌ها به خاطر این که خودشان را نشناختند، راه ویژه خودشان را هم نفهمیدند، دشمن را هم نشناختند، فریب این شکل و قیافه و ظاهر زیبا را می‌خورند و توجهی نمی‌کنند که همه این‌ها از بین می‌رود و نابود می‌شود.

خداوند در یک جمله خیلی کوتاه نتیجه و عاقبت این دسته را بیان می‌کند که کار این‌ها با آن زندگی زیبا و با آن زندگی پرتراوتشان و با آن جست و خیزشان و با آن نشاطشان به



کجا می‌رسد. با یک جمله کوتاه هم عاقبت کار بیداران، بینایان، خودشناسان، راه‌شناسان و دشمن‌شناسان را می‌گوید که نهایتاً کار این‌ها به کجا می‌رسد. خیلی آیه جالبی است!

### اهمیت توجه به مستضعفان دینی

جامعه انسانی هم از این دو دسته خارج نیستند، دیگر دسته سوم ندارند؛ چون از این دو تا جمله آیه که عاقبت این دو دسته را بیان می‌کند استفاده می‌شود که دسته سومی وجود ندارد، فقط در این دو دسته یک عده‌ای از نظر فهم و درک حقایق و کارکردشان در اوج هستند، یک عده‌ای هم متوسط هستند. این تقسیم را باز من از قرآن گرفته‌ام، از آیات سوره «بقره» و «نساء». البته یک عده‌ای هم مستضعف هستند، به این معنا که آدم‌های خوبی هستند، آدم‌های مؤمنی هستند که قرآن می‌گوید هم در بین مردان هستند، هم در بین زنان هستند و هم در بین اولادها که این‌ها باید به وسیله متوسط‌ها و کسانی که به مقامات عالی انسانی رسیده‌اند کمک بشوند که زیر چکمه‌های فرهنگی دشمن نابود نشوند. مرتب باید برای آن‌ها حرف زد، تشویقشان کرد که مسجد بروند، جلسات علمی بروند، تشویقشان کرد که کتاب بخوانند.

خلاصه اینکه باید مؤمنان متوسط و مؤمنان درجه بالا به این‌ها کمک بدهند، متن آیه هم این است در سوره نساء ﴿وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ﴾<sup>۱</sup> شما نباید به مردان مستضعف، مردان به ضعف کشیده شده، زنان مستضعف و نسل مستضعف بی‌تفاوت باشید چرا که ابلیس سوگند خورده که سر راه همه کمین بکند و به گمراهی بکشد.

### مستضعفین چه کسانی هستند؟

مستضعفین مردمی هستند که با یک شایعه، با زبان یک فرد، با دروغ‌های دیگران، با پشت هم اندازی دیگران، گول می‌خورند و حرف دشمن را باور می‌کنند. دشمن هم همه نوع ترفندی را بلد است و قرآن می‌گوید همه نوع ابزار هم در اختیار دارد، پیاده و سواره و... که

۱. نساء: ۷۵.

الآن سواره دشمن همین ماهواره‌ها هستند و پیاده آن‌ها هم خودشان هستند و مأموران آنها در کشورها.

از مراجعاتی که به خود من می‌شود - به دیگران هم خیلی مراجعه می‌شود، به قم هم زیاد مراجعه می‌شود - و حرف‌های آن‌ها را که انسان گوش می‌دهد، فهمیده می‌شود که دلشان می‌خواهد دین‌دار باشند ولی دچار وسوسه دشمن شده‌اند، ذهنشان نسبت به قرآن، به مرجعیت، به فقه، به عزاداری، به مساجد و به مجالس مورد هجوم قرار گرفته. در بین آن‌ها مستضعف فکری، مستضعف مالی و مستضعف روحی هست. این‌ها به خاطر اینکه توانمند در اندیشه نیستند در مقابل وسوسه‌های دشمن به تردید می‌افتند، به شک می‌افتند. باید به داد این‌ها رسید البته هر کسی در حد خودش؛ پدر خانواده اگر می‌بیند بچه‌های او از نظر افکار دینی و حالات دینی مورد هجوم قرار گرفته‌اند، اگر بتواند خودش وارد جنگ با آن فرهنگ ابلیس بشود، اگر نتواند از یک عالم ربانی، از این مجالس، مجالسی که سخنرانی‌های مایه‌دار قرآن و اهل بیتی دارد استفاده بکند.

در گروه مردم مؤمن افرادی در اوج هستند، افرادی متوسط هستند، افرادی هم مستضعف هستند. آن‌هایی هم که خود، راه و دشمن را نمی‌شناسند هم طبقاتی دارند؛ طبقات کافر و لامذهب بالا، طبقات متوسط و طبقات مستضعف.

## وضع جاهلان در قرآن

قرآن مجید ابتدای آیه وضع همین جاهلان به خود را بیان می‌کند که این‌ها زندگیشان شش لایه دنبال هم دارد. این لایه‌ها هم از نظر ظاهر خیلی چشم‌پرکن است، خیلی زیباست در حدی که پروردگار وضع ظاهر زندگی اینان را تشبیه به بهار می‌کند ولی این بدبخت‌ها یک چنین زندگی را در فضای جهلشان ساخته‌اند؛ یعنی زندگی در چهارچوب جهل است، یعنی طبق محاسبات قرآن آدم دقیق که بشود می‌بیند آن زیبایی‌ها در این چهارچوب جهل، هیچ ارزشی ندارد، هیچ پایه‌ای ندارد، میوه و ثمرهای هم ندارد، این زیبایی‌ها خودنمایی می‌کند و بعد هم نابود می‌شود، پوچ می‌شود و پایان کار آن یک بدبختی دائمی به جا می‌ماند. تمام درها بسته و راهی هم برای باز کردن برای آن‌ها وجود ندارد.



یک عده‌ای طبق ارزیابی پروردگار در سوره «قصص» خودشان آن شکل زندگی را ندارند، مثلاً یک خانه‌ای دارند صد متر یا صد و پنجاه متر، اثاثیه آن خانه معمولی است، زندگی آن‌ها هم معمولی است، درآمد آن‌ها هم معمولی است اما آدم‌های خوبی هم هستند، آدم‌های متدینی هستند ولی به خاطر کم‌ظرفیتی خودشان و هم به خاطر اینکه چون با قرآن همه چیز را نگاه نمی‌کنند، وقتی زندگی این‌ها را می‌بینند می‌گویند که عجب زندگی‌ای، خانه‌هایی، ماشین‌هایی، درآمدها و اثاثیه‌ای!

البته همیشه راه به این‌ها نمی‌دهند که بروند داخل و ببینند، گاهی در همین فیلم‌هایی که در تلویزیون هست، همین فیلم‌های ایرانی که کارگردان‌ها خانه‌های بزرگی را حالا یا از دولت یا از مردم اجاره می‌کنند که آن‌جا فیلم بازی بکنند، خب ماها هم گاهی برای رفع خستگی پیچ تلویزیون را باز می‌کنیم، آن خانه‌ها را می‌بینیم، آن مبلمان‌ها را می‌بینیم، آن چراغ‌ها را می‌بینیم، فرش‌ها را می‌بینیم، استخر را می‌بینیم، حیاط پرگل و پردرخت و پرلبل را می‌بینیم، یک مرتبه جلوی زن و بچه خودمان برمی‌گردیم و می‌گوییم: خدایا! ای کاش ما هم داشتیم، نمی‌شود به دست رحمت قلم را یک طوری برای ما رقم بزنی که ما هم یک همچین زندگی‌ای داشته باشیم؟ یعنی آدم دچار آرزو می‌شود، آن وقت این آرزو اگر در آدم قوی بشود زمینه انحراف مالی را برای آدم فراهم می‌کند که چطور من پنجاه سالم است این قدر زندگی معمولی دارم اما او سی سالش است صحبت از میلیارد می‌کند و ماشین پانصد میلیونی زیر پای اوست و در «فرمانیه» و «محمودیه» و «شمران» خانه دو هزار متری دارد؟! برادران و خواهران! خوب است به آیات اواخر سوره قصص مراجعه کنید؛ پروردگار یک نمونه را می‌گوید از این نمونه‌ها با یک اسم دیگر در دنیا فراوان است.

### داستان مؤمنین مستضعف قوم موسی علیهم‌السلام

صحبت از اهل ایمان است، اهل ایمانی که ظاهر زندگی دیگران چشمشان را پر می‌کند و آرزو برای آن‌ها پیدا می‌شود که ای کاش ما هم زندگی این آدم را داشتیم، صحبت آدم‌های بد و بی‌راه نیست.





آدم‌هایی که به موسی علیه السلام ایمان آوردند و راه را یاد گرفتند، در حدی دشمن شناس شدند، آیه شریفه توضیح می‌دهد با حسرت، با آه کشیدن می‌گفتند: ای کاش ما هم زندگی «قارون» را داشتیم، این خانه و این ثروت و این کاخ را داشتیم. چون در مصر زندگی می‌کرد، آب فراوان، درخت فراوان، پول فراوان و... وجود داشت.

مؤمنین طبقات بالا یعنی آن‌هایی که فکر عالی و ایمان عالی داشتند به این لایه از جامعه دینی که یک مقدار مستضعف فکری بودند می‌گفتند: شما چشمتان به خدا باشد، چشمتان به قارون و ثروتش نباشد، فکر نکنید این نوع ثروتمندی، این نوع زندگی که گره به توحید، ایمان، قیامت و به کار خیر ندارد، زندگی خوبی است، اشتباه می‌کنید، آه نکشید، خود این آه کشیدن در پیشگاه خدا غلط است، بد است، بی‌ادبی است، زشت است.

### اهمیت توجه دادن مردم به معارف دینی

طبقات ایمانی بالا واقعاً باید همیشه تکیه‌گاه مادون خودشان باشند، دلسوز مادون خودشان باشند، بی‌تفاوت نباشند. ما باید رسم زندگی را در برخوردها به قدیم برگردانیم. من بچه که بودم در مهمانی‌ها، در مغازه‌ها، -کاملاً یادم است- همیشه یک مقداری از وقت را می‌بردند سراغ حرف‌های دینی، می‌بردند سراغ حرف زدن از پروردگار، خود این حرف‌های خوب، حرف‌های قرآنی، مطالب اهل بیت علیهم السلام آدم را به درستی دل‌گرم می‌کند، هیجانانگیز را پایین می‌آورد، اضطراب را از بین می‌برد، به آدم امنیت می‌دهد. حرف‌های خیلی زیبا که واقعی هم هستند، یعنی در درستی آن شک نداریم.

### بیانات سیدالشهدا علیهم السلام در روز عاشورا به یارانشان، نمونه‌ای از توجه به مستضعفان فکری

برادران! بالاخره مرگ، مرگ است. خود کلمه آن هم وحشتناک است. مثلاً وقتی آدم می‌رود دکتر، همین که آزمایش‌ها و عکس‌ها را نشان دکتر می‌دهد، دکتر یک تکیه‌ای به صندلی خود می‌دهد و می‌گوید خوشبختانه بدخیم نیست، همین آدم را می‌شکند، اما شما ببینید حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا، قبل از شروع جنگ با چه حرف زیبا و خوبی

که درست بود و واقعیت داشت این هفتاد و دو نفر را دل گرم کرد و اگر بعضی از آن‌ها از درگیری با دشمن به خاطر این که این‌ها هفتاد نفر بودند و آن‌ها سی هزار نفر بودند، یکی نگران بود، ببینید چه حرفی زده و این نگرانی را برطرف کرده است.

حضرت علیه السلام فرمود: یاران من! برادران من! فرزندان من! مرگ، که الآن داریم در کام آن می‌افتیم، یعنی دو ساعت دیگر هیچ کدام ما نیستیم، مرگ به مانند پلی است که بین دنیا و آخرت است و ما می‌خواهیم از روی این پل رد بشویم، رد بشویم و پشت سرمان این دنیای محدود، این زندگی محدود، این دو تا تکه فرش، این چهار تا قابلمه مسی، این دو تا قاشق چوبی و این لباس کهنه را بگذاریم و در آن طرف پل در آغوش رحمت خدا، رضوان خدا، مغفرت خدا و بهشت پروردگار قرار بگیریم.

این عبارات را امام حسین علیه السلام دارد می‌گوید و این افراد هم یقین به حضرت سیدالشهداء علیه السلام دارند. همین گفتار زیبا که درست است، ریشه‌دار است، راست است، دروغ نیست، آن‌ها هم یقین دارند که راست است و حقیقت دارد آن‌ها آرامش داد. نود و نه درصد آن‌ها آماده افتادن در کام مرگ بودند، آن یک درصد هم با حرف ابی عبدالله علیه السلام اضافه شد و صد درصد شد.

ما باید دائماً این حرف‌های خوبی که از قرآن و اهل بیت علیهم السلام داریم را در گوش لایه‌های پایین دینی بخوانیم، در مغازه خود، همسایه خود، در نانوائی که شلوغ است و هنوز نوبت ما نشده یک کسی را ببینیم سلام کرد و شروع کرد از شکل زندگی گلایه کردن که گلایه‌های آن هم آدم می‌تواند بفهمد و سوسه دشمن است، باید با او حرف زد، حرف‌های خیلی خوب که داریم، حرف‌های خیلی زیبا که داریم، اثر هم می‌کند.

### روایت حضرت رضا علیه السلام در مورد معارف دین

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: اگر مردم، -این خیلی مطلب جالبی است!- زیبایی‌های کلام ما اهل بیت را بفهمند، زیبایی‌های آن را نه الفاظ را! «لَاتَّبِعُونَا»، پیرو ما می‌شوند. چون این حرف‌ها حقیقت دارد، این حرف‌ها صدق است، این حرف‌ها حرف‌های خدایی است، در

۱. معانی الأخبار، ص ۱۸۰: «إِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا».



این حرف‌ها نور هست. در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم «کَلَامُكُمْ نُورٌ» واقعاً اگر آدم با گوش پذیرفتن این حرف‌ها را گوش بدهد نور به او انتقال پیدا می‌کند.

### ادامه بحث (سخنان نابجای مستضعفین قوم موسی علیه السلام)

مؤمنین رده بالا به این مؤمنین مستضعف می‌گفتند: آرزوی زندگی این فرد را نکنید، نشینید آه بکشید؛ چون این‌ها یک حرف‌هایی می‌زدند که خیلی بی‌ربط بود، می‌گفتند: خدایا! نماز را که ما داریم می‌خوانیم، روزه دین تو را که ما داریم می‌گیریم، «تورات» تو را که ما داریم قرائت می‌کنیم، نصف شب‌ها ما داریم بلند می‌شویم برای تو عبادت می‌کنیم، موسی علیه السلام را که پیغمبر تو است ما داریم اطاعت می‌کنیم، پس چطور شده همه ثروت را به او دادی؟ همه خوشی‌ها را به او دادی؟ کاخ را به او دادی، پول‌ها را به او دادی؟

مگر ما بد هستیم؟ یا مگر ما را از یاد برده‌ای؟ تو که باید با ماها که همه حرف‌های تو را گوش داده‌ایم یک طور دیگر رفتار بکنی، من آدم به این خوبی چرا باید در خانه کاه‌گلی زندگی بکنم، چرا باید زیر پای زن و بچه من گلیم باشد؟

این حرف‌ها را می‌زدند تا روزی که پروردگار می‌فرماید: ﴿فَحَسَبْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ﴾، من به زمین گفتم دهان باز کن، قارون را با کاخش و انبارهای جنس‌هایش، آن وقت‌ها که بانک نبوده و صندوق‌های پول‌هایش، طلا و جواهرهایش، فرو ببر. هنوز هم دارد می‌بردش.

### عاقبت مرد ثروتمند بی‌توجه به خدا

الآن هم زمین برای قارون‌های جامعه دهان باز کرده است؛ یک نفر است که شش برج سی طبقه دارد که به هفت، هشت برابر قیمتی که تمام شده می‌فروشد. یک زن هم دارد، خودش هم دیگر شصت-هفتاد سالش است. من در مشهد به یکی از همین طور آدم‌ها گفتم، کسی را می‌خواستم ببینم، یک پیرمردی را به من معرفی کردند که شاید پنجاه کیلو وزنش نبود، دو-سه تا هتل در مشهد داشت و یکی دیگر هم داشت می‌ساخت که نمونه این هتل‌ها را شما در اروپا پیدا می‌کنید. گفت: این آقا صاحب آن هتل‌هاست.

چند سالش بود؟ هفتاد و هفت-هشت سال. چند کیلو بود؟ پنجاه کیلو. این هتل‌ها چقدر پول برده بود؟ ما و شما بلد نیستیم، ما که با عدد میلیارد تا حالا سر و کار نداشتیم و نمی‌دانم. من یادم است وقتی من را معرفی کردند به همین پیرمرد و گفتند که فلان کس است، گفت: خیلی خوشبختم شما را می‌بینم. گفتم: من هم خوشحالم شما را می‌بینم، انگار من مأمور خدا هستم که امروز تو را ببینم. گفتم: چند ساعت است؟ گفت: هفتاد و هفت سال. گفتم: چیزی غیر از این دو-سه تا هتل داری؟ گفت: یکی هم دارم می‌سازم که در دنیا، در آمریکا هم نمونه ندارد. گفتم: یک خانه هفتاد-هشتاد متری برای بعد از مرگت، برای زندگی آخرت هم ساخته‌ای که وقتی می‌روی آنجا جا داشته باشی؟ لخت نباشی، بی‌جا نباشی؟ تا بعد به تو نگویند چون جا نداری برو جهنم آنجا جا فراوان است!

لبخندی زد و دو-سه ماه بعد هم برای خرید جنس‌های بسیار لوکس رفت در یک کشوری، در آنجا هم چند لات بی‌سروپای مافیایی -از کجا فهمیده بودند او خیلی پول آورده برای خرید جنس‌های لوکس را نمی‌دانم- او را گرفتند و او را کشتند و انداختند در خیابان. این هم یک نمونه قارون. زمین کل پولش را خورده، یکی از بچه‌های او مقدار کمی به عنوان دین، بعد از مرگ پدر خرجش نکردند. چون پرسیدم که حالا این بدبخت در عالم برزخ چشمش به این ثروتش است، چیزی هم برای او فرستادند؟ گفتند: اصلاً این‌ها دین ندارند که برزخ حالی‌شان بشود.

آرزو نکنید. چقدر این مطلب زیباست! به خدا این ائمه علیهم‌السلام روانشناس‌ترین روانشناسان عالم هستند. امیرالمومنین علیه‌السلام به حضرت مجتبی علیه‌السلام می‌گوید: حسن جان! چشمت را از دنیا فرو ببرد، در امور مادی همیشه به پایین‌تر از خودت نگاه کن که آرزو در وجود تو سبز نشود. آیه را نرسیدم بخوانم، خیلی آیه فوق‌العاده است، حالا منبر شش-هفت دقیقه اضافه می‌شود، عیبی ندارد، می‌ارزد. ما که می‌خواهیم برویم در ترافیک گیر کنیم، خب پیش اهل بیت علیهم‌السلام و حرف‌هایشان گیر کنیم. این جا که خیلی بهتر است. زیباترین ترافیک این جاست که آدم در این ترافیک لحظه به لحظه چه گوهرهایی گیرش می‌آید.



### تذکر دادن به مرد ثروتمندی که گلابه داشت

یک ثروتمند نسبتاً مؤمن، -چون او را شناخته بودم که اهل خیر بود. ثروتمند بخیلی نیست، اهل خیر است.- یک مقدار شروع کرد به گلابه کردن؛ این طوری است، آن طوری است، چوب لای چرخ می‌گذارند، آن‌جا گیر می‌کنم، این‌جا چه می‌شود، آن‌جا چه می‌شود... من هم آدم باحوصله‌ای هستم، حرف‌ها را گوش می‌دهم، بعد حرف‌ها را خودم تحلیل می‌کنم و از داخل آن‌ها جواب درمی‌آورم و به خودش برمی‌گردانم. گفتم: خیلی ناراحت هستی؟ گفت: مگر نباید ناراحت بود؟ ناراحت هستم! یک کار برای کارخانه دارم که دو روزه باید حل بشود اما شش ماه باید بدم، نمی‌دانم چه شده؟! آن‌جا چه شده؟ این‌جا چه شده؟ و... گفتم: بچه داری؟ گفت: دو-سه تا. گفتم: چیزی به آن‌ها نشده؟ گفت: نه. گفتم: یعنی کاملاً سالم هستند؟ خوب هستند؟ سر پا هستند؟ گفت: خیلی، ولی این درد دل من به بچه‌های من چکار دارد؟ من یک چیزهایی به شما گفتم دل‌م را خالی کنم ببینم شما هم می‌توانی به من کمک بدهی، به بچه‌های من چکار داری؟

### داستان همسفر بداخلاق

یک بار من در مکه با یک آقای یک ماه هم اتاق بودم، هم در مدینه و هم در مکه. این خیلی آدم تندی است، تند! هر چه دلتان می‌خواهد تند است و هیچکس هم با او هم اتاق نمی‌شد. مدیر کاروان به من گفت: چکارش کنم؟ گفتم: بیاور در اتاق من. گفت: پدرت درمی‌آید! گفتم: من پدر او را درمی‌آورم، تو او را بیاور. این شخص این‌قدر با من اخت شده بود، این قدر رفیق شده بود که حد ندارد، همیشه می‌گفت: تو چقدر باحوصله هستی! یک شب گفت: بلند شو برویم مسجد الحرام. گفتم: برویم. بعد گفت که من را چطوری می‌بینی؟ گفتم: والله من چشم باطن بین ندارم. گفت: شوخی نکن. گفتم: شوخی ندارم، در خانه خدا که نمی‌توانم دروغ بگویم. گفت: حالا باطن من را نه، ظاهر را بگو. گفتم: خانمت صد در صد اهل بهشت است. گفت: من می‌گویم من را چطوری می‌بینی؟ زن من که ایران است، برای چه در حق او قضاوت می‌کنی؟!

گفتم: من جواب سؤال تو را دادم، مگر نمی‌گویی من را چطوری می‌بینی، من می‌گویم زنت حتماً اهل بهشت است. گفت: چطور؟ گفتم: برای اینکه از وقتی که با تو ازدواج کرده تا حالا جهنمش را در کنار تو رفته، با این اخلاقت دیگر در قیامت او را به جهنم نمی‌برند.

### ادامه داستان تذکر دادن به مرد ثروتمندی که گلایه داشت

مرد ثروتمند گفت: به بچه‌های من چکار داری؟ به آن مرد ثروتمند گفتم: یک جوانی در تهران پیش من آمد، ترکی حرف می‌زد، فارسی را خیلی سخت حرف می‌زد. به من گفت: آقا! ما می‌خواهیم شما را سه شب دعوت بکنیم به «مراغه»، شرایطی دارد؟ گفتم: نه! هیچ شرطی ندارد. شرط من فقط وقت است. فلان وقت می‌توانم بیایم. گفت: همان وقت بیا. آدرس داد که ما برویم مراغه.

برای سفر دو نفر از رفقا گفتند ما هم با شما می‌آییم، یکی از آن‌ها با مراغه معامله داشت، خشکبار و کشمش و جنس‌های مراغه. یکی از آن‌ها هم مراغه را ندیده بود، گفت: من هم می‌آیم تا مراغه را ببینم، گفتم: اشکال ندارد، بیا. سه نفری رفتیم.

شب اول منبر تمام شد و شب دیگر هم منبر تمام شد و روز دوم این رفیق ما که با مراغه معامله اقتصادی داشت به من گفت: که دوست داری بازار مراغه را ببینی؟ بازار قدیمی است، قشنگ است، آجری است، یک روزگاری اینجا «خواجه نصرالدین طوسی» همه کاره دولت «مغول» بوده، رصد خانه دارد و... گفتم: برویم. گفت: سخت نیست حالا با این لباس در بازار بیایی؟ گفتم: نه! آن‌هایی که خودشان را کسی می‌دانند سختشان است، من که سختم نیست. من که شناسنامه‌ام در دعای کمیل است: «وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمُسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ»، ما همین هستیم، چیزی نداریم که حالا در بازار راه رفتن به ما بر بخورد. گفتم: می‌آیم.

در بازار می‌رفتیم، او گفت: من ده دقیقه می‌خواهم بروم پیش دوستم، حساب دارم با او، می‌آیی در مغازه او؟ گفتم: بله می‌آیم. رفتیم و یک تاجر بزرگوار، باادب که در آن منطقه حرف اول را در تجارت و ثروت می‌زد و خیلی هم احترام کرد در آنجا بود، آمدیم بیرون،



به من گفت: این تاجر را دیدی؟ این در رده اول ثروتمندان این ناحیه ایران است. گفت: من از طریق خانواده خودمان مطلبی را برای شما می‌گویم، -حالا من دارم به این پولدار تهرانی می‌گویم که خیلی گله می‌کرد، متدین بود و اهل خیر، اما خیلی گله‌مند بود از اوضاع و احوال اقتصادی، معمولاً گله‌های ما سر حضرت وجود مقدس پول است دیگر، ما گله‌ای دیگر نداریم از عالم، از چه کسی گله کنیم؟-

گفت: او سه دختر دارد، دختر بزرگ او الآن بیست و پنج سالش است، دومی و سومی هر کدام دو سال با هم فرق دارند و می‌گفت که ما از طریق زنان خودمان که با آنها رفت و آمد خانوادگی داریم می‌گویم که این سه دختر در زیبایی نمونه ندارند، چهره‌های آنها مثل این کارت پستال‌های خارجی است. خیلی زیبا و خوش‌گفتار هستند. خانه آنها هم خانه حسایی است، خانه یک تاجر ثروتمند. ولی این زن و شوهر دائم در یک غصه متراکم در کنار این سه تا دختر هستند. گفتم: چرا؟ گفت: برای اینکه هر سه آنها کور مادرزاد هستند!

بعد به این مرد ثروتمند گفتم: تو پنج-شش تا کارخانه داری، دست خیر هم داری، با اهل بیت علیهم‌السلام هم ارتباط داری، می‌خواهی خدا چشم یکی از این دو-سه فرزندی که داری بگیرد؟ گفت: که حرفت را فهمیدم. گفتم: بابا! خدا را شکر کنید، بسازید با پروردگار، خدا حکیم است، خدا در حق ما اشتباه که نکرده، یک خورده پول ما بالا و پایین می‌رود، دیگر چرا دین ما بالا پایین می‌رود؟ چرا حال ما دارد بالا پایین می‌رود؟ چرا به جای شکر ناسپاسی قرار می‌گیرد؟ خدا که حتی به ما طبقات معمولی اجتماع بیش از خود ما عنایت کرده.

### عاقبت قارون و توجه مستضعفین قوم موسی علیه‌السلام

سوره «قصص» می‌گوید: وقتی مؤمنینی که آرزوی آن زندگی را می‌کردند، دیدند قارون و ثروت او فرو رفت، گفتند: خدا را شکر که به ما پول نداد، خدا را شکر که به ما انبار نداد، خدا را شکر که به ما این تجارت قارونی را ندارد وگرنه ما هم به عذاب دچار می‌شدیم. اگر آدم قرآن را بفهمد، آرزوهای بی‌جا برای او پیش نمی‌آید، خیالات بی‌جا پیش نمی‌آید، خواسته‌های بی‌جا پیش نمی‌آید.

## دعای پایانی

خدایا! به حقیقت صدیقه کبری علیه السلام، ما همین یک سرمایه را از تو می‌خواهیم که اصلاً غیر از این هم سرمایه‌ای در عالم وجود ندارد، به حقیقت صدیقه کبری علیه السلام این قرآن مجید و حرف‌های اهل بیت علیهم السلام را به ما و زن و بچه‌های ما بفهمان.

اگر آدم قرآن را بفهمد، این قدر آرام زندگی می‌کند! این قدر راحت زندگی می‌کند! خدایا! ما را از خیالات باطلی که داشتیم، آروزهای باطل، فکریایی که در حق تو می‌کردیم و درست نبود بیامرز.

خدایا! ما را در مصونیت مغفرت و رحمت قرار بده.

برحمتک یا ارحم الراحمین.





جلسه، مقتم

بیان نحوه زندگی دو دسته از انسان ها از

منظر آیه ۲۰ سوره مبارکه حدید



## تفاوت زندگی افرادی که خود را شناخته‌اند با غافلان

کلام در آیه بیستم سوره مبارکه «حدید» بود. این سوره بعد از سوره مبارکه «واقع» است. نکات بسیار مهمی از این آیه استفاده می‌شود؛ یک نکته آیه شریفه این است که زندگی مردمی که خود را نشناخته‌اند و نفهمیده‌اند چه کسی هستند؟ در این عالم چه جایگاهی دارند؟ ربطشان به پروردگار مهربان عالم چیست؟ راه را هم نشناخته‌اند و نفهمیده‌اند که در چه طریقی و در چه راهی زندگی کنند، دشمن خود را هم نشناخته‌اند؛ با کسانی که خود را شناخته‌اند، در حق خودشان فکر کرده‌اند و اندیشه کرده‌اند متفاوت است.

### ویژگی افراد خودشناس

این‌ها به خاطر تواضع و فروتنی قلبشان سخنان وحی و انبیاء علیهم‌السلام را شنیده‌اند و قبول کرده‌اند، به قول حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام با کمک حجتِ باطن که عقل است و حجتِ ظاهر که فرستادگان خدا هستند، به خودشان پی برده‌اند، جایگاه خود را شناخته‌اند و فهمیده‌اند که در این عالم مملوک هستند و مالک آن‌ها پروردگار است، فهمیده‌اند باید راه زندگی را از خداوند متعال دریافت کنند و راهنمایی او را قبول بکنند، دشمن را هم شناخته‌اند و فهمیده‌اند یک دشمن بی‌رحم خطرناکی در باطن خودشان است و دشمنی هم در بیرون است.

به قول «شیخ بهایی» شیطانِ باطنی و شیطانِ بیرونی داریم؛ این شیطانِ باطنی مجموعه خواسته‌های غیرمعقول و نامشروع است که این افراد هر چه هم که از درون آن‌ها، از زبان



خواسته‌های نامشروع دعوت بشوند، به این دعوت گوش نمی‌دهند، مدتی که بگذرد و به این خواسته‌های نامشروع گوش داده نشود، ضعیف می‌شود؛ چون باید خوراک به او بدهند که توانش را حفظ بکند، خوراک آن هم همین معصیت‌هاست که در دنیا رواج دارد، وقتی به این شیطان شریر غذا نرسد ضعیف می‌شود و کم کم از دعوتش هم می‌افتد و به قول قرآن مجید آن حالت اماره بودن او، ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾<sup>۱</sup> تبدیل به حالت مطمئن می‌شود، یعنی آن رنگ اماره بودن او وقتی به او گوش داده نشود، کم رنگ می‌شود و بی‌رنگ می‌شود و نابود می‌شود. تبدیل می‌شود به نفس مطمئنه. همان طوری که به شیطان درون گوش ندادند به شیطان بیرون هم گوش نمی‌دهند. نمونه آن هم البته با لطف خدا و با توفیق او و با نظر او خود ماها هستیم، الآن چقدر شیطان برای ربودن و دزدیدن گوهر انسانیت وجود دارد؟ هم شیطان‌های پیاده و هم شیطان‌های سواره.

### نقش شیاطین در گمراهی انسان‌ها

این دو تعبیر (شیطان‌های پیاده و هم شیطان‌های سواره) برای قرآن است؛ شیطان‌های پیاده همین «خناسان» و وسوسه‌گران هستند که همه ما صحبت‌های آن‌ها را می‌شنویم که هدف از آن صحبت‌ها سست کردن ما نسبت به دین، نسبت به پروردگار و نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام است.

قرآن هم بعضی از صحبت‌های شیطان‌های بیرونی را نقل کرده؛ بعضی از صحبت‌ها هم حالت مسخره و تحقیر کردن دارد که حالا که یک عمری با خدا بودید و یک عمری عبادت کردید و یک عمری حسین حسین گفتید، برای شما چکار کردند؟ چه اثری به حال شما داشت؟ چه چیزی گیر شما آمد؟

و سواره آن‌ها هم همین ماهواره‌ها هستند که هدف آن‌ها بریدن پیوند انسان با پروردگار عالم است. ما گوش ندادیم، گوش هم نمی‌دهیم. این‌ها فکر می‌کنند اگر همیشه سختی‌ها و مشکلات را به رخ ما بکشد ما می‌بریم و می‌گوییم راست می‌گویند، می‌گوییم واقعاً ما یک عمری عبادت کردیم اما خدا رفاهی به ما نداد و مشکلات ما را حل نکرد!



این‌ها همین طور که به شیطان باطن گوش نمی‌دهند تا صدای او خفه بشود، به شیطان‌های ظاهری هم گوش نمی‌دهند چون ده بار که به خانه آدم آمدند و این حرف‌ها را زدند و دیدند باز ما همان هستیم که بودیم، آن‌ها هم سست می‌شوند، ضعیف می‌شوند، سراغ ما نمی‌آیند و می‌گویند که فایده‌ای ندارد، ما هرچه می‌گوییم آن‌ها یک چیز دیگر می‌گویند. البته سخت‌تر از این مشکلاتی که ما داریم که مشکل ما یک خورده مشکل مالی است، آن هم نه همه ما، از این هفتاد میلیون همه مشکل مالی ندارند، آن‌هایی که یک مقدار درآمدشان کم است، مشکل مالی دارند. برای این‌ها خیلی سخت‌تر است مشکلات دیگر است.

### داستان «ملا مهدی نراقی»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پیش از شما هم به مؤمنان دوران‌های گذشته مشکلاتی رسیده که حضرت علیه السلام دو نوع مشکل را بیان می‌کند.

مرحوم «ملا مهدی نراقی رحمته الله» در کتاب بسیار پرقیمت «جامع السعادات» نقل می‌کند. ملا مهدی آدم کمی نبوده، خیلی آدم فوق العاده‌ای بوده! ملا مهدی طلبگی خود را در سخت‌ترین مرحله طی کرد. پدر او یک کارمند خیلی جزئی بود، وقتی به پدرش می‌گوید من علاقه دارم بروم حوزه علمیه درس بخوانم و در آن وقت هم حوزه بسیار آباد شیعه در اصفهان بود، پدر به او می‌گوید: من مخالف درس خواندن تو نیستم، خیلی هم خوشحال هستم که بچه من برود عالم بشود، اما من نمی‌توانم خرجی تو را بدهم چون خودت می‌دانی من درآمد کم است، اگر پیش من باشی خودت هم بروی کار بکنی زندگی ما در حدی می‌چرخد ولی اگر تو بروی، نمی‌توانی هم کار بکنی و هم درس بخوانی، من باید برای تو پول بفرستم، نان بفرستم، ماست و پنیر بفرستم و... و نمی‌توانم.

ملا مهدی به او گفت: پدر! من پول نمی‌خواهم. همین که راضی باشی که من بروم دنبال علوم اهل بیت علیهم السلام این برای من سرمایه است. خداحافظی کرد و پیاده به طرف اصفهان راه افتاد. من مسیر آن را یک بار رفتم و دیدم. از نراق آمده و وارد جاده شده. از این جاده کوهستانی و پر پیچ و خم، پیاده آمده.



یک جوان چهارده-پانزده ساله تک و تنها در این بیابان‌های پر از حیوان و مار و عقرب راه ارطی می‌کند تا می‌رسد به شهر «دلیجان»، از آن‌جا جاده اصفهان معلوم بود، از آن‌جا حرکت می‌کند به سمت «میمه» و «مورچه خورت» و وارد اصفهان می‌شود. مدرسه‌های آباد هم جا نداشت، همه حجره‌ها پر بود. ایشان هم گشت و یک مدرسه کهنه‌ای را پیدا کرد که یک بخش از این مدرسه خراب شده بود، سه-چهار نفر طلبه فقیر در آن مدرسه بودند، یک حجره را انتخاب کرد و خاک‌هایش را ریخت بیرون و کمی تمیزش کرد و رفت در آن حجره. از اینجا به بعدش را نمی‌دانم چند سال طول کشیده.

اولاً خیلی خوب درس می‌خواند، بعد هم شب‌ها باید این درس را مطالعه می‌کرد و یادداشت برداری می‌کرد، چراغ نداشت. کتاب را برمی‌داشت و می‌آمد نزدیک سرویس بهداشتی و با آن چراغ موشی‌هایی که در طاقچه آن بود، درس می‌خواند.

فکر می‌کنم تکیه این انسان الهی به این آیه بود و آیه را کاملاً قبول کرده بود که: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا». این خبر خدا به بندگان مؤمنش و خطاب به پیغمبر ﷺ است. وقتی این آیه نازل شد که پیغمبر ﷺ غرق در مشکلات سختی از طرف مردم مکه بود. پیغمبر ﷺ خیلی مضيقه داشت؛ خداوند او را دلداری داد و فرمود: حبيب من! «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»، این حتمی است.

## خاطره اوایل طلبگی

من اوایل طلبگی در قم یک هم‌درسی داشتم که اهل روستاهای تبریز بود، حجره ما با هم بود. یک حجره عجیب و غریبی هم داشتیم که به یکی از طلبه‌های خیلی قبل از ما، یک حجره در یکی از این مدارس قدیم قم داده بودند که این حجره کمی تاریک بود، دیوارهای آن بخاطر چراغ‌های خوراک‌پزی سیاه شده بود، شخص قبلی یک شعری درباره حجره‌اش گفته بود به اندازه هفت-هشت خط که من در کجا دارم زندگی می‌کنم، خط اول آن این بود:



حجرتکی داده مرا روزگار کز سیاهی طعنه به قنبر زند

و بعد در و دیوار خراب این حجره را در شعر توضیح می‌دهد. این طلبه تبریزی به من گفت: حالا که آمدی قم، -هفت-هشت روز بود که من رفته بودم قم - چقدر درآمدی داری؟ گفتم: من درآمدی ندارم، پدر من هم خیلی درآمد ندارد ولی پنج‌شنبه که رفتم تهران مادرم یک تومان از پس انداز خرجی خانه به من داده، من فعلاً یک تومان دارم. گفت: مشکلی نیست. من هم دو ساعت می‌روم به یک مغازه خیاطی شلوار دوزی او هم یک تومان به من می‌دهد، حالا پول‌هایمان را روی هم می‌ریزیم و زندگی می‌کنیم و درس می‌خوانیم. این را هم او به من یاد داد، من بلد نبودم.

گفتم: پول‌هایمان را روی هم می‌ریزیم و درس می‌خوانیم، بعد چه چکار بکنیم؟ گفت: پیاز در قم کیلو سی شاهی است، سیب زمینی کیلو دو هزار است. ما یک کیلو سیب زمینی که بگیریم می‌شود دو هزار، دو کیلو پیاز بگیریم می‌شود مثلاً دو ریال و نیم. این‌ها را می‌آوریم همه را می‌شوریم در قابلمه قاطی می‌کنیم، می‌پزیم، با گوشت کوب می‌کوییم، سیب زمینی و پیاز با همدیگر مخلوط می‌شوند، رفیق می‌شوند، خود همین قابلمه را تا سه روز با همدیگر می‌خوریم. تمام که شد دوباره می‌رویم سراغ حضرت سیب زمینی و پیاز. خیلی هم خوش بودیم در عین این سختی. تا اینکه رسیدیم به زمستان قم. گفت: این حجره ما که یخچال است، چطوری خودمان را گرم کنیم؟

گفتم: مادر من یک لحاف به من داده که دو نفره است، یک کرسی هم نجار سر کوچه دارد، کهنه هم هست، کرسی یک تومان می‌فروشد که می‌شود دو نفر زیرش بخوابند. گفت: خاک ذغال و ذغال از کجا بیاوریم؟ گفتم: آن را دیگر من نمی‌دانم. گفت: همین چراغ «والور» حلبی که دو نفری خریده بودیم پانزده هزار را می‌گذاریم زیر کرسی و چون نزدیک ماه رجب است یکی در میان هم روزه می‌گیریم که پیاز و سیب زمینی را کم نیاوریم.

روزه برای خدا نبود، برای این که آن قابلمه برسد به آخر برج. چراغ والور از این سه فیتله‌ای‌ها بود کمی هم دود داشت. رفیق ما آن را روشن کرد و گذاشت زیر کرسی. گفت: شب اول ماه است، برویم حرم زیارت. رفتیم و برگشتیم دیدیم چراغ زده به لحاف و تشک و کرسی. فقط کمی خاکستر مانده بود، چیز دیگری نمانده بود. به او گفتم: احد! درسمان



را بخوانیم؟ گفت: بله، درس چکار به این دارد؟ خدا خوشش نیامد ما زیر کرسی بخوابیم، حالا دیگر عبایمان را بکشیم روی خودمان و همین جا بخوابیم. هم حجره‌ای من خیلی آدم امیدواری بود، خدا رحمتش کند. یک طلبه متدین و باتقوا بود. همیشه این سختی‌ها را می‌شکست. می‌گفت: چیزی نیست، حالا کرسی نداریم عبا که داریم. لحاف نداریم، سیب زمینی و پیاز که داریم. همیشه می‌گفت: ما ندار نیستیم، ما داریم، درست را بخوان. به من می‌گفت: یک وقت به سرت نزنند بگویی من بچه تهران بودم و در ناز و نعمت بودم و رها کنی و بروی، یک وقت نیروی تهران، خداوند به دنبال این سختی‌ها آسانی قرار داده.

ملا مهدی با این سختی‌ها درس خواند و یک چهره معتبر علمی شد، بسیار علمی! کتاب‌های او تکیه‌گاه فقهای شیعه است؛ او بچه یک کارگر گوشه نراق است که حضرت امام علیه السلام بخش عمده‌ای از کتاب ولایت فقیه را با استفاده از دانش ملا مهدی نراقی تنظیم کردند. یک چنین شخصیتی است.

### نقل روایتی از حضرت صادق علیه السلام توسط ملا مهدی

ملا مهدی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام علیه السلام داشتند به یاران‌شان زمینه می‌دادند که سختی‌ها را تحمل بکنید و سختی‌ها تبدیل به قیچی نشود که شما را از خدا، قرآن و از ما جدا کند. ظاهر زندگی چیزی نیست، قابل تکیه دادن نیست.

بعد حضرت علیه السلام می‌فرمایند: پیش از شما مؤمنانی بودند که آن‌ها را اره کردند، اره گذاشتند روی سرشان و آن‌ها را اره کردند، مؤمنانی بودند که آن‌ها را زنده زنده در آتش سوزاندند ولی دینشان را نباختند، ایمانشان را نباختند، پیوند خود را با پروردگار عالم از دست ندادند.

از آیه استفاده می‌شود این‌ها که خودشان را درک کرده‌اند، راه را هم فهمیده‌اند، شیطان را هم شناخته‌اند؛ یعنی دشمن را، چه دشمن درونی و چه دشمن بیرونی، جایگاه خودشان را به عنوان عبدالله در صراط مستقیم با دفع دشمن حفظ کرده‌اند.

این هر سه علم؛ خودشناسی، راه‌شناسی و دشمن‌شناسی، از آیه استفاده می‌شود این‌ها جایگاه خود را در مقام عبداللهی که من بنده خدا هستم چون مملوک خدا هستم و راهی





هم که خدا برای بنده خود قرار داده صراط مستقیم است، هم من و هم راه من دشمن داریم؛ دشمن درونی و دشمن بیرونی. ما راه را ادامه می‌دهیم و به دشمن هم اجازه دخالت در زندگی خودمان را نمی‌دهیم. نمی‌گذاریم او به ما شکل بدهد، او برای ما جاده باز نکند، او هر کاری دلش می‌خواهد علیه ما انجام بدهد، نمی‌گذاریم. هیچ چیز این خودشناسانی که دارند در صراط مستقیم حرکت می‌کنند و دفع دشمن می‌کنند، با طایفه اولی که آیه نقل می‌کند یکی نیست.

## آیه ۲۰ سوره حدید

آیه را بخوانم؛ اول متن آیه را می‌خوانم ببینید راه جاهلان به خود و بیراهه‌ها و پیوند خورده‌های با دشمن به کجا منتهی می‌شود؟ و راه این‌ها به کجا منتهی می‌شود؟

## نحوه زندگی غافلان از خود

این متن آیه است: «اعلموا»، «اعلموا» از نظر ادبیات عرب امر است، امر واجب هم هست، «اعلموا» یعنی باید بدانید، باید بفهمید، باید درک کنید، باید لمس کنید که «أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» زندگی سراسر مادی که محور آن فقط ابزار و متاع است، «اعلموا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» این زندگی دنیا چه هست؟ «لَعِبٌ» بازی است، یک بازی که بُرد در آن وجود ندارد. بازی است. بچه‌ها که می‌روند در کوچه بازی می‌کنند آخرش چه می‌شود؟ آخرش چیزی گیر هیچ کدام از آن‌ها نمی‌آید. می‌گویند هوا دارد تاریک می‌شود برویم به خانه‌هایمان، بازی است. بازی‌ای که در این بازی بردی وجود ندارد، هیچ چیزی گیر آدم نمی‌آید. وقتی که روز تمام می‌شود می‌بیند دستش خالی است، هیچ چیزی ندارد، می‌گوید دیگر برویم خانه‌هایمان، این‌جا که چیزی گیر نمی‌آید، چیزی هم که گیر ما نیامد.

۱. حدید: ۲۰: «اعلموا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ يَّتَنَكَّرُونَ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَسْفَلَ مِنَ السَّمَاءِ نَزَلَ مَاءً فَنُجِيَ بِهِ طَرَفًا مِّنْ صَخْرٍ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا فَيُكْرَهُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْفُرُورِ»

دنیای این‌ها بازی است «لَعِبٌ وَ لَهْوٌ»، سرگرمی است، سفری بروند، فیلمی ببینند، ماهواره‌ای ببینند، بگو بخند نامربوطی داشته باشند، جلسه مختلط مرد و زنی داشته باشند، با غرور و تکبر یک عرقی بخورند، حرکتی بکنند که دو ساعتی سرگرم باشند، کمی از غوغای زندگی و رفت و آمد و بانک‌ها و معاملات و چک‌ها و سفته‌ها راحت بشوند، سرگرمی است، لعب و لهو است. برای این‌ها به همین شکل هم زندگی دارد می‌گذرد، به بازی، به بازی با امور مادی، همه چیز برای آن‌ها بازی و سرگرمی است.

خداوند در ادامه می‌فرماید؛ «وَ زِينَةٌ»، زندگی برای این‌ها فقط آرایش کردن است، مردها به یک شکل، زن‌ها هم به یک شکل. زن‌های آن‌ها دنبال بهترین، شکیل‌ترین، خوش‌رنگ‌ترین و خوش‌دوخت‌ترین لباس هستند. دنبال آرایشگاه‌های گران قیمت هستند که بروند یک میلیون بدهند تا یک‌بار این‌ها را آرایش بکنند.

مردهای آن‌ها هم دنبال سلمانی‌هایی هستند که وارد به مدهای اروپا و آمریکا هستند که صورت آن‌ها را چطوری اصلاح کند؛ موی آن‌ها را چطوری اصلاح بکند! چه روغن‌هایی به مو و سر و صورت آن‌ها بمالد و بعد هم یک صد هزار تومانی بگذارند و بیایند بیرون که خیلی دیگر خوش تیپ شده باشند. «وَ زِينَةٌ»، ببینید آیه چقدر زیبا انسان را روان‌کاوی کرده است! چقدر زیبا که چه انحرافات در روان این‌هاست! خودشان را نمی‌شناسند که به خود پردازند؛ به جای به خود پرداختن به لباس، به مو، به پرده‌ها، به فرش‌ها می‌پردازند، دائم عوض کن، این مدل کهنه شده و...

به جای به خود پرداختن به امور مُرده به موی مُرده، لباس مرده، فرش مرده، پرده مرده، ساختمان مرده، به خودشان که زنده هستند نمی‌پردازند.

«وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ» دنیای این‌ها پر از فخر فروشی است، وقتی پایشان را روی پایشان می‌اندازند به طرف مقابل می‌گویند: فلانی! یک ساله دو میلیارد گیر من آمده، پنج میلیارد گیر من آمده و... فلانی! خانه را عوض کردم، یک خانه هزار متری داشتم حالا رفتم یک خانه چهار هزار متری خریدم، نمی‌دانی چه است؟ همین طوری فخرنمایی می‌کنند، همین طوری می‌گذارند دیگر، این‌ها هم که هیچ کدام صراط مستقیم نیست، بازی، سرگرمی، آرایش، فخر فروشی که کار اولیاء الهی نبوده.



بله، اولیاء الهی لباسشان تمیز بوده، سه روز نمی‌گذشت مگر می‌رفتند حمام و شستشو می‌کردند، رو و موی خود را تمیز نگه می‌داشتند، اما این کارهایی که این‌ها می‌کنند، آن‌ها نداشتند. شما خیلی خبر از داخل این بی‌خبران ندارید، اگر گاهی در این مجلات اطلاعاتیه‌هایی که چاپ می‌کنند را بخوانید، یا در بعضی از ماهنامه‌ها، فلان سلمانی، نمی‌دانم چه، تبلیغات مبل‌مان‌ها، پرده فروشی‌ها یا... متوجه می‌شوید، من هم مثل شما شنیده‌ام. دوستان من می‌گفتند که یک کسی رفته یک دست مبل خریده به مبلغ بیست و پنج میلیون تومان! این بدن یا روی منبر باشد، یا روی این صندلی‌ها باشد یا روی یک دانه مبل که با توابعش یک میلیون می‌شود یا دو میلیون می‌شود چه فرقی می‌کند؟! پارچه این مبل برای خیابان «شانزلیزه پاریس» است و دوختش یک چنین مدی دارد و... حالا چه فرقی می‌کند؟ ای انسان! دو روز دیگر هم بدن تو را از همین خانه پنج هزار متری و مبل سی میلیون تومانی می‌خواهند بگذارند داخل تابوت «بهشت زهراء علیها السلام» و تو را ببرند. چه خبرت است؟ چه کار داری می‌کنی؟! پول‌ها منحرف خرج می‌شود، فکرها منحرف خرج می‌شود، زندگی به انحراف است.

«و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال» این‌ها یک عمر می‌دوبندند برای اضافه کردن پول «و الاولاد» یک عمر دنبال اولاد هستند که خودشان را برای آنها هزینه کنند، مثلاً می‌گویند: بله، من بچه‌ام را از شش سالگی فرستادم آمریکا، -در این خراب شده!- نمی‌شد او را نگه دارم! در کدام مدرسه؟ با کدام استاد؟ با کدام علم؟ اصلاً در یک دنیای عجیبی از خیالات هستند. بچه‌ام را، دخترم را فرستادم آمریکا، آن‌جا در دانشگاه قبول شده، یک بار هم به فکرش نمی‌آید که این دو تا اولاد، این سه تا اولاد یک "یا ربی" بگویند، یک "یا الله" بگویند، یک رکعت نمازی بخوانند، یک حالی پیدا کند، خودش که نداشته این بیچاره‌ها را هم مثل خودش بار آورده. «و تکاثر فی الاموال و الاولاد».

این مجموعه زندگی که شش مرحله بود، «لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد». پروردگار می‌فرماید: ظاهر زندگی این بی‌خبران غافل و این‌هایی که خود را نشناخته‌اند، راه را نشناخته‌اند و دشمن را نشناخته‌اند «گمئل غیب» مانند بارانی

است که باریده، «أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» که بعد از بارش باران، زیبایی این زمین، چمن، باغ، گل، درخت و شکوفه کشاورزان را شگفت زده کرده است. ما هم گاهی از خیابان‌های بالا، آن جاهای خیلی گران که می‌گویند آپارتمان متری هجده میلیون تومان است، رد می‌شویم و می‌گوییم: الله اکبر، چه ساخته‌اند! چه ساختمان‌هایی! «أَعْجَبَ الْكُفَّارَ». "کفار" در این آیه یعنی کشاورزان، نه کافران. چون دانه را زیر خاک پنهان می‌کنند، "کُفِرَ" یعنی پنهان کردن. این پدیده کشاورزان را به شگفتی می‌اندازد و می‌گویند: "سبحان الله" از این باغ، از این چمن و از این گل.

قرآن می‌گوید: آیا این زندگی می‌ماند؟ این زیبایی‌ها، این شگفتی‌ها، این سرسبزی‌ها، این قیافه‌های خوشگل خودشان و زن و بچه آن‌ها، این لباس‌ها، این پرده‌ها، این مبلمان‌ها، این خانه‌ها، آیا می‌ماند؟ مثل اوضاع بهار است که جلو می‌رود، «ثُمَّ يَهِيحُ» بعد از سه-چهار ماه تمام برگ‌های درختان خودشان را می‌اندازند، گل‌ها دیگر گل نمی‌دهند، شاخه‌ها رها می‌شوند، همه پژمرده می‌شوند، «فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا» همه زرد می‌شوند، خشک می‌شوند، «ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا» همه می‌ریزد، با خاک‌ها قاطی می‌شود، باد هم می‌آید، گرد و خاک هم می‌آید و تبدیل به خاشاک می‌شود.

همه چیز این زندگی از آن سرسبزی رد می‌شود، پژمرده می‌شود، زرد می‌شود و خاشاک می‌شود. آخر این زندگی این است؛ «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ».

## نحوه زندگی خودشناسان

اما زندگی آن‌هایی که خودشناس، راه‌شناس و دشمن‌شناس هستند، «وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ» پایان زندگی این‌ها آمرزش و رضوان من است. آخر آیه هم یک هشدار می‌دهد «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»؟ این شکل‌های ظاهر دنیا جز ابزار فریب دادن شما و گول زدن شما هیچ چیز دیگری نیست، هیچ! «متاع الغرور»، "غرور" یعنی فریب‌دهی، یعنی کلاه سر شما می‌گذارد. به آن‌ها می‌گوید، -به ما که نه!- ما بالاخره یک کوره راهی در صراط مستقیم داریم و داریم عبور می‌کنیم.



## مناجات

خدایا! به شدت به رحمت تو، به کرم تو و به آقایی تو امیدوار هستیم؛ به ما هم که در این آیه شریفه دو وعده داده‌ای، تو هم که خلف وعده نمی‌کنی؛ یک وعده تو مغفرت است، یک وعده تو رضوان است.

ما امید داریم که در پایان راه صدای تو را بشنویم که بگویی: بنده من! از لغزش‌هایی که در راه داشتی گذشتم، نگران نباش و بعد هم در رضوانم را به روی تو باز کردم. ما این امید را به تو داریم، امید ما هم درست است، ما دلسرد نیستیم؛ چون خودت در سوره «یوسف» گفتی آن‌هایی که از رحمت من دلسرد هستند، کافرند. ما به تو دلگرم هستیم و این دلگرمی ما هم به جاست. بله! در مسیر که می‌آمدیم یک لغزش‌هایی داشتیم، از پانزده سالگی که راه افتادیم در صراط مستقیم. ضعیف بودیم، گاهی یادمان می‌رفت، گاهی غافل بودیم ولی ما گنهکار حرفه‌ای نبودیم، نادان به خود و به راه هم نبودیم. به تو نیاز داریم، دست‌گذاری ما هم پیش تو دراز است و افتخار هم می‌کنیم که تو خدای ما هستی.

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی نَعْمَش بی‌پایان

هیچ خواهنده نرفت از در او بی‌مقصود

مرحوم «ملا فتح‌الله» در کتاب «منهج الصادقین» ده جلدی خود که تفسیر بر قرآن است نقل می‌کند: خداوند به داوود علیه السلام خطاب کرد؛ سابقه ندارد گدایی پیش من آمده باشد و من او را رد کرده باشم، سابقه ندارد سائلی را محروم کرده باشم.

کرمش نامتناهی نَعْمَش بی‌پایان

هیچ خواهنده نرفت از در او بی‌مقصود



## روضه وداع حضرت زینب علیها السلام

یکی از مهم‌ترین درهائی که از رحمتش به روی ما باز کرده که به روی هیچ ملتی باز نیست، همین گریه بر ابی عبدالله علیه السلام است. اهل خدا از این در به رحمت واسعه پروردگار تعبیر می‌کنند. این گریه از اعظم نعمت‌های خدا بر ماست.

زینب چو دید پیکری اندر میان خاک      از دل کشید ناله به صد آه سوزناک  
که ای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن      احوال ما بین و سپس خواب ناز کن  
طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر      دستی به دستگیری ایشان دراز کن  
سیرم ز زندگانی دنیا، یکی مرا      لب بر گلو رسان و ز جان بی‌نیاز کن  
حالا که می‌خواهم گلوی تو را ببوسم، دلم می‌خواهد در حال بوسیدن، در کنار تو جان بدهم.

به خودت قسم نمی‌خواهم از پیش تو بروم، دارند ما را می‌برند.

ای وارث سریر امامت ز جای خیز      بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن  
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان!      ما را سوار بر شتر بی‌جهاز کن  
نمی‌خواهم با این‌ها هم‌سفر باشم، من از مدینه که آمدم هم‌سفرم تو و قمر بنی‌هاشم و اکبر بودید، اما حالا باید با شمر و عمر سعد و سنان و خولی هم‌سفر باشم.  
یا دست ما بگیر و از این ورطه بلا      بار دگر روانه به سوی حجاز کن



جلسه هشتم

پیان آخرت دودسته از انسان ها از

منظر آیه ۳۰ سوره مبارکه آل عمران





تا حدودی مسائلی درباره دنیای کسانی که خودشناس هستند، راه‌شناس هستند و دشمن‌شناس هستند و همین‌طور درباره دنیای جاهلان به خود، جاهلان به راه و جاهلان به دشمن بیان شد. امروز یکی-دو آیه درباره آخرت این دو طایفه می‌شنوید. بیان وضع آخرت این دو طایفه سخن و بحث قبل را تکمیل می‌کند. آیات مربوط به این دو طایفه گاهی کلی است و گاهی هم توضیح دارد و بخش بخش است. این آیاتی که می‌شنوید، جزء آیاتی است که کلی قیامت این دو طایفه را بیان می‌کند.

این آیات در سوره مبارکه «آل عمران» است؛ آیه سی‌ام، سی و یکم و سی و دوم که هر سه آیه با همدیگر ارتباط دارد. آیه سی‌ام می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا﴾<sup>۱</sup>، «عَمِلَتْ» در این آیه هم برای بیداران ذکر شده و هم برای جاهلان که در جمله بعد است.

## معرفت یا جهل، اساس عمل انسان

### عمل بر اساس معرفت

عمل یا بر اساس معرفت انجام می‌گیرد یا بر اساس جهل؛ معرفت به خود، معرفت به راه، معرفت به دشمن که پروردگار عالم در آیه از این‌گونه عمل تعبیر به خیر می‌کند؛ عملی

۱. آل عمران: ۳۰: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تُوَدُّ وَأَنَّ بَيْنَهُمَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحْزَنُ لِكُلِّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾



که پاک است، عملی که میوه دارد، سود دارد، نتیجه دارد، خوشحالی دارد، خوشبختی دارد، لذتِ روحی دارد، لذتِ عقلی دارد و...

البته این آثاری که در این گونه عمل هست ظاهراً خیلی در دنیا ظهور ندارد؛ چون دنیا ظرفیتِ ظهورِ آن را ندارد. این است که ما هر کار خوبی که انجام می‌دهیم یک مقدار به نظر ما معمولی می‌آید؛ در حالی که معمولی نیست، یک شجره طیبه پرشاخ و برگ و پرثمر است و در قیامت یک شادی و انبساطِ خاطرِ ابدی برای انسان می‌آورد.

### عمل بر اساس جهل

کسی که خودش را نشناخته بود که جایگاه او چیست؟ و در کجای این عالم است؟ اعمالی که انجام داده بر اساس جهل انجام گرفته؛ کسی هفتاد سال در دنیا دویده، کار کرده، عرق ریخته، زحمت کشیده و جاهل به قرآن مجید بوده تجارتش پرضرر بوده، سودی نکرده؛ ازدواجش، حرکاتش، مسافرت‌هایش، نشست و برخاست‌هایش و... همه پرضرر بوده و سودی نکرده است. همه یک سلسله کارهای بسیار معمولی و گاهی بیهوده و پوچ و پوک و باطل بوده است.

این عملی که بر اساس جهل به خود و جهل به راه در صراط مستقیم بوده، و بر اساس جهل به دشمن بوده و بلکه خود شخص اصلاً جزء مریدهای دشمن بوده، دشمن برای او فرهنگ‌سازی می‌کرده، او هم با شادی فرهنگ دشمن را می‌پذیرفته پوچ و پوک و باطل بوده است.

### مصدیقی برای عمل بر اساس جهل

مثال‌های این بحث هم خیلی روشن است، دیشب یک مادری خیلی باحجاب و با وقار بود، دخترش را با خودش آورده مسجدی که جلسه بود، با حال خیلی متواضعانه و معلوم بود با دل زار آمده است، به من گفت: یک کلمه به این دختر هجده-نوزده ساله من راجع به حجاب بگوئید، هیچ طوری گوش نمی‌دهد. من داشتم وارد شبستان می‌شدم که جلوی من را گرفت.



من سرم را پایین انداختم، چون دختر هم خیلی امروزی و بدحجاب بود و از همین لباس‌هایی که می‌پوشند و می‌آیند بیرون، خودآرایی می‌کنند و خودنمایی می‌کنند پوشیده بود. دم در شبستان گفتم: دختر خانم! این لباسی که تن شماست و این شکلی که شما دارید، الگو برداری از زنان «تلاویو» و «واشنگتن» و «لندن» و «پاریس» است. خالق شما، پروردگار عالم، دوست ندارد شما از دشمنانش الگو برداری بکنید.

خدا دوستانی دارد که اسم چند نفر آن‌ها را من برای تو می‌برم؛ مریم علیها السلام، مادر مسیح علیه السلام، خدیجه علیها السلام همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله، صدیقه کبری علیها السلام همسر امیرالمومنین علیه السلام، زینب کبری علیها السلام خواهر سیدالشهدا علیه السلام.

تو طرز لباس و حجاب و پوشش را از این‌ها الگو برداری کن و بعد هم رفتن داخل مسجد. کسی که به خود جهل دارد، به راه جهل دارد و به دشمن جهل دارد، کارهایی که می‌کند بر پایه همان جهلش است.

### عمل قوم حضرت لوط علیه السلام بر مبنای جهل بوده است

یک جمله جالبی حضرت لوط علیه السلام به قومش دارد که در قرآن نقل شده است. داستان گناهان سنگین آن قوم را شنیده‌اید، در قرآن مجید هم آمده است.

لوط علیه السلام در مقام نهی از منکر بود و به مردم زمان خودش گفت: «**أَنْتُمْ**»، -خیلی جالب است لوط علیه السلام رفت سراغ ریشه کار!- گفت: «**أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ**» شما ملتی هستید که تمام حرکات و اعمال و رفتار و کردارتان بر اساس جهل است؛ خودتان را نشناخته‌اید، من آمده‌ام که شما خودتان را بشناسید. راه را نشناخته‌اید. شما به شدت در لذت‌گرایی به بی‌راهه می‌روید.

خداوند متعال به خاطر داشتن گزینه جنسی انسان، برای شما ازدواج مشروع را قرار داده است، اما شما آمده‌اید و یک جاده‌ای را انتخاب کرده‌اید که مردان به مردان و زنان به

زنان اکتفا می‌کنند و این کار شما برای جهل شماست. هم خود را نشناخته‌اید و هم جایگاه خودتان را.

ببینید خودتان را به چه کار پستی انداخته‌اید و به چه گناه آلوده‌ای تن داده‌اید و این کارتان انحراف از طبیعت، انحراف از فطرت، انحراف از انسانیت، انحراف از صراط مستقیم پروردگار است. آن‌هایی هم که در بین شما اولین بار این گناه را اختراع کرده‌اند و قبل از شما در جهانیان ازدواج مرد با مرد سابقه نداشته، اصلاً این گناه در کره زمین نبوده. ﴿مَا سَبَقُوهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> یک نفر از جهانیان مرتکب این عمل زشت نمی‌شدند، آن‌هایی که آمدند و این سفره را برای شما باز کردند و شما را تشویق کردند و کل شما را دچار کردند، دوست شما نبودند، دلسوز شما نبودند، رفیق شما نبودند، بلکه دشمن شما بودند. این خیلی جمله مهمی است! یعنی حضرت لوط علیه السلام یک روانکاو کاملی نسبت به ملت زمان خودش کرده است، «أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ».

ببیر شما، سیر جاهلانه است. اگر شما عارف به جایگاه خودتان بودید، از برکت عرفان به موقعیت خویش، عبدالله می‌شدید اما الآن عبد شیطان هستید. اگر عارف به راه بودید هیچ وقت قدم از صراط مستقیم بر نمی‌داشتید که در راه انحرافی بگذارید. دشمن هم که هر بازی‌ای که دلش می‌خواهد دارد با شما می‌کند و شما هم می‌خندید. اصلاً دشمن را دشمن نمی‌بینید، نه این که نمی‌دانید بلکه نمی‌بینید.

## آخرت جاهلان

جاهل کور است. این‌ها اعمالی دارند که پروردگار در همین آیه از کار کرد دوره عمر این‌ها تعبیر به عمل سوء می‌کند. کلمه "سوء" در آیه، مقابل کلمه "خیر" در همین آیه است. از اعمال آگاهان به خود، آگاهان به راه و آگاهان به دشمن تعبیر به عمل خیر می‌کند. کلمه سوء در این جا به معنی شر

۱. عنکبوت: ۲۸.



است؛ یعنی هر عملی که می‌کنید این عمل شر است و این شر هم گریبان خودتان را می‌گیرد و هزار بندِ بلا در آخرت به دست و پای حیاتِ آخرتی شما می‌بندد. چون در روزهای قبل درباره دنیای آن‌ها صحبت شد، امروز فقط آخرت این دو طایفه را می‌گوییم؛ در روز قیامت گره این بندها را، گره این غُل‌ها را، گره این زنجیرها را، گره این عذابی که از دل عمل خودتان درمی‌آید و شما را می‌بندد و اسیر می‌کند چطوری می‌خواهید باز کنید؟ با چه قدرتی؟ با چه سرانگشتی؟ گره‌های قیامت که قابل باز شدن نیست! ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾<sup>۱</sup>، هر انسانی در گرو اعمالی است که انجام داده و از این گرو بودن در نمی‌آید. یک کسی باید بیاید ضمانت بکند ولی این‌ها در قیامت ضامن ندارند، کسی باید بیاید شفاعت بکند، ﴿فَمَا تَتَّقُهُمْ سَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾<sup>۲</sup> این‌ها شفیع ندارند، کسی باید بیاید به این‌ها کمک بکند اما قرآن می‌گوید: ﴿وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾<sup>۳</sup> یک یار در قیامت ندارند، ﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾<sup>۴</sup> که آن‌ها در گرو اعمال خودشان نیستند، آن‌ها آزاد هستند و اعمالشان را که می‌بینند خوششان می‌آید، لذت می‌برند، شاد می‌شوند و انبساط خاطر پیدا می‌کنند.

## آخرت مومنان

حالا متن آیه را بخوانیم؛ با این توضیحی که شنیدید فکر کنم خودتان هم بدون ترجمه کردن من بتوانید متن آیه را کامل با نگاه دل نگاه بکنید، «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا»، قیامت روزی است که هر انسانی از مرد و زن هر خیری که از او صادر شده را حاضر می‌بیند.

تمام موجودی دوره عمرش را جلوی چشمش می‌بیند. «مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا»، می‌بیند که تمام فعالیت‌های درونی و برونی او را در مقابل دیدگانش حاضر کرده‌اند. البته بر اساس

۱. مدثر: ۳۸.

۲. مدثر: ۴۸.

۳. آل عمران: ۲۲.

۴. مدثر: ۳۹.



آیات دیگر قرآن که این آیات کلی را توضیح می‌دهد، عمل خود را حاضر می‌بیند نه اینکه حالا در روز قیامت نمازهای صبح و نمازهای ظهر و نمازهای مغرب و عشاء و روزه ماه رمضان را و حجتش را به صورتی که در دنیا انجام می‌داده حاضر ببیند، این عمل حاضر شده که دارد می‌بیند همان هشت بهشت است، به صورت قیامتی کل اعمالش را می‌بیند.

### داستان پیامبر ﷺ در شب معراج و سؤال در مورد مصالح مورد نیاز کارگران بهشت

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: شب معراج که با جبرئیل بودم وقتی بهشت را نشانم داد دیدم که بخشی از بهشت ساخته شده و سرپاست ولی بخشی از آن بیابان و کویر است و کارگرها دارند کار می‌کنند، دارند کاخ می‌سازند، دارند مسکن طیبه می‌سازند، این‌هایی که در قرآن مطرح است، - دارند چشمه جاری می‌کنند، دارند درخت می‌کارند، دارند تخت می‌گذارند ولی مداوم کار نمی‌کنند، کار می‌کنند و دست از کار می‌کشند من به جبرئیل گفتم که این کارگرهای این‌جا با کارگرهای دنیا فرق می‌کنند، کارگرهای دنیا کارشان را انجام می‌دهند و تماش می‌کنند، چرا این‌ها یک دیوار می‌چینند و می‌نشینند؟ چرا یک چشمه راه می‌اندازند و دیگر کار نمی‌کنند؟ چرا دو تا درخت می‌نشانند بقیه نهال‌ها را نمی‌نشانند؟ نهالی هم که نیست! گفت: یا رسول الله! مصالح کلی بهشت اعمال خوب عباد خداست، این‌ها وقتی عبادتی، کار خیری یا خدمتی می‌کنند، مصالح این‌جا درست می‌شود و این‌ها شروع می‌کنند به ساختن بهشت آن‌ها که زنده هستند وقتی آنها دست از کار می‌کشند دیگر الآن در حال نماز نیستند، در حال کار خیر نیستند، خب این‌ها هم مصالح ندارند، دوباره باید بلند شوند و بروند سراغ عمل مثبت تا برای این‌ها مصالح درست بشود. «ما عَمِلْتُمْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا» این عمل حاضر شده خوبان و آگاهان است تمام اعمال خود را در قیامت حاضر شده می‌بینند اما به صورت بهشت.

### شاهد مثال از آیات دیگر

توضیح این بخش از آیه در سوره‌های دیگر است، بخصوص جزء بیست و هشت و بیست و نه و سی قرآن.



مثلاً حضرت حق در دو آیه می‌فرماید: ﴿وَجُودَ يَوْمَ مَدْيَنَ عِمَّةً﴾<sup>۱</sup> این‌ها وقتی از قبرها درمی‌آیند، چهره‌های آن‌ها بسیار چهره شادابی است، غمی در قیافه دیده نمی‌شود، غصه دیده نمی‌شود، نگرانی دیده نمی‌شود، اضطرابی دیده نمی‌شود، ترسی دیده نمی‌شود، چهره آن‌ها یک چهره باز، روشن و خوب است. چرا؟ ﴿لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ﴾<sup>۲</sup> چون وقتی که وارد محشر می‌شود و تمام اعمال گذشته خود را می‌بیند، شادی برای او می‌آید، اعمال گذشته خود را به صورت بهشت می‌بیند، دیگر جای نگرانی و دغدغه و ناراحتی و غصه و حزن نیست.

### داستانی از استادی که در حرم حضرت رضا علیه السلام صدایی شنید

من یک استادی داشتم که خیلی چیزها از او یاد گرفتم، بسیار مرد بزرگی بود، مرد واقعاً کم نظیری بود، می‌گفت: من یک بار در صحن مطهر حضرت رضا علیه السلام رو به روی حرم داشتم حال می‌کردم، شلوغ هم بود، تابستان بود، سالی یک بار می‌رفت، من مشاهد هم او را می‌دیدم. گفت: یک مرتبه که در آن حال ارتباط با حضرت رضا علیه السلام و زیارت و توجه بودم شروع کردم این شعر «بابا طاهر» را خواندن و گریه کردن، به صورت زمزمه، نه این‌که برای کسی بخوانم، درون خودم.

خوشا آنان که الله یارشان بی که حمد و قل هو الله کارشان بی

در دیوان‌ها چاپ شده: "خوشا آنان که دائم در نمازند" و... من هم همین را خواندم بنا به چاپ کتاب‌ها، اما یک صدایی شنیدم و صاحب صدا را ندیدم. از آن وقت به بعد شعر را که می‌خواند و گریه می‌کرد، بر اساس شنیده خود در حرم و در صحن مطهر حضرت رضا علیه السلام می‌خواند که صاحب صدا را ندیدم اما صدای او را کاملاً شنیدم.

زوار دور من هم نبودند که این جمله را گفتند؛ چون آن‌ها هر کدام سرگرم کار خودشان بودند. او خواند:

خوشا آنان که دائم با تو باشند بهشت جاودان بازارشان بی

۱. غاشیه: ۸

۲. غاشیه: ۹

این شعر را این طوری می‌خواند.

فوتِ او من را خیلی متأثر کرد. در مراسم ختمش هم یکی از شاگردانش که دو-سه دوره قبل از ما شاگرد ایشان بودند منبر رفت. منبر بسیار پاکیزه‌ای رفت. منبر او هم بر اساس مطالب خود استاد بود که واقعاً در آن منبر معرکه کرد. اصلاً مسجد داشت از گریه می‌لرزید در بیان حرف‌های استاد.

آدم وقتی که تحت تاثیر یک نفر باشد و از فکرش بیرون نرود گاهی ممکن است در کل عمر یک بار یا ممکن است دو بار در عالم رؤیا او به نظر انسان بیاید. همین طور هم هست.

### سؤال از امام صادق علیه السلام

یک کسی آیه‌ای را از امام صادق علیه السلام پرسید، آیه در سوره «یونس» است که پروردگار عالم می‌فرماید: این‌ها در دنیا و آخرت بشارت دارند. ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾<sup>۱</sup> هم در دنیا و هم در آخرت. گفت: یابن رسول الله! بشارتی که در دنیا به این‌ها داده می‌شود چیست؟ چه کسی بشارت می‌دهد؟

حضرت علیه السلام فرمود: خودشان یک سلسله حقایق مربوط به خودشان را در عالم خواب می‌بینند، مثل یوسف علیه السلام که چهل سال آینده خود را در سن هفت-هشت-نه سالگی در خواب دید. وقتی بیدار شد گفت: ﴿يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾<sup>۲</sup>، من خورشید و ماه و یازده ستاره را دیدم که خیلی به من تواضع کردند.

یعقوب علیه السلام هم که وصل به حق بود، به پسرش گفت: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ﴾<sup>۳</sup> در آینده خدا یک سیطره عظیمی به تو می‌دهد که آن‌هایی که باید در مقابل تو به فروتنی خواهند افتاد، این بشارت در خواب است.

۱. یونس: ۶۴

۲. یوسف: ۴

۳. یوسف: ۶





## ادامه داستان استاد

من خیلی فکر ایشان بودم یعنی دو تا از استادهایم که فوت کردند، برایم باور کردنی نبود، یعنی نمی‌توانستم به خودم بقبولانم که این‌ها فوت کرده‌اند ولی به هر حال فوت کرده بودند. گاهی آن پیوند عاطفی شدید نمی‌گذارد آدم راحت قبول بکند. بالاخره خود من یک شب ایشان را دیدم، با یک چهره شاد که لبخند به صورت داشت؛ همین‌ی که آیه می‌گوید: «لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ» یک پرده رنگ روشن هم زده شده بود و از پشت پرده صدای گریه چند نفر می‌آمد، خیلی با ناله گریه می‌کردند.

استاد به من گفت: پشت پرده خانواده من و بچه‌های من نشسته‌اند. می‌دانی چرا دارند گریه می‌کنند؟ گفتم: نه! چرا دارند گریه می‌کنند؟ -من بعد از مرگ استاد خوابش را دیدم- استاد گفت: این‌ها خیال می‌کنند من مرده‌ام، اگر می‌فهمیدند که من نمردم گریه نمی‌کردند. این‌ها از همان طایفه‌ای هستند که حافظ می‌فرماید:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق      ثبت است بر جریده عالم دوام ما  
«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا».

## بیان آخرت افراد غیر مؤمن

و اما در مورد آن‌هایی که زندگی را به نادانی گذرانده‌اند، خودشان را نشناخته‌اند، راه را نشناخته‌اند و دشمن را نشناخته‌اند هم در همین آیه می‌گوید: «وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ» و هر انسانی که اعمالش شر و خطرزا بود برای قیامت، -خطرزایی در دنیا که یک مقدار در جلسات قبل گفته شد- تمام آن اعمال شر را در مقابل چشم خود به صورت هفت طبقه دوزخ حاضر می‌بینند، تا چشمشان به جهنم می‌افتد و می‌فهمند که این جهنم کارکرد خودشان است «تَوَدُّ» دوست دارند در آن جا و «لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا» آرزو می‌کنند ای کاش بین ما و این اعمال حاضر شده ما که به صورت هفت طبقه جهنم است چنان فاصله زیادی بود که ما در دنیا یک بار یک دانه از این اعمال را مرتکب نمی‌شدیم.



اما دیگر چه فایده؟ زمان که گذشته، وقت که تمام شده، «تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا» آیه دو جمله دیگر دارد «و يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» بندگان من! خدا در همین دنیا شما را از جریمه و عذاب و گیر افتادنی که گرهش باز نمی‌شود برحذر می‌دارد «وَاللَّهُ رُؤُفٌ بِالْعِبَادِ» خدا به بندگان بسیار مهربور است که از حالا دارد بیدارشان می‌کند که فردا دچار جهنم نشوند.

دو آیه بعد این‌شاء‌الله بماند برای جلسه بعد، این دو-سه آیه هم از آیات فوق العاده قرآن کریم است.

### مناجات با خدا

خوشا آنان که الله یارشان بی  
خوشا آنان که دائم با تو باشند  
این شرح حال اولیائت و اما پرونده ما...  
از آن روزی که ما را آفریدی  
خداوندا به حق هشت و چهارت  
که حمد و قل هو الله کارشان بی  
بهشت جاودان بازارشان بی

به غیر از معصیت چیزی ندیدی  
ز ما بگذر، شتر دیدی ندیدی

### روضه ابی عبدالله الحسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اگر آموزش گناهانتان را می‌خواهید، اگر رحمت پروردگار را می‌خواهید، اگر شفاعت ما اهل بیت را می‌خواهید، برای حسین ما علیه السلام گریه کنید.

امام هشتم علیه السلام فرمود: «يَا ابْنَ شَيْبٍ اِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لَشَيْءٍ» 'اگر بنا باشد برای مصیبتی، برای پیش آمدی گریه کنی؛ «فَابْكُ لِلْحُسَيْنِ» برای ابی عبدالله علیه السلام گریه کن.

این من و این ذکر یارب یاربم  
این من و این ساریان، این شمر دون  
این من و این ناله‌های زینبم  
این تن عریان میان خاک و خون



این سکینه، این رقیه، این رباب  
پس خطاب آمد ز حق کای شاه عشق  
ای حسین! ای یکه تاز راه عشق!  
گر تو بر من عاشقی ای محترم  
این عروس دست و پا در خون خزاب  
هرچه بودت داده‌ای در راه ما  
مرحبا! صد مرحبا! خود هم بیا  
خود بیا که می‌کشم من ناز تو  
پرده برکش من به تو عاشق‌ترم  
عرش و فرشم جمله پا انداز تو  
خود بیا و اصغرت را هم بیا  
لیک خود تنها میا در بزم یار

### دعای پایانی

اللَّهُمَّ! اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ  
اللهم! اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا  
اللهم! اهلک اعدائنا و انصر قائدنا و اید و احفظ امام زماننا و جعل عاقبة امرنا خیرا.





جلسه نهم

پیمان آخرت مؤمنان از منظر

قرآن و آیات



## گم و کم نشدن اعمال مؤمنین

معرفتِ گروهی که در حد لازم خود را در دنیا شناختند که مخلوق حضرت حق هستند، مملوک هستند، عبد هستند و کلیددارِ زندگیشان، کارگردانانِ پروردگار عالم است، در افعال و حرکات و منش‌هایشان از یاد پروردگار غافل نبودند، راه را هم شناختند که تنها راه درست، سالم و استوار صراط مستقیم است که راه همه انبیاء علیهم‌السلام و اولیاء خدا بود و دشمن را هم شناختند، سبب شد که در دنیا تمام اعمالشان عمل خیر بشود.

پروردگار می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا﴾، هر خیری که از این‌ها در دنیا صادر شد؛ به صورت عبادت خدا، خدمت به خلق خدا، به صورت سخن درست، به صورت زکات، خمس، دستگیری از افتادگان، کارهایی که معمولاً مردم متدین مثل شماها در حد خودشان انجام می‌دهند. پروردگار می‌فرماید این مجموعه را در قیامت حاضر می‌بینند. نظام عالم به گونه‌ای است که خیر کسی اولاً گم نمی‌شود، ثانیاً کم نمی‌شود، وقتی که در قیامت میلیاردها نفر از زمان آدم علیه‌السلام تا آخرین نفری که خلق می‌شود وارد سرزمین محشر می‌شوند، عمل خیر هر کسی پیش خودش حاضر است و جای دیگر نمی‌رود، پیش کس دیگری نمی‌رود و می‌بیند که هیچ چیز آن در این عالم زمانی که جهان سر پا بوده گم نشده و کم هم نشده. با دیدن این خیر حاضر شده نشاط عجیبی به او دست می‌دهد و خوشحالی

و سرور فوق العاده‌ای در قلبش ظهور می‌کند، در حدی که طبق آیات قرآن وقتی در صحرای محشر، جهنم و شعله‌های آتش آن و عذاب‌های آن را می‌بیند اصلاً نگرانی برای او نمی‌آید، دغدغه برای او نمی‌آید، ترس برای او نمی‌آید؛ چون یقین دارد که حیات او در عالم قیامت، در همین خیری است که حاضر است و آن خیر تمامش به صورت بهشت است. این پایان کار این طایفه است که توضیح وضع آن‌ها در آیات دیگر قرآن آمده است.

### آخرت مؤمنین از منظر آیه ۱۲ سوره مبارکه «حدید»

من یک یا دو آیه را برای نمونه برای شما می‌خوانم؛ چون آیه دوم لازمتر است که خوانده بشود؛

اما آیه اول در سوره مبارکه «حدید» است: خداوند با پیغمبرش صحبت می‌کند، یعنی مورد خطاب شخص خود پیغمبر ﷺ است و وضع این طایفه را برای پیغمبر ﷺ شرح می‌دهد: ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾<sup>۱</sup> "یوم" اشاره به صحرای قیامت است. به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: تمام مردان مؤمن را از زمان آدم تا پایان این دنیا و تمام زنان اهل ایمان را می‌بینی، «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ» یک نوری، یک روشنایی بسیار قوی‌ای پیشاپیش آن‌ها و از جانب راستشان در حرکت است، البته جانب راست یعنی بر اثر میمنت و مبارکی و خجسته بودن آن است، «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ» و این‌ها پشت این نور در حرکت هستند که این صدا را می‌شنوند: «بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ» امروز ما به شما مژده می‌دهیم، «جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» بهشت‌ها را که در آن بهشت‌ها دائمی هستید، «ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» این رستگاری عظیم است. این یک آیه.

این‌ها وقتی این بشارت را می‌شنوند، وقتی این نور را می‌بینند که پیشاپیش آن‌ها و به خاطر خجسته بودن آن‌ها در حرکت است، همه جهنم هم جلوی چشم آن‌ها باشد تردیدی

۱. حدید: ۱۲: ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾





ندارند، آن جا که دیگر جای تردید نیست، جای شک نیست، وقتی به آن ها می گویند: «بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ» برای آن ها یقین صددرصد است که دارند می روند به بهشت، این یعنی همان خیر حاضر شده.

### آخرت مؤمنین از منظر آیه ۷۱ سوره مبارکه «مریم»

اما آیه دوم؛ از چه مسیری به بهشت می روند؟ جاده کجاست؟ پروردگار می فرماید: جاده وسط وسط جهنم است! درون دوزخ است! این ها باید از درون دوزخ رد بشوند، یعنی از لابه لای آن همه آتش و عذاب های گوناگون، «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا»<sup>۱</sup> یعنی خداون می فرماید: من عبور دادن شما را از درون جهنم بر خودم واجب کرده ام، باید از این جاده بروید.

تمام این مردان مؤمن و زنان اهل ایمان وارد دوزخ می شوند، ﴿تُرْمُونَ﴾<sup>۲</sup> "ثم" یعنی بعد از اینکه همه وارد دوزخ شدند، «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» حالا تمام مؤمنین و مؤمنات درون دوزخ هستند، «ثُمَّ نُنَجِّي الدِّينَ اتَّقُوا»، خود من اهل تقوا را نجات می دهم، یعنی از این درون جهنم آن ها را درمی آورم. حرف این است که مؤمنین و مؤمنات که وارد جهنم می شوند در آن جا چه وضعی خواهند داشت؟ هیچ چیز! نه حرارتی حس می کنند، نه هجوم آتشی، نه نعره های آتش را می شنوند و نه دیدن آتش آن ها را نگران می کند. انگار در یک جاده اتوبان دارند می روند و به آن ها گفته اند پایان این اتوبان بهشت است. ما نمونه های مختلفی هم در دنیا در این زمینه داریم که اتفاق افتاده است.

### نجات مؤمنین قوم موسی علیه السلام

خداوند به موسی بن عمران علیه السلام می فرماید: قومت را شبانه حرکت بده، تمامشان را بیاور کنار دریا، بعد هم اول از همه خودت و پشت سر تو هو قومت وارد دریا بشوید، دریایی که

۱. مریم ۷۱.

۲. مریم: ۷۲: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الدِّينَ اتَّقُوا وَنَذِرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِّيًّا﴾.

عمق دارد، موج دارد، به محض این که آدم وارد آب بشود فرو می‌رود، آن هم با بار و بنه و اسب و قاطر و شتر.

وقتی شما وارد دریا شدید، من دوازده جاده در دل آب برای شما باز می‌کنم که کف این جاده خشک است ولی دو طرفش دیوار آب است اما آب نمی‌ریزد. آب را می‌شکافم. آن‌ها شما را دنبال می‌کنند و وارد این دوازده کوچکه می‌شوند، این قرآن است و دیگر شکی در آن نیست، آخرین نفری که از قوم موسی علیه السلام بیرون رفت و آخرین نفر قوم «فرعون» که وارد آب شد، ﴿فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۱</sup> کلشان را در همین آب، در همین دریا غرق می‌کنم. دوازده قبیله موسی علیه السلام با بار و بنه وارد شدند، سالم هم از آن طرف بیرون رفتند و دامن و پیراهن یک نفر آن‌ها خیس نشد.

دوزخ هم برای اهل ایمان همین است، بله! وارد وسط جهنم می‌شوند ولی سالم بیرون می‌آیند. این طور رفتار با مؤمنین و مؤمنات بهشت را لذیذتر می‌کند چون یک بار وارد دوزخ می‌شوند و آن عذاب‌ها را می‌بینند، چند لحظه بعد وارد بهشت می‌شوند و آن نعمت‌ها را می‌بینند، قرآن می‌گوید: آن‌جا چگونه خدا را سپاسگزاری می‌کنند؟! می‌بینند خدا به وعده خود عمل کرد، خدا گفته بود که من مزد شما را می‌دهم، خدا گفته بود که من پاداش شما خوبان را ضایع نمی‌کنم، خدا وعده داده بود که بهشت را در اختیار مردان و زنان اهل ایمان قرار می‌دهم، این افراد می‌بینند که خدا وفا کرده است. آن نعمت‌ها را می‌بینند و با آن عذاب‌هایی که دیدند مقایسه می‌کنند و بیشتر لذت می‌برند. این پایان کار این طایفه است.

### آخرت مؤمنین از منظر آیات ۲۳ و ۲۴ سوره مبارکه «رعد»

در سوره مبارکه «رعد» یک آیه خیلی جالبی هست که آیه مربوط به قیامت و مربوط به همین طایفه است؛ خودشناسان و راه‌شناسان و دشمن‌شناسان. چقدر این آیه زیباست! آیات اوائل سوره رعد است.



پروردگار می فرماید: وقتی این‌ها وارد محشر می‌شوند، ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾<sup>۱</sup> فرشتگان من از همه طرف بر آنان وارد می‌شوند. به این‌ها چه می‌گویند؟ می‌گویند که ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾<sup>۲</sup>، فرشتگان می‌گویند. در آیه شریفه کلمه "سلام" به معنای اعلام امنیت است و سلام اصطلاحی نیست که دو نفر به هم می‌رسند سلام و علیک می‌کنند، به این معنای معمولی نیست؛ «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» ما به شما مردان اهل ایمان و زنان اهل ایمان بشارت امنیت همه جانبه می‌دهیم، ما مأمور هستیم همین الآن که از قبر درآمدید به شما بگوییم در این صحرای محشر هیچ دغدغه‌ای نداشته باشید، که حالا فکر کنید در دادگاهی گیر می‌افتید و نمی‌توانید جواب بدهید و محکوم می‌شوید و سرزنشان می‌کنند، یا شک داشته باشید که آیا ما بالاخره نجات پیدا می‌کنیم یا به جهنم می‌رویم؟ نه! شما پیچیده به امنیت ظاهر و باطن هستید، «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»

جمله بعد علت "سَلَامٌ عَلَيْكُمْ" را بیان می‌کند، فلسفه "سَلَامٌ عَلَيْكُمْ" را بیان می‌کند که به چه علت وقتی این‌ها وارد قیامت می‌شوند، فرشتگان من از همه طرف بر آن‌ها وارد می‌شوند و به آن‌ها اعلام امنیت همه جانبه می‌کنند که این مقداری که در محشر ایستادید برای خاطر جهنم، دادگاه‌ها، محکوم شدن‌ها، پرونده‌ها و رسیدگی‌ها اصلاً دغدغه نداشته باشید، کاری به کار شما ندارم. ببینید آیا این کلی نعمت نیست؟ آیا این همه نعمت نیست؟ چرا امنیت همه جانبه؟ چرا فکر دادگاه‌ها را نکنید؟ فکر دوزخ را نکنید؟

### حسابرسی مؤمنان در قیامت

به قول پیغمبر اکرم ﷺ، -من از حضرت ﷺ نقل می‌کنم، البته از دل یک روایت استفاده می‌کنم-، این‌ها در دنیا که بودند از طریق قرآن و روایات خبر قطعی داشتند که در قیامت انسان را نسبت به کل امورش محاسبه می‌کنند، محاسبه کردن را در دنیا خودشان جلو

۱. رعد: ۲۳.

۲. رعد: ۲۴.

انداختند؛ خودشان محاسبگر خودشان بودند، به قول قدیمی‌ها حساب دستشان بود، در معاملاتشان، در برخوردهایشان، در اخلاقتشان، در رفتار با زن و بچه خود، در رفتار با مردم و... حساب دستشان بود، یعنی حساب کرده کار می‌کردند، حساب کرده کسب می‌کردند، حساب کرده ازدواج می‌کردند، حساب کرده بچه‌داری می‌کردند، این‌ها که حساب کار خودشان را کردند و پرونده را حساب کرده در دنیا بستند، خدا هم این حساب‌کردگی این‌ها را قبول دارد، دوباره برای چه آن‌ها را دادگاه ببرند؟ برای چه ببرند پای میز محاکمه؟ ببرند که به آن‌ها چه بگویند؟

سؤالات قیامت در دادگاه‌های قیامت برای انجام نگرفته‌هاست که شما تمکن از عبادت داشتید چرا عبادت نکردید؟ شما پول داشتید چرا به فقیر و مسکین و یتیم و قوم و خویش ندار نرسیدید؟ هزار تا چرا دارند در دادگاه، اما این‌ها جایی برای چرا باقی نگذاشته‌اند، حالا ببرند دادگاه چه بگویند؟ بگویند که چرا شما شصت سال نماز خواندید؟ چرا شما حج رفتید؟ چرا شما یک عمری نشستید در محرم، صفر و وقت دیگر برای ابی عبدالله علیه السلام گریه کردید؟ شما چرا عاشق خدا بودید؟ این چیزها که محاکمه ندارد، لذا قرآن می‌گوید یک عده‌ای قیامت "بغیر حساب" هستند که بعضی‌ها این آیه را این گونه معنی کردند که حسابی ندارند که آن حساب را برسند و آنها را محاکمه بکنند. این پرونده این بزرگواران است.

### عدم تأثیر لغزش‌های مؤمنان در پرونده آنها

این‌جا یک مطلب می‌ماند که ممکن است ذهن شما را به خودش مشغول کند، آن را هم من جواب بدهم که امروز با خیال راحت از این جلسه بروید. خود من هم مثل شما خیالم راحت می‌شود، این طور آدم‌ها در دنیا که بودند گاهی دچار لغزش‌هایی هم شده‌اند، البته گاهی! حالا هر لغزشی، آن چیزی که پروردگار عالم گناه می‌دانسته، آن‌ها دادگاه ندارد؟ نه! در پرونده ثبت نیست؟ نه! چطور؟! خداوند متعال به بندگان مؤمنش یک هدیه‌هایی و یک چشم روشنی‌هایی عنایت می‌کند، این برای مردم مؤمن است، مطلب را نباید جای دیگر ببریم، چون مقید است.



گفتار رسول خدا ﷺ در توضیح یک آیه سوره «فرقان» است که آن هم آیه عجیبی است، خدا در پایان آیه می‌گوید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾<sup>۱</sup> "أَذْهَبَ، يُذْهِبُ" یعنی از بین بردن، نابود کردن. این آیه در قرآن، ملاک قرآنی مطلب است.

باز هم لازم است این را بگویم که این مسائل ویژه مردم مؤمن است، نه همه. مؤمن نماز صبحش را خوانده، آمده بیرون برود سراغ کار، برود زمین کشاورزی، برود کارخانه، برود تجارت‌خانه، برود در مغازه و... تا ظهر به سبب غفلت و بی‌توجهی یک مرتبه، در شلوغی تهران و شلوغی ماشین‌ها و شلوغی جمعیت و سه-چهار تا لغزش پیدا کرد.

پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: مؤمن نماز ظهر و عصرش را که می‌خواند، طبق قرآن «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» آن نماز واجب این چند تا لغزشش را نابود می‌کند و پرونده‌اش دوباره پاک می‌شود و مؤمن عمدی در گناه ندارد.

### پاسخ به یک شبهه

این نکات واقعاً مورد توجهتان باشد، این‌ها خیلی ظریف است. گاهی من بعضی نوارهای بعضی از منبرها را شنیده‌ام که در آنها بدون تحلیل حقایق مردم تشویق به گناه می‌شوند، می‌گویند: شیعه هستی هر کاری کردی عیبی ندارد، طوری نمی‌شود، نجات پیدا می‌کنی.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ای شیعیان ما! گناه از مردم بد است اما از شما بدتر است. ای شیعیان ما! دیگران گناه می‌کنند که گناه می‌کنند، به جهنم، به حرف حق گوش نمی‌دهند اما شما که گناه می‌کنید قلب ما را می‌رنجانید. شیعیان ما! شما که گناه می‌کنید به آبروی ما لطمه می‌زنید؛ چون در بین مردم می‌گویند: "هذا شیعة جعفر"، مثلاً می‌گویند: مردک پول ما را برده، آیا این شیعه است!؟

عرض کردم یک لغزش‌هایی که از همه ما سر می‌زند؛ مثلاً داریم از خانه بیرون می‌آییم، خانم خانه آرام می‌گوید کی برمی‌گردید؟ آدم یا دیشب بی‌خوابی کشیده یا نمی‌دانم سحرش

طول کشیده یا... یک خورده اعصابش به هم ریخته است، برمی‌گردد به او می‌گوید که فضولی به تو نیامده! به تو چه که من کی می‌آیم خانه؟! این یک لغزش است، این بد است، این زشت است، یا حالا بچه آمد یک چیزی به من گفت و من با تندى برمی‌گردم به او می‌گویم خفه شو، این بد است، این زشت است، در هر صورت یک لغزش‌هایی سر می‌زند پیغمبر ﷺ می‌فرماید: نماز ظهر و عصر این لغزش‌ها را پاک می‌کند. این یک نوع لغزش.

### مصدق‌هایی برای لغزش‌های مؤمنان

یک مسائلی در زندگی پیش می‌آید که آدم خودش نمی‌خواهد، مثلاً نسبه بردم و حالا یک میلیون بدهکار هستم، وضعم به هم خورده، نتوانستم پس بدهم، طلبکار من هم یک پا ایستاده و می‌گوید پول من را بده، و من می‌گویم: نمی‌شود که بدهم و می‌میرم درحالی‌که یک میلیون تومان دین به گردن من است، روز قیامت با این چیزی که ناخواسته پیش آمده و مدیون هستم، چکارم می‌کنند؟ این هم به قول امروزی‌ها یک پوئن (فرصت) است که خدا به مردم مؤمن می‌دهد نه به همه؛ چون امام صادق علیه السلام به «محمد بن شهاب» فرمود: خدا در بعضی از پرونده‌ها مو را از ماست می‌کشد و اصلاً گذشت نمی‌کند، اما شما مردم مؤمن به خاطر مؤمن بودنتان جای گذشت برای شما هست.

طلبکار می‌آید و دست بدهکار را می‌گیرد و به پروردگار می‌گوید: یک میلیون تومان از من برد و پس نداد بگو من را راضی کند. خطاب می‌رسد برای چه او تو را راضی کند؟ او که الآن پولی ندارد، این‌جا هم که جای پول نیست، تو هم پولت را می‌خواهی و حقت است، من هم خدای عادل هستم، حقت است، اما جناب طلبکار! بین خودت و بین من در پرونده تو گناهی باقی مانده؟ عرض می‌کند: بله خدای من! در پرونده من یک مشت گناه هست که در دنیا با مریض شدن، با حادثه با تلخی‌هایی که پیش آمد و با عباداتم بخشیده نشد. خطاب می‌رسد: از بدهکارت گذشت کن تا از گناهان تو گذشت کنم، یعنی خدا یار بدهکار مؤمن است، یاور بدهکار مؤمن است، گذشت کن تا گذشت کنم.



بعد در ادامه حضرت علیه السلام می‌فرماید: وقتی که طلبکار می‌گوید که خدایا! گذشتم، خطاب می‌رسد من هم از گناهان تو گذشتم، حالا دست همدیگر را بگیرید، در بهشت باز است، دو تایی با هم بروید و آنجا با هم باشید. این‌ها همه ارزش ایمان است، ارزش منصوب بودن انسان به پروردگار مهربان عالم است.

حضرت صادق علیه السلام به یک طلبکاری فرمود: بدهکارت آمده پیش من و گله کرده که خیلی داری به او سخت می‌گیری، سخت‌نگیر، او اگر نداشته باشد که بدهد تو خیال می‌کنی فردای قیامت خدا عبادات او را بر نمی‌دارد و در پرونده تو نمی‌گذارد؟ تو چقدر طلب داری؟ گفت: هزار دینار. فرمود: ارزش دو رکعت نماز مردم مؤمن از همه دنیا بیشتر است، خدا برای هزار دینار عبادات او را بر می‌دارد و در پرونده تو می‌گذارد. اشتباه در محاسبه کردی و بعد هم بدان این سختگیری و دو روز در میان در خانه او رفتن یا یک روز در میان تلفن کردن در حالی که می‌دانی او مال مردم‌خور نیست و تربیت شده مکتب ماست که پول برای او برسد اول پول تو را می‌دهد. این سختگیری‌ها در روز قیامت حسابت را در پیشگاه خدا بسیار سخت می‌کند.

طلبکار گفت: یابن رسول الله! من وضعم بد نیست، از کل طلبم گذشتم. اگر بناست به خاطر سخت‌گیری در قیامت گرفتار دادگاه‌های سخت بیفتم نمی‌ارزد.

این هم یک مورد، لغزش و ناخودآگاه پیش آمدن این‌طور جریانات و آن هم جواب‌های آن و اما اگر در پرونده مؤمن گناهی بماند که در دنیا تصفیه نشد، حالا یک خورده گناهان چاق و چله بودند، مثلاً نرسیده توبه بکند، یادش رفته، بالاخره یک علتی داشته که گناهی در پرونده مانده؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در قیامت پرونده او را که دست او می‌دهند، طبق رسم دنیا که هر کاری می‌خواست بکند می‌گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم»؛ وقتی قدم در محشر می‌گذارد و دارند پرونده را به او می‌دهند می‌گویند: «بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی این هم یک زندگی است که دیگر می‌خواهیم شروع کنیم، بعد خودش پرونده را نگاه می‌کند، هر چه دنبال آن گناهان بخشیده نشده می‌گردد پیدا نمی‌کند. به پروردگار عالم

می‌گوید: خدایا! مگر در این پرونده من گناه نبوده؟ خطاب می‌رسد: چرا! بوده! می‌گوید: کو؟! خطاب می‌رسد: مگر وقتی وارد محشر شدی، من را به نام رحمانیت و رحیمیت نخواندی؟ مگر نگفتی: بسم الله الرحمن؟ همین که من را به رحمانیت خواندی من هم به تو رحم کردم و گناهانت را بخشیدم.

### مناجات با خدا

الهی! دلی ده که جای تو باشد  
زبانی که در آن تنای تو باشد  
الهی! عطا کن مرا گوش و قلبی  
که آن گوش پر از صدای تو باشد  
الهی! عطا کن بر این بنده چشمی  
که بینایی‌اش از ضیای تو باشد  
الهی! بده همتی آن چنانم  
که سعیم وصول لقای تو باشد  
الهی! چنانم کن از فضل و رحمت  
که هر کار کردم برای تو باشد  
الهی! ندانم چه بخشی کسی را  
که هم عاشق و هم گدای تو باشد

### روضه مصائب حضرت زینب علیها السلام

تمام زنان و بچه‌های کتک خورده را جمع کرد، همه داغ دیدگان را روی خاک بیابان خواباند، خودش بیدار بود، گریه می‌کرد، درد دل می‌کرد، دختر کنار عمه‌اش نشسته است، عمه داشت می‌گفت:





اگر صبح قیامت را شبی هست آن شب است امشب  
طیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب  
برادر جان! یکی سر برکن از خواب و تماشا کن  
که زینب بی تو چون در ذکر یارب یارب است امشب  
جهان پر انقلاب، من غریب، این دشت پر وحشت  
تو در خواب خوش و بیمار در تاب و تب است امشب  
سرت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم  
مرا با هر دو اندر دل هزاران مطلب است امشب  
بگو با ساربان، امشب میندد محمل لیلیا  
ز زلف و عارض اکبر قمر در عقرب است امشب  
صبا! از من به زهرا علیها السلام گو بیا شام غریبان بین  
که گریان دیده دشمن به حال زینب علیها السلام است امشب

### دعای پایانی

اللهم! اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حقّ علینا

اللهم! اهلک اعدائنا

اللهم! اید و انصر امام زماننا

اللهم! اغفر لجميع موتانا

اللهم! اجعل عاقبة امرنا خیرا





جلسه دهم

میان جایگاه زن در اسلام و مقایسه

آن با فرهنگ‌های مختلف



## برخی از ستم‌هایی که بر زنان رفته است

از ستم‌های بسیار سنگینی که در دنیا اتفاق افتاده و کم نمونه بوده، ستمی است که اقوام و ملت‌ها پیش از بعثت پیغمبر ﷺ تا گذشته‌های بسیار دور، نسبت به جنس زن داشته‌اند. فرهنگ‌های بشری قبل از بعثت، شخصیت انسانی زن را به طور کامل به فراموشی داده بودند. این طور که در نوشته‌های شرقیان و غربیان هست، برای زن روح انسانی قائل نبودند و می‌گفتند این جنس، یک جنس شیطانی است و بر اساس این نگاه و این نظر با او رفتار می‌کردند.

### ارزشی که ایرانی‌ها قبل از بعثت برای زن قائل بودند

تنها جایی که قبل از بعثت برای زن یک ارزشی قائل بودند، ایران بود. آن ارزشی که ایرانی‌ها به زن داده بودند این بود که زن تا آخر عمرش حق دارد معادل بیست من جو، مالک بشود. همین!

### ستمی که بعد از قرن ۱۹ به زن وارد شد

بعد از اسلام هم جریان ستم به جنس زن ادامه داشت مگر در خانه‌هایی که اهل آن خانه ایمان واقعی داشتند، مطیع خدا بودند، اهل ارزش‌های اخلاقی بودند که آن خانه‌ها همان روش پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ را نسبت به زنان رعایت می‌کردند ولی باز بیشتر دنیا تحت تاثیر همان فرهنگ‌های ساختگی و ابلیسی بود.



از پیش از قرن نوزدهم میلادی هم ستم سنگین دیگری را نسبت به جنس زن اضافه کردند و آن این بود که زن را به صورت نیمه عریان از خانه‌ها بیرون کشیدند و در تمام مراکز را به روی آن‌ها باز کردند؛ کارخانه‌ها، اداره‌ها، پارک‌ها، مجالس مردانه و نهایتاً در این مدت از قبل از قرن نوزدهم تا الآن در غرب که شعله سوزانش به شرق هم رسید، زن را با تمام وجودش تبدیل به کالای شهوت کردند و او را به سینماها، فیلم‌ها، بازیگری‌ها کشاندند و از بدن نیمه عریان او برای تبلیغات اجناس استفاده کردند.

در حقیقت زن را از زن بودن انداختند و غرب شخصیت انسانی او را از او گرفت و به کالا تبدیلش کرد؛ کالا برای شهوات همگان که این موجش الآن در کشورهای اسلامی هم در بدنه بی‌دین ملت‌های اسلامی حاکم است و حتی شب‌های عروسی، زن را نیمه عریان در خیابان‌ها می‌گردانند و دو-سه بار بین مردان نامحرم، مردان جوان، پیاده می‌کنند، دسته جمعی می‌رقصند و چشم‌های هرزه و آلوده هم به قول امیرالمومنین علیه السلام با او زنا می‌کنند.

## برخورد امت‌های پیشین با زن

یک چند مورد از برخورد امت‌های پیشین را نسبت به جنس زن برای شما بگویم، شاید برای شما باور کردنی نباشد ولی این‌گونه بوده است و در نوشته‌های شرقیان و غربیان هم ثبت است.

## برخورد یونانیان با زن

یکی از کشورهای معروف قدیم که الآن هم در مسائل اقتصادی جزء کشورهای خبرساز اروپا شده، «یونان» است. می‌گویند یونان سرزمین نشو و نما و رشد فلاسفه معروف جهان است، یک منطقه‌ای بوده که حتی قبل از میلاد مسیح علیه السلام دانشمندان بزرگی در آن جا به وجود آمدند که اسمشان ماندگار شده مانند: «سقراط»، «افلاطون»، «ارسطو»، «ارشمیدس» و... این‌ها علمشان و فکرشان هم در دنیای زمان خودشان و هم تا اواخر قرن نوزدهم که یک مرتبه درهای علوم به سرعت به روی بشر باز شد، اثرگذار بوده.



این کشور روی هم رفته کشور علم بود، کشور حکمت بود، کشور فلسفه بود و این علم معروف منطق که الآن هم در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه درس می‌دهند، اختراع دانشمندان یونان است بخصوص «ارسطو».

شما مطلب را در ذهنتان تحلیل بکنید ببینید کار چقدر ابلیسی بوده، پلید بوده، شیطانی بوده، آن هم در یک مملکت علم‌خیز که بدون هیچ جُرم و گناهی و بدون این که طرف، کمترین دخالتی در آن کار داشته باشد، با او چه می‌کردند؟

وقتی در این کشور علم‌خیز، دختر را شوهر می‌دادند، اگر این عروس خانم شکم اول دختر به دنیا می‌آورد، دادگاه یونان محکومش می‌کرد به پرداخت جریمه، حالا از هر کجا که می‌شد باید جریمه را تأمین می‌کرد، جُرمش هم در دادگاه این بود که دختر به دنیا آورده و اگر سال دوم هم دختر به دنیا می‌آورد، باز جریمه می‌شد، اگر سومین دختر را به دنیا می‌آورد دادگاه، قاضی، عالم، دانشمند و فیلسوف او را به اعدام محکوم می‌کردند و او را در میدان شهر به دار می‌کشیدند. یکی هم نبود که بگوید مگر این مادر خودش در رحمش دختر را ساخته؟! به او چه؟! دادگاه می‌گفت: حکم این است و باید هم اجرا بشود و اجرا می‌شد. این اوضاع آن کشور. این کشور در قاره اروپا بود.

## برخورد مغولان با زن

برگردید به قاره «آسیا» در «تبت» و «مغولستان» که یک منطقه بسیار وسیعی است، وقتی در خانواده‌ای یک دختر به دنیا می‌آمد، اولین کاری که می‌کردند یک کفش آهنی قفل‌دار که آهنگرها به اندازه پای بچه یک روزه می‌ساختند، پای این بچه می‌کردند و قفلش می‌کردند. چه موقع آن را باز می‌کردند؟ سر پانزده سالگی دختر؛ یعنی تمام بدن رشد می‌کرد مگر پا. وقتی کفش آهنی را درمی‌آوردند، پای این دختر به اندازه پای بچه یک روزه بود؛ یعنی به اندازه روزی بود که به دنیا آمده، حالا که کفش را باز می‌کردند ملزم بود یعنی هیچ گونه راه تخریبی برای او نبود، باید با آن پا گاو و گوسفند و بز و شتر خانواده را صبح ببرد صحرا بچراند و غروب برگرداند.

## برخورد هندیان با زن

اما در کشور «هند» که عجیب این است که الآن هم یواشکی دولت و به دور از چشم دولت بعضی قبیله‌ها که این اعتقاد را دارند، این رسم را هر سه سال یک بار انجام می‌دهند. این قبیله مخصوص یک بتی دارند به نام بت باران.

من در معبد هندی‌ها هفت-هشت نوع بت را دیده‌ام، یک مجسمه‌هایی با شکل‌های عجیب و غریب چیده‌اند و اعتقاد دارند هر کدام از این‌ها یک مأموریت دارند؛ یکی از آن‌ها مأموریت دارد زن و مرد که عروسی می‌کنند به آن‌ها بچه بدهد، یکی از آن‌ها مأموریت دارد که آفتاب را بتاباند، یکی از آن‌ها مأموریت دارد در بهار زمین را سرسبز کند، خیلی هم آن‌جا نشستیم، روز عبادتشان هم بود، می‌دیدم دکتر، مهندس، دانشمند و مدیر وقتی وارد می‌شوند با تمام بدن جلوی این بت‌ها روی زمین می‌افتند، یک اورادی را می‌خوانند، آن‌هایی هم که اهل گریه هستند گریه می‌کنند، بعد بلند می‌شوند دور این بت‌ها طواف می‌کنند و می‌روند.

یکی از این بت‌ها بت باران است که به عقیده آن‌ها کارش در عالم این است که باران بفرستد. آن وقت برای این که باران کم نشود و به موقع بیارد و به اندازه بیارد، هر سه سالی یک بار، زیباترین دختر قبیله را که پدر و مادرش هم کاملاً تسلیم این قانون هستند، لباس‌های گران قیمت می‌پوشانند، می‌آورند در بت خانه جلوی بت باران، ذبحش می‌کنند، در مقابل بت باران که بت باران از این‌ها راضی باشد و یک وقت قحطی باران ایجاد نکند.

## برخورد رومیان با زن

و اما در «روم» شرقی، آن‌جا اگر زن مطابق خواسته شوهرش کار نمی‌کرد، زندگی را اداره نمی‌کرد و با هم اختلاف پیدا می‌کردند و درگیر می‌شدند، طلاق وجود نداشت، برای اینکه مرد به قول خودش از شر این زن راحت بشود، به قول خودش زندگی به آرامش برگردد و... با همدستی بچه‌های خود، -یعنی اولادها هم کاملاً تسلیم این قاعده و قانون بودند-





یک دیگ بزرگی از روغن زیتون، -چون آن منطقه منطقه زیتون است- روی آتش می‌گذاشتند، به جوش که می‌آمد لباس‌های این زن را درمی‌آوردند، دست و پای او را می‌بستند، می‌انداختند در دیگ روغن زیتون و می‌ایستادند تا در جوش روغن آب بشود.

### برخورد عرب‌های جاهلی با زن

این‌ها همه برای قبل از بعثت است ولی جنایت جدید بشر از اوائل قرن نوزدهم به جنس زن خیلی سنگین تر از جنایت گذشتگان است، و اما در «عربستان»؛ پروردگار در متن قرآن می‌گوید، -این دیگر تاریخ نیست، این کلام پروردگار عالم است، این قرآن است- این بیان فرهنگ جاهلیت قبل از اسلام است، ﴿وَإِذَا بُسِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ﴾<sup>۱</sup> وقتی یک عربی بیرون بود، به او خبر می‌دادند که خانمت دختر به دنیا آورده، تا خبر می‌دادند که دختردار شده ﴿بِتَوَارِي مِنَ الْقَوْمِ﴾<sup>۲</sup> فرار می‌کرد، دیگر خانه نمی‌آمد، تا مدت‌ها بین اقوام نمی‌آمد که نکند یک نفر در خانواده یا قوم و خویش‌ها به یکی نشانش بدهد و بگوید او دختردار شده، دختر داری چنان ننگ بود که از ترس این‌که در یک مجلسی انگشت نما نشود فرار می‌کرد، ﴿ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا﴾<sup>۳</sup> قرآن می‌گوید: از شدت ناگواری این خبر صورتش سیاه می‌شد، ﴿وَهُوَ كَظِيمٌ﴾<sup>۴</sup> و درونش هم پر از خشم می‌شد. بعد می‌آمد و می‌نشست تصمیم گیری می‌کرد برای این دختری که از او و همسرش به دنیا آمده، قرآن می‌گوید: دو نوع تصمیم می‌گرفت که یکی از آن‌ها را عملی بکند؛ تصمیم اول او: ﴿أَيَّمْسِكَ عَلَىٰ هُونٍ﴾<sup>۵</sup> آیا این دختر را در خانواده‌ام نگه دارم ولی به خاری و به پستی و به حقارت و به بدبختی که به او احترام نگذارند، به او محبت نکنند، بغلش نگیرند، حرف‌های عاطفی با او نزنند و دائم

۱. نحل: ۵۸: ﴿وَإِذَا بُسِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾

۲. نحل: ۵۹. ﴿تَوَارِي مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُسِّرَ بِهِ أَيَّمْسِكَ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ تَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾

۳. نحل: ۵۸.

۴. نحل: ۵۸.

۵. نحل: ۵۹.

در سر او بزنند؟ این معنی «أَيُّمَسِكُهُ عَلِي هُونٍ» است، این طور او را در زندگی نگه دارم ﴿أَمْرِي دُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾<sup>۱</sup> یا ببرم بیرون شهر، یک گودالی بکنم و او را بیاندازم در داخل آن گودال، خاک و شن و ریگ و سنگ روی او بریزم، بنشینم تا صدای او خاموش بشود، خیالم راحت بشود، آرامش پیدا کنم و برگردم؟ کدامها را انتخاب بکنم؟ مردد بود و بالاخره یکی را انتخاب می‌کرد؛ یا او را نگه می‌داشت با حقارت و پستی و خاری و لذت یا زنده به گورش می‌کرد. این هم وضع دختر در عربستان! این هم وضع زنان غرب و بعضی از شرقی‌ها در روزگار ما.

### جایگاهی که اسلام و رسول خدا ﷺ به زنان دادند

رسول خدا ﷺ چکار کرد؟ حقی که پیغمبر اکرم ﷺ در این عالم به زن دارد، هیچ پیغمبر و ولی‌ای این حق را به زن ندارد.

جهان قبل از بعثت می‌گفت که زن روح انسانی ندارد، شیطانی است، می‌گفت که حق مالکیت ندارد، می‌گفت که باید زنده به گور بشود، می‌گفت که باید در دیگ روغن زیتون بجوشد تا آب بشود، می‌گفت که باید کفش آهنی در روز اول تولد پای او کرد که پای او بزرگ نشود و نتواند این طرف و آن طرف برود، به خاطر شکم سوم دختر زاییدن در میدان «آتن» اعدامش می‌کردند و...

اما پیغمبر ﷺ آمد و گفت: زن عین مرد روح انسانی دارد، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾<sup>۲</sup> یعنی زن دارای شخصیت انسانی است، دارای شخصیت الهی است، دارای شخصیت ملکوتی است. آمد و گفت: زن مالک چند چیز است، یکی مالک مهریه خود، یکی مالک ارث پدر و مادرش است، یکی مالک ارث شوهرش است، یکی مالک نفقه است و یکی مالک کارکرد مشروع

۱. نحل: ۵۹.

۲. نساء: ۱.

خودش است؛ هر چه از پول خیاطی درمی‌آورد برای خودش است، از پول گلدوزی درمی‌آورد برای خودش است، از پول معلمی درمی‌آورد برای خودش است، شوهر حق ندارد آن‌هایی را که ملک زن است بخورد، مگر این که زن رضایت بدهد. قرآن گفت: اگر هم زن و مردی توافق نداشتند، مرد ابداً حق ندارد زن را به گونه‌ای در مضیقه قرار بدهد که برگردد به مرد بگوید مهرم حلال و جانم آزاد. آن مهر که حلال می‌شود بسیار نجس است و چون ته دل زن راضی نیست حرام است.

و گفت: اگر بنا به طلاق باشد، اول طلاق رجعی بدهید یعنی این زن باید سه ماه و ده روز در خانه شوهر زندگی بکند، مرد، لباس و خوراکش را به طور متعارف تأمین بکند، در عده طلاق هم حق هیچ گونه تلخی و تعرضی به زن ندارد، اگر مرد از طلاق پشیمان شد و دوباره این زن را خواست من این زن را به او هدیه می‌دهم و دیگر عقد نمی‌خواهد، برود بگوید که خانم پشیمان شدم باز هم با هم زندگی بکنیم، اگر زن گفت: باشد، همین می‌شود عقد دوم.

اگر زن بچه‌دار بود و طلاقش دادند عده طلاقش با به دنیا آمدن بچه تمام می‌شود و مرد باید تا دو سال کامل خرج زن و این بچه را بدهد و دیناری را کم نکند و الا ظالم است. البته این‌ها کلیاتی از مطالب قرآن و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

## تقسیم دوره‌های زندگی زن از منظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله وضع زن را به سه دوره تقسیم کرد؛

### دوره اول: دوره دختر بودن او

یکی دوران دختر بودن، به مردها گفت: این دختر رحمت خدا به سوی شماست، این دختر امانت الهی پیش شماست، در معارف الهیه آمدند به مردم گفتند که دست به روی این دختر بلند نکنید، آمدند گفتند که در تربیت او هنرمندانه بکوشید که یک دختر با ادب و متدین بار بیاید.

پیغمبر ﷺ به پدرها اعلام کرد: پدرها! هر کدامتان دختردار شدید، -این مسائل را شما با آن نیم ساعتی که من نگاه فرهنگ‌های جهان را به جنس زن کردم مقایسه بکنید، ببینید کجا به کجاست و پیغمبر ﷺ چه کرده است؟ و چه حقی به زنان عالم دارد؟-

پیغمبر ﷺ گفت: پدرها! وقتی خدا به شما دختر می‌دهد، کاری به این ندارد که شما زنده بمانید یا زنده نمانید، کار به این دارد که دختری که به شما داده چند سال در دنیا می‌ماند، اگر شما توجه به تربیت ایمانی و انسانی او داشته باشید، ممکن است این دختر نود سال بماند و شما در چهل سالگی این دختر یا در سی سالگی این دختر از دنیا بروید و این دختر پنجاه سال -شصت سال بعد از شما بماند. هر یک روزی که بر عمر این دختر می‌گذرد، آفتاب طلوع و غروب می‌کند، ثواب یک سال عبادت در نامه شما پدران به خاطر دختر داری ثبت می‌شود. شما هیچ عبادتی هم نمی‌کنید، اتوماتیک هر شبانه روز ثواب یک سال عبادت در نامه اعمال شما نوشته می‌شود و اما شما مادران دختردار! وقتی که درد زایمان می‌گیرید و دختر به دنیا می‌آید یا بگوییم: بچه به دنیا می‌آید چون این‌جا دیگر فرقی نمی‌کند، به محض این‌که در آن درد زایمان بچه از بدن شما جدا می‌شود، تمام گناهانتان هم از پرونده شما جدا می‌شود، شما در روز زایمان می‌شوید یک خانمی که اصلاً در دنیا گناهی مرتکب نشده، این هدیه خدا به شما، چشم روشنی خدا به شما برای به دنیا آمدن دختر و درد زایمان.

وقتی که شما این بچه را بغل می‌گیرید، اول کار هر دو ساعت به دو ساعت شیر می‌دهید تا برسد به سه ساعت تا برسد به حولین کاملین (بیست و چهار ماه) پیغمبر ﷺ می‌فرماید: در این بیست و چهار ماه هر یک بار که این بچه سینه شما مادران را برای کشیدن شیر فشار می‌دهد، حالا به تعبیر خود زنان می‌مکد، از روز اول تولد تا سر دو سال کامل، این بچه چند بار سینه شما خانم‌ها را برای دوشیدن شیر می‌مکد؟ فکر نکنم کسی تا حالا حساب کرده باشد که چند صد بار در این دو سال می‌شود؟ چون بچه تند تند با کمک نفس، سینه مادر را فشار می‌دهد، هر یک بار فشاری که این دو لب بچه برای گرفتن شیر



از سینه شما انجام می‌دهد، پروردگار در نامه عمل شما مادران، ثواب آزاد کردن یک برده از اولاد جدم اسماعیل علیه السلام را در نامه عمل شما می‌نویسد.

اصلاً بچه‌دار شدن تجارت است، چه تجارتنی! ولی با رعایت نظم، با رعایت حدود، با رعایت درآمد و بعد می‌گوید: پدران! دختران را بیشتر مورد توجه قرار بدهید، در خانه یک چیزی که می‌خواهید تقسیم بکنید، مثلاً شیرینی است، سوغاتی است، میوه است، سر سفره است یا... اول دخترانتان را مقدم کنید.

شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: من چند روز است خدمت شما نرسیدم، خدا به من بچه داده بود، این طرف و آن طرف می‌رفتم و گرفتار بودم. فرمود: چه به تو داده؟ گفت: یابن رسول الله! دختر. فرمود: تا زنده‌ای یک بار دست به روی او بلند نکن. این‌ها را با فرهنگ‌های قبل از بعثت و فرهنگ‌های اروپا و آمریکا نسبت به جنس زن مقایسه کنید. این درباره دوران اولش یعنی دوران دختر بودن او.

### دوره دوم: دوره همسر بودن او

بعد می‌رسد نوبت به دوران دوم، شوهر دادن. به پدران و مادران می‌گوید: در شوهر دادن دخترانتان، اگر آدم لایقی آمد برای خواستگاری، بدون لحاظ شهرش، خانواده او، پولش و کم‌پولی او به او دختر بدهید؛ دخترها را در خانه نگه ندارید، پسرها را بی‌زن نگذارید که هر چه گناه در جامعه اضافه بشود خدا گردن شما پدر و مادرها هم می‌نویسد، سخت‌گیری نکنید، مانع از ازدواجشان نشوید، به زور آن‌ها را به کسی ندهید، وقتی پسرعموی خود را نمی‌خواهد، پسر دایی خود را نمی‌خواهد، پسر شریک شما را نمی‌خواهد، شما او را به زور وادار نکنید که سر سفره عقد بنشیند، بگذارید خودش انتخاب کند و شما او را راهنمایی بکنید که انتخاب خوب بکند.

حالا که عقدش کردید همین صیغه عقد که تمام شد، بخش اعظمی از حقوق این دختر، به عنوان حقوق واجب قابل رعایت می‌افتد گردن شوهر او، دیگر دخالت‌های نابه‌جا در این زندگی عروس و داماد نکنید، بگذارید دو تایی آن‌ها خوش باشند. مثلاً امشب می‌خواهد

بباید زنش را از خانه شما بردارد و ببرد خانه عمومی خود، خانه دایی خود، مانع نشوید، زندگی را تلخ نکنید، به داماد نگویید داییت در جلسه عقد به من کم محلی کرد، من اجازه نمی‌دهم دخترم را ببری آنجا، او همسرش است بر این دختر واجب است از او در امور عرفی و طبیعی اطاعت بکند، زمینه طلاق فراهم نکنید، زمینه تلخی فراهم نکنید، دختر را شوهر دادید بگذارید خودش و شوهرش یک زندگی آزاد، بی‌مضیقه، بی‌محدودیت و بدون تلخی داشته باشند.

مثلاً دختر در عقد است و پسر می‌گوید من می‌خواهم ده روز خانمم را ببرم کربلا یا مثلاً یک هفته ببرم مشهد؛ نگویید: نه، ما در شهرمان رسم نیست دختر عقد کرده را بدهیم دست داماد. رسم قرآن که هست، رسم اسلام که هست، آن رسم شهر شما ضد قرآن است، ضد پیغمبر ﷺ است.

در این دوره دوم به دختر می‌گویند حالا که عقد شدی، وارد جهاد شدی «و جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ»، میدان جهاد تو که ثواب مجاهد در راه خدا را داری خوب شوهرداری کردن است. عروس خانم! تو وظیفه داری شوهرت را جذب خودت بکنی، در خانه هر لباسی که او می‌گوید بپوشی، هر آرایشی که او می‌پسندد داشته باشی، تو باید عواطف زنانه و تمام لطائف خلقت زن بودن را هزینه شوهر بکنی و شوهر را در خانه و کنار خودت ثابت قدم کنی، کاری بکنی که پای شوهرت پیش غیر تو ولو به حلال باز نشود. برای این "ولو به حلالی" که می‌گوییم روایت دارم.

### روایتی از حضرت رضا علیه السلام

شخصی به حضرت رضا علیه السلام گفت: من می‌خواهم با یک خانمی عقد موقت کنم. فرمود: زن و بچه داری؟ گفت: بله. فرمود: این کار به تو چه؟ این وظیفه زن خوب است که شوهرش را نگه دارد و می‌تواند نگه دارد. وظیفه مرد هم هست آن تعهدی که کرد، یعنی عقد را امضاء کرد تا آخر عمرش وفادار باشد. این دوره دوم عمر زن.

۱. تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، ج ۲۰، ص ۲۲۰.



## دوره سوم: دوره مادر بودن او

دوره سومش هم دوره عمر شوهر داری و بچه داری است، یعنی به شوهرداری او بچه داری هم اضافه می‌شود که در آن روایت شنیدید پدری که بچه دارد، مادری که بچه دارد با رعایت وضع این بچه خدا چه بهره‌هایی در دنیا و آخرت به این پدر و مادر عنایت می‌کند.

### داستان گریه حضرت ابراهیم علیه السلام به خاطر دختر نداشتن

یک روایت دیگر هم بخوانم که ارزش دختر داری برای شما معلوم‌تر بشود. وجود مبارک مرحوم «فیض کاشانی رحمته الله» نقل می‌کند: ابراهیم علیه السلام پدر تمام انبیاء اولی العزم و غیر اولی العزم بعد خودش علیه السلام، ابراهیمی که خدا در قرآن می‌گوید «وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»<sup>۱</sup> ابراهیمی که می‌گوید «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ» ابراهیمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به اینکه از نسل اوست افتخار می‌کرده، این ابراهیم پدر همه انبیاء علیهم السلام یک گوشه نشسته بود و زار زار اشک می‌ریخت، یک نفر آمد گفت چه شده که گریه می‌کنی؟ گفت: نعمتی در دنیا و آخرت نبوده که خدا به من داده ولی از یک نعمت محروم هستم و آن نعمت دختر داری است، برای نداشتن دختر گریه می‌کنم، چون اگر من دختر داشتم کنار آن دختر چقدر خدا بهره به من می‌داد.

### تربیت حضرت زهرا علیها السلام الگویی برای تربیت دختران جهان

یک نکته دیگر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله با تربیت کردن یک دختر، که تمام آفرینش گنجایش شخصیت او را ندارد و در عالم زنان نمونه پیدا نکرد و نمی‌کند و امام باقر علیه السلام می‌فرماید: اگر صد و بیست و چهار هزار پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستگاری زهراء علیها السلام می‌آمدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله با محبت قبول نمی‌کرد چون هیچ کدام هم کفو زهراء علیها السلام نبودند. یک همچین وزنه الهی و ملکوتی را در جنس زنان تربیت کرد که به کل دنیا بگوید: زن پر از استعدادهای الهی است، شما باید این نهال الهی را درست باغبانی بکنید، شما باید این نهال را درست رعایت بکنید.

## دعای پایانی

خدایا! جامعه ما را علوی و فاطمی قرار بده.  
نسل ما را تا قیامت علوی و فاطمی قرار بده.  
خدایا! علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام این دو مرد و زن و بی نظیر جهان را در قیامت شفیع ما قرار بده.  
فرزند امیرالمومنین علیه السلام و حضرت صدیقه علیها السلام وجود مبارک امام عصر علیه السلام را دعاگوی ما و  
زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.  
شر دشمنان را به خودشان برگردان.  
خدایا! عیدی امروز مردم این مملکت را حل کل مشکلاتشان قرار بده.  
برحمتک یا ارحم الراحمین.